

در آینه ء شورش

پرولتاریای همه کشور ها متحد شوید!

در آینه ء شورش

نбشته های منتخب از سازمان کارگران افغانستان

منتشرة در وبسایت شورش

و

وبسایت سازمان کارگران افغانستان

با درفش سرخ مارکسیسم-لنینیسم-مائونیسم به پیش!

پوشالی بودن رژیم دست نشانده کابل، برای صدمین بار مبرهن گشت!

رژیم دست نشانده کابل که عروسکی نظیر حامد کرزی در "راس" آن قرار دارد، نه تنها از کوچکترین پشتوانه و حمایت مردمی برخوردار نیست، بلکه پیوسته، توده هارادرتیر رس خویش قرار داده، و پوشالی بودن و دست نشانده بودن خویش را آشکار ساخته است. امروزه حتی لیبرال ها و آنعده از "روشنفکران" سر به آخور غرب، که می بایست از حامیان پر و پا قرص آن باشند، با مشاهده افتضاحات مکرر و ناکامی های پیهم رژیم پوشالی، خود را ناگزیر از انتقادات شدید و اظهار انزجار از آن میکنند! این امر، خود نشاندهنده آنست که پوشالیان و دولت پوشالی شان چقدر حقیر و فضیح اند!

سردمداران رژیم پوشالی که لاف در دست گرفتن سر رشته امور را پس از سال 2014 میزدند، اینک با مواجه شدن با ضربات سرسام آور حملات شانزدهم اپریل به ولایات کابل، لوگر، پکتیا و ننگرهار، چنان دست و پاچه شده اند که در پاسخ به پرسش های مکرر خبرنگاران ضمن اشاره شان به ضعف شدید رژیم، جز پرت و پلاگویی و رجز خوانی های طفلانه، چیزی در چنته ندارند. کریم خلیلی، معاون کرزی، نزدیک بود که به دوزخ و با برهان الدین ربانی ملحق شود. عمارت پارلمان مورد حمله به اصطلاح طالبان قرار گرفت. افتضاح آور تر آنست که: یکی از وکلا میگفت که : وی و جمعی از وکلا، که خود را بیدفاع یافته بودند، دست به سلاح برده، و برای نجات جان خویش به دفاع پرداختند! حملات سازماندهی شده بر مرکز و شماری از ولایات، درست یک روز بعد از واقعه گریختن حدود 400 نفر تروریست افراطی (که اغلب وابسته به گروه طالبان و سایر شبکه های اسلامیت بنیادگرا بودند)، از زندان منطقه مرزی بانو در پاکستان میباشد. بنابر این، ادعای طالبان مبنی بر آغاز دور جدید حملات شان، که از آن به "حملات بهاری" یاد کرده اند، میتواند آن سر دیگر خویش را، در سیاست ها و دسیسه های "پشت پرده" دولتمردان پاکستانی، و جنگجویان افراطی وابسته به آنها داشته باشد. بیش از یکصد و چهل هزار نیروی خارجی که افغانستان را در اسارت دارند، اینک در منجلاب تضاد های ذات البینی و غرقه شدن در سیاست بازی های خویش چنان گیر افتاده اند که هر سناریویی که خود طرح میکنند، جز بیان آشکار افتضاح و شکست های پیاپی شان، چیزی دیگری در قبال نداشته و نخواهد داشت. واضح است که ده ها دستگاه و سازمان استخباراتی و جاسوسی بیگانه در حوادث

و رخداد های "داخلی" افغانستان دست دارد. امروزه افغانستان به کانون تشنجات و رزمایش های جاسوسی-ضد جاسوسی نیروهای اشغالگر و سایرمتحدان مرتجع شان مبدل گردیده، و رژیم های مرتجع همسایه این کشور نیز، عملیات جاسوسی و ضد جاسوسی خویش را در کابل متمرکز نموده اند. بنابر آن، بی دلیل نیست که به مصداق "هیچ زاغی بی داغ نمی ماند" میتوان حملات به سفارت خانه های آلمان،جاپان،انگلستان و روسیه رابه بررسی گرفت. رسیدن دامنه حملات به چهارراهی زنبق، (یعنی حوالی محل اقامت "رسمی" کرزی) خود نشاندهنده ضعف فوق العاده رژیم محتضری است که با نابودی خویش، جز روسیاهی تاریخی به میراث نخواهد گذاشت. حتی تسلیم شده گان بدنامی نظیر فیض الله جلال استاد دانشگاه کابل (که زمانی سفزایی بود، و بعد از افشای دست داشتن اش در دستگیری رهبر آن سازمان، به خیل تسلیم شده گان پیوست) نیز اینک شرم و رودر بایستی با امپریالیستان و رژیم کوکی شان را ناگزیر اندکی کنار گذاشته، و اعلام میدارند که: این حملات نشان میدهد که برای رژیم کرزی هیچ چیزی باقی نمانده است!

آری! امروزه حتی مرتجعان و تسلیمانی نظیر جلال، پوشالی بودن رژیم را اعلام میدارند!

رژیم پوشالی که به زور سرنیزه امپریالیزم براریکه قدرت نشسته است،و با لبه تیزخنجرخونریزاشغالگران"دوام"یافته است، اینک در گیرودار تضاد های ذات البینی اشغالگران، و در کشاکش رقابت های خونین رژیم های ارتجاعی همسایه افغانستان، چنان گیرافتاده است که حتی، نمی تواند درمحدوده کابل نیزنفسی ولوبرای یک ثانیه به راحتی بکشد. نیروهای بدنام و جنایتکار جهادی که مانند گرگان درنده درکابینه و پارلمان موضع گرفته اند، همگام با اشغالگران و متجاوزان، دامنه سرکوب و اختناق را چنان گسترش داده اند که برای طالبان جنایتکار و روسیاه تاریخ "مجالی" و لو پوشالی دست و پا شده تا اعلام دارند که: نبرد های ویرانگرانه و وحشیانه شان، در مقابله با خارجی ها، و برضد دولت دست نشانده است.

امپریالیستان امریکایی و سایر امپریالیستان و شرکا، میخواهند دو گزینه را ارائه دهند:

یا با دولت پوشالی یا با "طالبان". از آنجاییکه سررشته هر دو گزینه، بدست جنایکاران امپریالست و اشغالگران است. بنابرآن، خواست ارتجاع بین المللی آنست که مردم افغانستان را به هر نحوی که شده، سرکوب و منقاد داشته، و از تشکل ضد امپریالیستی شان جلوگیری به عمل آورند. حال آنکه، توده های میلیونی ستمدیده کشور، طی بیش از ده سال جنگ و اشغالگری بیگانگان امپریالیست، دریافته اند که : نیرو های جهادی، طالبان و دولت پوشالی ، همه مربوط

به کمپ ارتجاع و دشمنان خلق های آزادیخواه کشور اند. بنابر آن، اکنون بیش از هر وقتی، زمینه تشکل و بسیج انقلابی توده های میلیونی میسر گردیده، و رسالت انقلابی نیروهای مانوئیست میباشد تا با ارائه یگانه گزینه و یگانه راهکار تا آخر صحیح یعنی جنگ ممتد خلق، توده ها را بر ضد امپریالیزم، فنودالیزم و بیروکرات-کمپرادور ها بسیج انقلابی کنند. تنها با بوجود آوردن دولت دموکراسی نوین، یعنی با پیریزی قدرت خلق یعنی قدرت سیاسی سرخ است که میتوان برای افغانستان آینده یی و آزادیی متصور بود. سناریوهای ناکام و بدنامی نظیر سیستم پارلمانی و جمهوری فدرال، قبل از آنکه حتی بویی از عملی شدن شان به مشام رسد، از پیش، از آنجایی که حامل و حامی فنودال-کمپرادور ها است، محکوم به شکست بوده، و رژیم به اصطلاح ریاستی کرزی، قبل از انقضای رسمی دوره ریاست جمهوری نام نهاد وی، شکست عملی خویش را مبرهن داشته است. در نتیجه معلوم گردیده است که: زیر درفش استعمار و تحت حاکمیت ارتجاع، هیچ سناریو، و هیچ گونه نظام سیاسی نمیتواند قادر به حل حد اقل 5 فیصد مشکلات مردم باشد. برای توده های میلیونی ما یگانه راه مطمئن، یگانه راهی که مربوط به خودشان میباشد، همانا راه اندازی جنگ خلق و ایجاد قدرت سیاسی نوین میباشد. بگذار عده یی وجدان باخته و به پستی گراییده، بر نعل کثیف دولت پوشالی فریاد و شیون بردارد! توده های میلیونی ما، با مشاهده هرگامی که ارتجاع به قهقرا و شکست میگراید، بیش از پیش مصممانه در راستای وارد کردن شکست های قطعی تر بر ارتجاع آماده میشوند! ما شادی میکنیم، و مرگ رژیم پوشالی را آغازی نیکو برای ستمدیده گان میخواهیم. باشد که با بسیج انقلابی طبقات ستمدیده یعنی با آغاز جنگ خلق، بتوانیم راه را به گونه درست و حقیقتاً انقلابی آن آغاز کنیم! سازمان کارگران افغانستان، از سویی شهادت دهها هموطن بی دفاع ما را که طی حملات راکتی و انتحاری حمله کننده گانی که "طالبان" مسئولیت شان را به عهده گرفته اند، برای خانواده های داغدار شهدا تسلیت عرض کرده و نفرین بیکران به طالبان و افراطیون اسلامگرای میفرستد، و از طرفی دیگر، ضعف بیش از حد رژیم پوشالی را در حملات اخیر برای توده های میلیونی گوش زد نموده، و خلق کبیر میهن را برای خیزش های ظفر نمون بر ضد دولت پوشالی تا رسیدن به پیروزی، فرامیخواند. اتحاد انقلابی مانوئیست ها که تکامل خویش را در ایجاد حزب کمونیست افغانستان متجلی خواهد ساخت، میتواند راهنمای توده های میلیونی در امر پیشبرد ظفرآسای جنگ خلق باشد. بنابر آن برای همه نیروهای مانوئیست است تا براساس اصول، به گونه اصولی

با هم نزدیک شده، و بر اختلافات غیر اصولی فایق آمده، سکاتدار کبیر رهبری کشتی انقلاب افغانستان در بحر سرخ رزم کردند.

مرده باد قاتلان خلق افغانستان در حملات 16 اپریل
مرده باد رژیم پوشالی کرزی و حامیان بین المللی اش
زنده باد تشکل انقلابی زحمتکشان افغانستان تحت رهبری پرولتاریا
به پیش در راستای پی ریزی حزب کمونیست فراگیر افغانستان
زنده باد مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم
جنگ خلق آری! هر گونه استراتیژی دیگر، خیر!
زنده باد انقلاب دموکراتیک نوین!
در راه سرخ سوسیالیزم به پیش!

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

وقتی که پوقانه رژیم پوشالی کرزی از درون "می ترقد!"

از همان نخستین روز های تجاوز ایالات متحده امریکا به افغانستان، نیرو های واقعا وطن پرست، انقلابیون و بویژه انقلابیون مائوئیست معتقد و مطمئن بودند که این تجاوز آشکار، پدید آورنده دولت پوشالی و دست نشانده در افغانستان خواهد بود. از همین رو، مائوئیست ها و سایر افراد و نیرو های وطن پرست، بر ضد پروسه خون و خیانتی که منجر به تشکیل دولت دست نشانده کرزی شد، به مبارزه پرداختند. ثمره کنفرانس بن اول،

مشروعیت دروغین دولت پوشالی آینده در افغانستان بود. این دولت پوشالی، تنها در انتظار عده یی وجدان باخته و به پستی گراییده که ننگ دامن نهضت روشنفکری افغانستان بودند، و هیچگاه مورد تایید روشنفکران و نیروهای مترقی به شمار نمی رفتند، میتوانست مشروع جلوه کند. سازمانهای پوشالی نظیر "رهایی"، "راوا" و "زبان بسته گان ساما- اینک ادامه دهنده گان" از این عده اند. توده های زحمتکش ستمدیده یعنی قربانیان تجاوزگری های امپریالیستان و متجاوزان خارجی (متجاوزانی که از طرف رسانه های خائن و ارتجاعی به "جامعه جهانی" و "نیروهای حافظ صلح" نامبردار شده بودند!) نیک میدانستند که کنفرانس بن، سوای معامله گری سیاسی میان رهبران خائن جهادی، عده یی به اصطلاح تکنوکرات مزدور غرب، و سایر نیروهای ارتجاعی و وطن فروش که زیر چتر حمایه امپریالیزم گرد آمده بودند، نمی توانست باشد. در کنفرانس بن، بر نقشه های شوم استعمارگران و متجاوزان بوسیله جهادی های وطن فروش، تکنوکرات های غرب زده، بقایای وطن فروشان "خلق"، "پرچمی" و سایر نیرو های وطن فروش و مرتجع مهر تایید زده شده، و بدین ترتیب، خائنانی که در آن کنفرانس شرکت نموده بودند، بی شرمانه مادروطن را برای آمریکا-شرکا فروختند. در آنزمان که پای مصلحت های قدرت پرستانه و مزدورمنشی ها در میان بود، هیچ جهادی و هیچ تکنوکراتی پیدا نشد که اعلام دارد که: کنفرانس بن و پیامد آن پروسه خیانت و جنایت بوده، و دولت محصول آن نیز سوای دولتی پوشالی نخواهد بود. طی ده سال اخیر، نیروهای خائنی که شرکت کننده آن کنفرانس خیانتبار بودند، در مقاطع گوناگون، بوسیله دولت پوشالی و حامیان خارجی اش، در کرسی های بلند حکومتی، پارلمان پوشالی و سایر نهاد های تصمیم گیرنده و با صلاحیت ابقا و حمایت شده، و مصدر خدمات بزرگ برای استعمار و متجاوزان گردیدند! نیرو ها و احزاب خائنی که در کنفرانس بن شرکت نموده بودند، و هواخواهان و دنباله روان آن نیرو ها، طی یک دهه به تایید همه جانبه از عملکردهای وطنفروشان دولت پوشالی و به "مشروعیت" بخشیدن به تجاوز آشکار امپریالیستان پرداخته، و ثابت نمودند که به مثابه

کثیف ترین نیروها و عناصر خود-فروخته، در تاریخ افغانستان برای همیشه ملعون و منفور باقی خواهند ماند. طی یک دهه اخیر، نیروهای اشغالگر دست به هزاران جنایت خورد و بزرگ زده، و صدها بار مبرهن داشتند که آنها نه تنها برای مبارزه "بر ضد تروریسم" اینجا نیامده اند، بلکه آنها اشغالگران کثیفی اند که دنبال اهداف استراتژیک و ضد بشری خویش، افغانستان را اشغال نموده، و خلق های این مرز و بوم را به برده گی و اسارت همه جانبه کشانیده اند. تحت رسوایی رژیم پوشالی حامد کرزی، از بام افتاده است. کافی است تا به تازه ترین نمونه "تف سربالا" کردن، و "بلند نمودن دامن" رژیم بوسیله خودش، مکثی کنیم تا ببینیم که: پوشالیان چقدر حقیر و به چه اندازه سزاوار میلیون ها میلیارد نفرین از سوی توده ها و انقلابیون خلقی میباشند! احمد ضیا مسعود، برادر و میراث بر "سیاسی" احمد شاه مسعود در عرصه کسب کرسی های بلند، همان احمد ضیا مسعودی که معاون رئیس جمهور، در مقاطعی کفیل رئیس جمهور (حین سفر های خارجی کرزی)، و از چهره های سرشناسی که یکی از ممثلان برجسته پوشالی بودن رژیم خون و خیانت محصول کنفرانس بن است، اینک ظاهرا با اوج گرفتن "برادر" خواندن های مکرر و مصرانه "طالبان" از سوی حامد کرزی، اعلام میدارد که: **دولتی که بعد از کنفرانس بن تشکیل یافته، و ادامه آن تا امروز، دولت واقعا و کاملا دست نشانده بوده است.** "احسنت احمد ضیا مسعود! احسنت که تیشه به ریشه خویش زده ای! از آقای ضیا مسعود، توده های میلیونی ما با شنیدن بیانات امروز اش، میپرسند که:

تو که خود از جمله ارکان این دولت پوشالی در تمام دوره عمر کثیف آن بوده ای، چگونه به خود جرئت میدهی که حین اعتراف به پوشالی و دست نشانده بودن این دولت، خود را سوا و تبرئه کنی؟ مگر میشود با اعتراف به دست نشانده بودن دولت، خوشتن را که از ارکان قدرت پوشالی بوده باشی، کنار بکشی؟ مگر هفت-تیر به شقیقه ات گذاشته بودند، و به اکراه و به عنف ترا برکرسی ننگ و خیانت معینیت ریاست جمهوری دولت پوشالی نشانده

بودند؟ مگر تو از خود اراده ، غیرت و شهامت نداشتی که انگار ترا بدون اراده ات برکرسی معاونیت ریاست جمهوری دولت پوشالی نشانده بودند؟ یا اینکه : اینکه خود را به حماقت و "حماریت" میزنی؟ تو که تمام دوره خیانت پراگنی خویش را به استحمار توده ها کمر بسته بوده ای، هنوز فکر میکنی که توده ها قادر به شناسایی خنجر خونریز نیستند؟ مگر تو خود از قصابان به نام و سرشناس دولت خونخوار و دست نشانده کرزی نیستی؟

و اما، اینکه پوشالیانی نظیر احمد ضیا مسعود با آنهمه کارنامه های سیاه وطن فروشی و مزدوری به امریکا-شرکا، حال به پوشالی بودن و دست نشانده بودن رژیم اعتراف میکنند، این اعتراف ناشی از بیدار شدن وجدان این گونه پوشالیان نیست. زیرا که این قماش پوشالیان، بی وجدان تر از آن اند که با وجدانیات سر و کار داشته باشند. سایه سنگین هزاران جنایتی که مرتکب شده اند، آنها را برای همیشه در ظلمات بی وجدانی و بی احساسی زیر چتر شوم خویش خواهد داشت. پوشالیانی نظیر احمد ضیا مسعود، تا بدان حد غرق در جنایتکاری های گذشته و حال خویش اند که کوچکترین سراغی از افغانستانی بودن و مردم دوستی در وجود شان باقی نیست. اصولاً نیرو های اخوانی نظیر پوشالی مانحن فیها هرگز از وجدان، وطن پرستی و مردم دوستی برخوردار نبوده اند. آنانی که در دبستان ضد بشری "اخوان" سبق خوانده باشند، جز وطن فروشی و دشمنی با منافع توده های میلیونی ستمدیده، "کمال"ی ندارند! پس اعتراف تازه احمد ضیا مسعود را به چی باید تعبیر کرد؟ این اعتراف، مبرهن میدارد که : دولت پوشالی و دست نشانده، چنان در انظار توده های میلیونی ما و اذهان توده های سایر کشور ها منفور و مردود بوده، و به اصطلاح روشنفکران خاین، این دولت چنان به "بحران مشروعیت" دچار شده است که: دیگر جدا غیر قابل دفاع و غیر قابل ابقا میباشد! حتی پوشالیانی که بر اریکه های قدرت لمیده اند نیز درک نموده اند که : از این بیش نمی توان خویشتن را به "خری" زد! خلق های این سرزمین حالا با هزاران تجربه دریافته اند که: این رژیم ، از همان آغاز تا اکنون، دست نشانده و پوشالی بوده است! لهذا، اینک، پوشالیانی از

قبیل احمد ضیا مسعود، با اعترافاتی از این دست ، میخواهند باز برای خویش وجهه ملی تراشیده، و چهار صبحی افزونتر باز کمر به "استحمار" توده ها ببندند. غافل از اینکه: این پوشالیان خود به استحمار خویش مشغول اند، و توده های میلیونی ستمدیده، جنایتکاران و پوشالیان جهاد را، به هر طریزی که "جامه بپوشاند، از طرز خرام شان میشناسند!"

سازمان کارگران افغانستان، برای توده های ستمدیده کشور خویش و برای همه نیروهای ملی، وطن پرست و مترقی اعلام میدارد که: اینک که رژیم پوشالی از لحاظ سیاسی کاملاً افشا و رسوا شده است، اینک که حتی سردمداران این رژیم کثیف، بر پوشالی بودن و دست نشانده بودن خویش و رژیم خویش مجبور اند اعتراف کنند(و این امر نشاندهنده ضعف همه جانبه این رژیم پوشالی است. این رژیم ضعیف است، زیر که پوشالی است)، در چنین شرایطی، وحدت انقلابی توده های میلیونی در امر مبارزه بر ضد متجاوزان و دولت پوشالی، اساسی ترین گامی است که ما را در روند آزاد سازی وطن از چنگال استعمارگران متجاوز و دولت دست نشانده یاری میرساند. تنها مائوئیسم است که میتواند فرمانده انقلاب افغانستان باشد! بنابراین، رسالت همه مارکسیست -لنینیست-مائوئیست های کشور ما میباشد که بر اختلافات غیر اصولی فایق آمده، با تکیه بر اصول، و با تمسک جستن بر مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، دست به دست هم داده، چه در تئوری و چه در عمل، به پیشآهنگ انقلاب مبدل گردند. سازمان کارگران افغانستان، رسالت خویش میداند تا همه نیروهای ملی، وطن پرست و همه رفقای مائوئیست خویش را به اتحاد عمل در مبارزه انقلابی فراخوانده، و مرگ رژیم پوشالی را شپیور گردد!

به پیش در راستای اتحاد انقلابی بر ضد اشغالگران

زنده باد جنگ ممتد خلق و قدرت سیاسی سرخ!

مرگ به اشغالگران و دولت دست نشانده!

افتخار به مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم -این سکاندار
انقلاب جهانی-

در راه سرخ انقلاب دموکراتیک نوین، به پیش!

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

اول ثور، 1391

**اول می، روز بین المللی طبقه کارگر برای همه کارگران، خلق های
ستم‌دیده، کمونیست ها و نیروهای مترقی مبارکباد!**

اول می، به مثابه روز بین المللی طبقه کارگر، در بیش از هشتاد کشور جهان رسمیت یافته، و اما در همه کشور های جهان به گونه رسمی و غیر رسمی برگزار میگردد. هنوز هستند شماری از کشور ها اعم از پیشرفته سرمایه داری و یا عقب نگهداشته شده، که رژیم های مرتجع و مستبد شان، نمی گذارند که به گونه رسمی از این روز تجلیل به عمل آید. اما، استبداد و ارتجاع هرگز نتوانسته است تا از تظاهرات و اکیسیون های کارگری طی این روز ممانعت کند. کارگران سراسر جهان، به مصداق شعار کمونیستی انترناسیونال اول - کارگران سراسر جهان متحد شوید- در این روز، با گردهم آیی ها، تظاهرات و اکیسیونهای باشکوه، شعار اتحاد بین المللی خویش را در عمل متبلور میسازند. از زمانیکه پیشوایان کبیر پرولتاریا -مارکس و انگلس- ضرورت اتحاد بین المللی پرولتاریا را تشریح کردند، و از زمانیکه شعار مارکسیستی (کارگران وطن ندارند) مبین انترناسیونالیزم پرولتری در مبارزات بین المللی طبقه کارگر گردیده است، تا دهه هشتاد قرن بیست، زمانیکه صدر گونزالو از برپایی جنگ خلق در همه کشور ها اعم از

امپریالیستی، سرمایه داری و ماقبل سرمایه داری سخن گفت، و تا امروز، طبقه کارگر پیوسته صدیق ترین، پیگیرترین، و رادیکال ترین مبارز راه رهایی بشریت بوده، و یگانه طبقه بی بوده است که حقانیت رهبری ستمدیده گان ارض را دارا بوده است. با صدر مانوتسه دون و با مانوئیسیم است که حول تز ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، مبارزات ضد احیای سرمایه داری، دژ پولادین خویش را یافته، و مبارزه بر ضد رویونیسم در عرصه بین المللی به مرحله تکاملی نوین رسیده است. مانوئیسیم به مثابه مرحله نوین در تکامل ایدئولوژی پرولتاریا، تداوم و تکامل مارکسیسم-لنینیسم بوده، و امروزه، به تایید و مصداق گفته صدر گونزالو تنها کسی کمونیست است که مارکسیسم-لنینیسم-مانوئیسیم را قبول داشته، و معتقد به تز ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا تا رسیدن به کمونیسم باشد. با آنکه همایش ها، تظاهرات، راهپیمایی ها و اکیونهای کارگران در اول می، به درجات مختلف، از خواست های تردیونیونیستی (اتحادیه کارگری)، رفرمیستی گرفته، تا خواست های رادیکال کمونیستی را در بر میگیرد، با آنهم به طور کلی از آنجایی که توجه جدی به خواست های روزمره کارگران از وظایف کمونیستان میباشد، و از مارکس بدین سو بدان پرداخته اند، لهذا باید از "تریبون" اول می، در راستای دفاع از مبارزات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی پرولتاریا بر ضد امپریالیسم، سرمایه و ارتجاع وابسته به امپریالیسم استفاده نمود. باید خواست های اکونومیستی کارگران را در مسیر بخشیدن آگاهی سیاسی و سیاسی ساختن هرچه بیشتر جنبش کارگری کانالیزه کرد. جشن جنبش کارگری در اول می، یادمان ساده قربانی های طبقه کارگر امریکا در چنین روزی نیست، بلکه نماد همبسته گی بین المللی کارگران در حمله بر ضد دژ کثیف سرمایه داری است. درفشی را که روبسپیر برافراشته بود، و با کمون پاریس رنگ و آهنگ کمونیستی به خود گرفت، درفشی را که با خون کارگران شیکاگویی امریکا در 1886 گلگون گردیده، چنین درفشی را که با خون دادخواهی های پرولتاریا به اهتزاز درآمده است، نه تنها باید آنرا پیگیرانه در اهتزاز نگهداشت، بل بایدش با مانوئیسیم به مثابه فرمانده انقلاب جهانی پرولتاریایی، این درفش را در چهار دنگ گیتی به ظفر رسانیده، و نماد رهایی همه بشریت ساخت. این درفش کبیر باید در فردای پیروزی انقلاب جهانی پرولتری، یعنی زمانیکه بورژوازی به تاریخ می پیوندد، باید برانزده گی خویش را با خون ما و نسل هایی که بعد از ما می آیند بیشتر از پیش بدست آورد. آری! زمانیکه یکبار درفش انقلاب برافراشته گردد، آن درفش هرگز فرود نخواهد آمد و خونی که در راه انقلاب می ریزد، هرگز برعبت نبوده، بلکه سدر تنومند انقلاب جهانی را آبیاری خواهد نمود. وجبیه اصیل کمونیست ها است که در روز اول می، در میان کارگران، شعار جنگ خلق را نهادینه ساخته، و طبقه کارگر را آگاهانیده، و آماده برپاداشتن و پذیرفتن رهبری جنگ خلق سازند. نباید به

خواست هاي روزمره كارگران بهاي اندكي داد. اما اين بدان معني نيست كه ما بايد خود را يكسره وقف خواست هاي اكونوميستي و رفرميستي كنيم، بلكه بايد خواست هاي ولو "عادي" كارگران را در پرتو خواست اصلي يعني برپايي جنگ خلق، صيقل بخشيده، و آن خواست ها را در بستر اصلي، يعني بستر جنگ خلق، و در خدمت به خلق، و در خدمت به انقلاب كه گرايش عمده است، و در خدمت به تعرض استراتژيكي كه انقلاب جهاني در آن قرار دارد، به كارگرفته، و آنها را به مثابه خنجرهاي بران، در راستاي تقويت گرايش جنگ خلقي، فرايازاند. كمونيست ها بايد زنجير هاي رفرميزم و اكونوميزم را كه بوسيله دم و دستگاه امپرياليستي و توسط احزاب و نيرو هاي چاكر سرمايه نظير "سوسيال-دموكراتها"، "سبزها"، "تروتسكيستها"، "سوسياليزم قرن بيست ويكي هاي چاوزي" و ساير نيرو هاي رويونيست و دگمارويونيست بدست و پاي كارگران بسته ميشود، از هم گسسته، و با سلاح مانوئيسم، و "ميله تفنگ" قدرت سياسي نوين، رفرميزم و اكونوميزم را از صفوف و رهبري طبقه كارگر بزدايند. نبايد پسنديد، پذيرفت و بدان بسنده كرد كه دولت هاي مرتجع و ماشين هاي سرکوب طبقات استثمارگر اين روز را به گونه فرمالیستی و خالي از محتوا به اصطلاح "تجلیل" کنند! نيك مبرهن است كه آنچه از دول پوشالي كه اين روز را "تجلیل" ميکنند، اين تجلیل نمایشی، ثمره جانفشانی ها، مبارزات حق خواهانه، و ايثارگري هاي طبقه كارگر در سطح بين المللي بوده، و اگر فشار انقلابي طبقه كارگر در ميان نباشد، نه تنها بورژوازي و ارتجاع اين روز را تجلیل نخواهد نمود، بلكه حتي خاطره آنها نيز دفن خواهد ساخت. "تجلیل" اين روز از سوي دولت هاي پوشالي محض از براي فريب كارگران و از براي كم خطر ساختن خشم كارگران است، كارگراني كه حتي مجال تجلیل واقعي از روز خویش را نيز بدون جانفشانی ها بدست نياورده اند. در حقیقت، طبقه كارگر، با آگاهی تاریخی كه كسب نموده است، خود همه ساله، اين روز را برگزار ميکند، و اين بورژوازي و حكومات پوشالي اند كه جهت نظاهر به "همنوایی" با برده گان پرولتر خویش، ادعای "تجلیل" از روز "برده گان" خویش را ميکنند! در افغانستان، "تجلیل" اين روز از سوي "اتحادیه ملی کارکنان" دولت پوشالي كرزي، توهين به اين روز است! تجلیل واقعي از اول مي، صرف بوسيله دوستان خلق امکان پذیر بوده، و تنها در بستر جنگ خلق معني و مصداق انقلابي و دورانساز خواهد داشت. بنابراین، چه در افغانستان و چه در ساير کشورها، براي گرامیداشت اين روز باشکوه، بايد آنها از چنبر "تجلیل" پوشاليان و استثمارگران طبقه كارگر برون آورده، و اين روز را بوسيله خود كارگران و تحت رهبري احزاب مانوئيست و در گرماگرم جنگ خلق پذیره شده، و آنها به لحظه ي باشکوه پیشروي هاي مستمر انقلاب جهاني مبدل ساخت. بورژوازي و ارتجاع، همه چیز را در شکل خلاصه ميکنند، و آنها از

محتوا تهی میسازد. حتی پیکر سرخ چه گوارا را نیز در "بلوز"ها جهت بازار یابی نقش میکند. به قول استالین کبیر، اگر بورژایی را بخواهیم به دار آویز کنیم، آخرین خواستش این است که طناب دار را بالای ما به فروش برساند! آری! باید بساط شکل گرایی طبقات پوشالی را درهم ریخت. طبقه کارگر به مثابه آخرین طبقه در تاریخ، باید منادی جامعه بی طبقه باشد، نه دنباله رو فریبورزی ها و سیاست های فرمیستی احزاب سوسیال-دموکرات و سوسیال-فاشیست! مانوئیسم، سلاح بین المللی پرولتاریا است. با گلوله های جنگ خلق است که سینه دشمن هدف قرار گرفته، و فردای پیروزی از آن پرولتاریا و سایر ستمدیده گان میشود. بورژوازی چنان در پوسته ارتجاعی خویش به طرف پوسیده گی روان است که حتی در یکی از پیشرفته ترین کشور های سرمایه داری یعنی در کشور امپریالیست امریکا، که مهد روز بین المللی طبقه کارگر است، تحمل تجلیل و لو ظاهری آنرا به گونه رسمی از طبقه کارگر گرفته است. این روز، هنوز مجال "رخصتی" بودن، و رسمی بودن را در ایالات متحده امریکا نیافته است! کوچکترین توهمی مبني بر مترقی بودن فرماسیون سرمایه داری، در شرایط کنونی باقی نیست. حتی کوچکترین توهم در این خصوص، زمینه فروافتادن به چاله رویزیونیزم و چاکری امپریالیزم را فراهم میکند. لهذا، مانوئیسم، هرگونه رفرمیزم دولتی و هرگونه گرایش پارلمانی را محکوم نموده، و کریتینیسم پارلمانی و بازی های "انتخاباتی" را به گونه بنیادی رد نموده، و جهت پیروزی دریای توده های غیرمسلح در نبرد با اقلیت مسلح حاکم بر سرنوشت ملت ها، خلق ها و کشورها، مبرهن میدارد که: تنها دریاهای توده های غیر مسلح، مادامیکه مسلح شوند، میتوانند که اقلیت مسلح استثمارگر حاکم را خلع سلاح یعنی خلع قدرت نموده، و با درهم شکستن ماشین دولتی استثمارگران، قدرت سیاسی نوین را مستقر و مستحکم داشته، به سوی سوسیالیزم و کمونیزم رهسپار گردند. اول می را جشن بگیریم، آنرا به مثابه یکی از میراث های والای جنبش کارگری و کمونیستی پاس داشته، و از آن به مثابه سلاح مبارز بر ضد سرمایه، ارتجاع و استبداد استفاده کنیم، و با راه اندازی و تداوم جنگ خلق ها دسراسر گیتی، این روز نمادین را به واقعیت عینی یعنی حقیقت پیروزی جهانی طبقه کارگر مبدل سازیم.

زنده باد اول می، روز همبسته گی بین المللی طبقه کارگر

به پیش در راستای ایجاد حزب کمونیست فراگیر در افغانستان

زنده باد مارکسیسم-لنینیسم-مانوئیسم

مرگ به امپریالیزم، فنودالیزم و کاپیتالیزم بیروکراتیک

جنگ خلق آری! کریتینیزم پارلمانی و رفرمیزم خیر! ژ

زنده باد کمونیسم! مرگ به سنتریزم و رویونیزم!

پیروز باد مبارزات انقلابی کارگران زنجیر شکن افغانستان و سراسر جهان

در راه سرخ سوسیالیسم به پیش!

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

اول می، 2012

خزعبلات تروتسکیست های شرمسار

تقوایی در سرایش رسوایی!

نوشته از : سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م) جنوری 2013

جریان "کمونیسم کارگری" منصور حکمت، در همان زمان زنده بودن خود منصور حکمت بن بست خویش را شاهد بود. با آنهم، برای آنانیکه هنوز ذوق زده این جریان خرده بورژوایی اند، جریانی که نه از آن خرده بورژوازی دموکرات، بل از آن خرده بورژوازی چاکر امپریالیسم جهانی است، "بهار عربی" سیلی های محکمی بود که یکی پی دیگر به رخسار بی آرم این جریان وارد آمد. این جریان خرده بورژوایی، "زمستان نافرجام" خویش را با آمدن این "بهار" شاهد بوده است. بهار عربی، با آنکه حتی عقب مانده ترین لایه های خرده بورژوازی را که هرگز مدافع یا مدعی مارکسیسم نبوده است را نیز از خواب بیدار نموده است، و امروزه کسی که حتی درکی سطحی از دانش مارکسیستی به هم رساند در پرتو آنچه در خاور میانه و شمال افریقا رخ داده است، میداند که "مرحله انکاری" تروتسکیستی، به گزاف گویی های بیماران مصاب "مانیا" می ماند، اما جریان مزدور حکمت-تقوایی، هنوز مرده ریگ رویونیسم تروتسکی را حمل میکند و این تقوایی "بی خبر" از همه جا است که یکسره جیغ بر میدارد: "سوسیالیسم همین امروز". طرفه اینکه آن سوسیالیسم کذایی همین امروزی، نه از مارکس و انگلس (و چه رسد به تروتسکی که "ادعای

شاگردی آن دو را میکرد) که از "نابغه" یی بنام منصور حکمت و از نوچه نابغه ی شاگرد وی آمده است! می بینیم که این تروتسکیست های شرمسار، زمانی که کوس خود خواهی را به صدا در می آورند حتی مقتدای خویش را که تروتسکی باشد نیز را نیز "میفراموشند". حال، هواخواهان این جریان "گرافه سرای"، به قدری بلوف میزنند که حتی شنیدن و خواندن آن نیز جز ضیاع وقت چیزی در بر ندارد:

"تظاهرات ضد سرمایه داری 2013 اسپانیا در پرتو اندیشه حمید تقوایی

هیچ زمانی مانند امروز سرمایه داری در شکل کلاسیک و ناب "بازار آزاد" چنین مسلط و حاکم بر همه دنیا و در عین حال چنین بی افق و در بن بست نبوده است. دیگر نه فنودالیزم و استبداد فنودالی در هیچ گوشه ای از دنیا وجود خارجی دارد که بتوان فقر و فلاکت و بیحقوقی ها و مصائب اجتماعی را ناشی از آن دانست و نه اردوگاه شوروی ای در کار است که بتوان سرمایه داری بازار آزاد را با برجسب "آنتی توتالیتاریسم" بمردم دنیا فروخت. بیش از سی سال.. الخ"

رفقای "جمعی از مائوئیست های ایران" بن-بست های ایدئولوژیک-سیاسی این جریان را به گونه سیستماتیک به بررسی گرفته اند که شایان یادآوری و ستایش برانگیز است. با اینهمه، برای افشا و طرد تروتسکیست های شرمسار، کافی نیست که حرف آخر و افشاگری آخر را اعلام داریم. به قول معروف، "مرده" ی رویونیسم را هرچه بیشتر چوبکاری کنید، برایش کم است!

تشت رسوایی حکمت-تقوایی از بام "کمونیستی" افتاده است! کافی است که حقارت این دو خرده بورژوا را در نفی بی آرمانه و توطئه آمیز لنین و حتی مارکس از سوی این "حضرات" یاد آوری کنیم. لابد این تولد "حکمت" بوده که 197 سال به تعویق افتاده، و الا دست "مارکس" از همان آغاز از پشت بسته بود، و نیازی به "حضرات" پرودون و خرده بورژواهای نظیر وی نبود که به مصاف وی آیند!

تروتسکیست های شرمسار، خود را به کوری می اندازند و غالب بودن جنبه و مرحله دموکراتیک در "بهار عربی" را که پراتیک به اثبات رسانیده است، و ناشی از شرایط

عینی و ذهنی است، را نمی پذیرند! چنین بیش‌ریمی تنها از کسانی ساخته است که از یکسو از کمونیسم و آنهم از جنس کارگری اش (لابد کمونیسم میتواند غیر کارگری هم باشد؟؟؟!!) حرف میزنند و هم زمان نه مائوئی، نه استالینی، نه لنینی و حتی نه انگلسی و نه هم مارکس را به رسمیت می‌شناسند و رهبر نخستین دولت سوسیالیستی جهان را "مرتجع" و عامل تعویق کمونیسم میخوانند.

خزعلات تروتسکیست های شرمسار اینک "عالمگیر" شده است، و تنی از نوچه های Mental retard (مصاب بیماری تاخر عقلی) این جریان مسقوط (aborted) اینک با کمال افتضاح، در صفحه یی که در فیس بوک به نشر رسانیده است، پایه ی تقوایی بیچاره را که از الفبای کمونیسم هنوز بویی نبرده است، برتر از مارکس قرار داده و مینویسد:

طرفداران حمید تقوایی رهبر انقلاب ایران کمونیسم حقیقی که تئوری حقیقی و صریح و روشن آن قبل از منصور حکمت و حمید تقوایی بیان نشده است، اجرای بی واسطه اصول انسانی سوسیالیسم، نفی استثمار و ایجاد آزادی های بی قید و شرط سیاسی و اجتماعی لازمه یک زندگی حقیقتا انسانی است. این از تفاوت های مهم و تاریخ ساز تئوری و عمل و پراتیک منحصر به فرد حزب کمونیست کارگری ایران است.

January 7 at 8:08am · Like · 1

آخ که وقاحت این دشمنان کمونیسم تا کجاست! حال این حمید تقوایی است که "تکامل سوسیالیسم از تخیل به علم" را برای نخستین بار مینویسد و انگلس بیچاره را discredit (صلب صلاحیت علمی) میکند! به این میگویند دشمنی با کمونیسم! حالا از کمونیسم در کشکول "کمونیسم کارگری" هیچ کسی سوای دوقلوی "حکمت- تقوایی" باقی نیست! رویزیونیسم اگر در شمایل آمریکایی و "ینگه دنیایی" خویش، با "برگشتن" از مائو، "جنازه" مارکسیسم را میخواند، و عطای آنرا به لقایش می سپارد، در کشوری آخذ زده "شرقی" نظیر ایران، اینک، حتی آغاز سوسیالیسم علمی و بنیانگذاران کمونیسم را منکر میشود. آری که پشت و روی سکه ی رویزیونیسم یکی است. یکی از اول می برد و دیگری از آخر! رویزیونیسم در هر عبا و قبایی که باشد، یکی است و آن دشمنی با انقلاب و کمونیسم.

جریانی که چنین گستاخ بر مارکسیسم میتازد، حتی بیشتر متر و نادانتر از آکادمیسین های بورژوازی است، مادامیکه آنها، کمونیسم و تکامل تاریخی سوسیالیسم علمی را مورد مطالعه قرار میدهند اما آنرا مورد پذیرش قرار نمی دهند. چنین جریان گستاخ و نادان، طبیعی است که باید سراسر دست آورد های سوسیالیسم و مبارزه بین المللی پرولتاریا را به هیچ گرفته، و تجربه تاریخی ساختمان سوسیالیسم از لنین شروع به بعد را اینگونه پلشتانه به تازیانه رد و طرد بندد:

از نظر من تئوری "فاز اول سوسیالیسم" لنین، یک تئوری کاملاً ارتجاعی در راه به عقب انداختن کمونیسم و جایگزین کردن "سیاست جدید اقتصادی" ضد سوسیالیستی یا ان ای پی لنین به مردم بود که رد این تئوری توهم آلود، تفاوت ذاتی و ریشه ای کمونیسم کارگری را با کل تئوری های پایه ریز نظام سرمایه داری دولتی شوروی حتی با لنین روشن می کند

حال از این «نا-خوانده ملا» ها باید پرسید: شما که کمونیسم را با "حکمت" آغاز میکنید، و مارکس وانگلس را به هیچ نمیگیرید، حال چرا اینقدر یاد فراموش شده اید که گناه ی "به عقب انداختن کمونیسم" ی را که "تا زمان منصور حکمت و تقوایی وجود نداشت" در گردن لنین بیاندازید و تیوری های مارکسیسم-لنینیسم را ارتجاعی خوانده و لنین را مرتجع بخوانید!!!

شما "حکمتیست" های پورنو، که از حتی از فرهنگ بورژوایی نیز جز پورنیسم و انحطاط بی بهره اید، چگونه شهادت به خرج میدهید و به پیشوایان پرولتاریا توهین میکنید؟

به قول معروف و به اصطلاح فارسی زبانان افغانستان، این "دیده درآیی" تروتسکیست های شرمسار، ناشی از آنست که :

مارکسیست-لنینیست-مائوئیست ها طوری که شاید وباید، به گونه اصولی مشتب به دهان این خزعبلات پراگان خرده بورژوازی نکوبیده اند. کمونیست ها، باید قطعی کنند که دیگر این "پورنو"ها، نمی توانند حتی نامی از کمونیسم برند. زیرا که "کمونیسم" اینها، کمونیسمی است که حتی از مارکس نیز محروم است، و در این کمونیسم، چیزی نیست و "چیزی نمی ماند" جز خزعبلات منصور حکمت و تقوایی!

طرفه اینکه این خزعبلات تنها در منظر توله سگان امپریالیسم است که میتواند "کمونیسم" خوانده شود!

مماشات با خطوط انحرافی: خیانت به انقلاب

حزب کمونیست متحده مائوئیست نیپال، تحت رهبری پراچندا، با خیانت به انقلاب و گسستن از مائوئیسم، دست آورد های ده ساله جنگ خلق در آن کشور را به هیچ گرفته، و سر بر آستان امپریالیسم سوده، با همدستی با فئودالیسم و کاپیتالیسم بیروکراتیک، زمینه دست اندازی های بیشتر توسعه طلبی دولت مرتجع هند در امور نیپال را فراهم ساخت. دار و دسته پراچندا-بهاترای، با در دست داشتن زمام "حزب" و دولت، با علم کردن "جمهوری دموکراتیک" و دفاع از دموکراسی بورژوازی تراز کهنه، از دموکراسی نوین و خط سرخ پرولتری بریدند. در چنان یک وضعیتی، بخش هایی از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، هنوز به ساز رویزیونیسم پراچندایی می رقصیدند و تلاش داشتند تا خیانت آن حزب را، "خلافت" مائوئیست های نیپالی جلوه دهند. اما، نیروهای انقلابی راستین و مائوئیست های اصولی، نه تنها به تایید خط انحرافی که حزب کمونیست متحده نیپال در پیش گرفته بود اقدام نکردند بلکه شدیداً و استوارانه بر ضد رویزیونیسم نیپالی موضع گیری کردند. در صفوف حزب کمونیست مائوئیست متحده نیپال نیز نارضایتی گسترده از مسیری که رهبری در پیش گرفته بود، محسوس بود. در چنان وضعیتی بحرانی، آقای موهن بیدیا (کیرن) که معاون آن حزب بود، با برخی دیگر از اعضای سرشناس حزب، از هژمونی "متحده" ی پراچندا-بهاترای اعلام نارضایتی کردند. با آنکه آقای کیرن و متحدانش نتوانستند یا اینکه نخواستند که در سالیان اولیه انحرافات آن حزب بر ضد خط انحرافی موضع گیری کنند، اما رویهمرفته موضع گیری آنها در سالیان بعد، هرچند دیرتر- اسباب امیدواری در میان توده ها و هواخواهان انقلاب دموکراتیک نوین را فراهم می توانست آورد. دار و دسته ی پراچندا-بهاترای ارتش آزادیبخش خلق را منحل کردند، اعضای آن ارتش را خلع سلاح نمودند و اسلحه را تحت نظر "ناظران سازمان ملل متحد" یعنی تحت نظر "بازرس قانونی امپریالیسم جهانی" دیپو نموده و آنرا تسلیم رژیم پویشالی که ایجاد شده بود، نمودند. "مجلس موسسان" بازی های رویزیونیست ها و "قانون اساسی" کذابی شان، حتی مورد تایید نیروهای دموکراتیک نیز قرار نگرفت. خط پراچندا-بهاترای، با کرنش در برابر سلطه گری رژیم ارتجاعی هند و با خیانت به انقلاب و ایدئولوژی پرولتری، ثابت نمودند که "باشه" های دست آموز امپریالیسم، ارتجاع و سلطه گری اجانب اند. آنان در کنار امپریالیسم، فئودالیسم و بورژوازی بیروکرات کمپرادور قرار گرفتند، و به پیچ و مهره ی رژیم بیروکرات کمپرادور مبدل شدند. گروه تحت رهبری موهن بیدیا (کیرن) سرانجام دست از "مماشات" با "صدر" برداشته، و اعلام نمودند که: پراچندا به حزب، انقلاب و ایدئولوژی پرولتری خیانت نموده است، و "راه پراچندا" بیان تیوریک آن خیانت

است. آقای کیرن و بخشی از اعضای بالایی حزب کمونیست متحده مائوئیست نیپال، سرانجام از آن حزب بریده، و با انشعاب از حزب مادر، حزب کمونیست نیپال مائوئیست، را ایجاد کردند. آنان همچنان اعلام نمودند که حزب جدید التشکیل، حزب اصلی است و متشکل از مائوئیست های حقیقی بوده، و آنانیکه در حزب مادر باقی مانده اند، کسانی اند که به مائوئیسم خیانت ورزیده اند.

بخش های آگاه تر جنبش بین المللی کمونیستی، حتی از سالیان 2005 و 2006 پی برده بودند که حزب کمونیست متحده مائوئیست نیپال، در غرقاب رویزیونیسم در رفته است. (به گونه مثال، مائوئیست های کولمبیا، حتی در 2005 میلادی، بر ضد رویزیونیسم پاراچندایی موضع گیری کرده بودند) اما، بخش هایی نیز، در دفاع از مشروعیت و مائوئیستی انگاشتن آن حزب، سخت جانی ورزیده بودند، اما بخش بزرگی از این "سخت جانها" نیز سرانجام در مقابل حقایق سپر انداخته، تسلیم فاکت های مسلم شدند، فاکت هایی که دال بر رویزیونیست بودن حزب کمونیست متحده نیپال مائوئیست بود. در مجموع، طی چندین سال اخیر، بخش هایی از جنبش بین المللی کمونیستی، منتظر شکل گرفتن و یا تقویت "فراکسیون سرخ" درون حزب کمونیست متحده بودند. آقای کیرن-شرکا چنان یک موقفی را برای خود مدعی بودند. در حقیقت، جناح تحت رهبری آقای کیرن، با اعلام تفاوت ها و اختلافات معینی با پراچندا-بهاترای، به گونه سیستماتیک، به سوی انشعاب روان بودند. آنان با آنکه به گونه فرمالیستی اعلام میداشتند که خواهان اصلاح شدن و ارتدکس گشتن پراچندا اند، اما عملا دریافته بودند که: پراچندا تغیر کرده است، و اینک به مثابه جاسوس کثیف امپریالیسم جهانی، و در مقام کارگزار ارتجاع داخلی، سیر ترمیدوری انقلاب را نماینده گی میکند. حزب جدید، با وعده ها و اعلام مواضع خویش، جلب توجه جنبش بین المللی کمونیستی را خواست کماهی کند. تاسیس آن حزب از سوی اکثر احزاب و سازمانهای کمونیستی جهان به رسمیت پذیرفته شد. از حزب کمونیست هند مارکسیست-لنینیست(ناگزالباری) گرفته تا احزاب کمونیست اروپایی، همه ایجاد آن حزب را تهنیت گفتند. سازمان کارگران افغانستان، با پخش اعلامیه ی (با دید انتقادی به استقبال تاسیس حزب کمونیست مائوئیست نیپال باید شتافت)، استقبال از تاسیس آن حزب را، در صورتی موجه خواند که آن حزب، خواهان در پیش گرفتن خط مائوئیستی و قرار گرفتن در برابر رویزیونیسم "حزب متحده" و خط انحلال طلبانه رویزیونیسم باشد. در همان اعلامیه، ما نقاط قویا ضعیف رهبری حزب جدید را برشمرده، حالی داشتیم که اگر آنها از نگره های غیر مائوئیستی و ضد مائوئیستی معینی که قبلا در چوکات حزب مادر داشتند، صرف نظر نکنند و خود را با مائوئیسم مسلح نکنند، نه تنها کاری از پیش نخواهند برد، بلکه آنگاه مورد تایید جنبش کمونیستی نیز نخواهند بود. سازمان ما همچنان در نبشته یی دیگری، زیر عنوان " چرا "مدل در آمیزش" غیر مائوئیستی است؟" استراتیژی التقاطی و انحرافی کیرن-شرکا را به نقد و رد کشیده و اعلام داشته بود که با تداوم بخشیدن به چنان نگره ضد مائوئیستی، آنان نمی توانند به مثابه فراکسیون سرخ در انقلاب نیپال، آن انقلاب را رهبری کنند.

در مجموع، ما به حیث یک الترنا تیف، تاسیس حزب کمونیست نیپال مائوئیست را به گونه مشروط تبریک گفتیم و آن بدین منظور که : اگر این حزب بر مبنای مائوئیسم باشد، تاسیسش مبارک بود، و الا، ما آنرا در ردیف همان حزب مادر، و در شمار احزاب رویزیونیست خواهیم شمارد.

متأسفانه، سیر حوادث، که محکی است مسلم، و پراتیک مشخص جریانات و احزاب را واضح میدارد، نشان داد که: حزب جدید التاسیس، نه تنها قادر به ستردن گرد و غبار رویزیونیسم حزب مادر از خویش نبوده، بلکه ادامه دهنده سنت رویزیونیستی، بل انکشاف دهنده آن نیز بوده است. ما حتی در همان اعلامیه ی "تبریکیه" خویش نیز اعلام داشته بودیم که اگر حزب جدید نتواند گرد و غبار رویزیونیسم "حزب متحده" را از خویش به دور بریزد، هرگز مورد تایید جنبش کمونیستی قرار نخواهد گرفت و در برابر آن اعلام مواضع صورت خواهد گرفت. اینک با در نظر داشت فاکت های مشخص و مسلم، حزب کمونیست نیپال مائوئیست، دیگر نمی تواند آن تشکیلاتی باشد که جنبش بین المللی کمونیستی انتظار بودندش را داشت. این حزب، برخلاف ادعای خویش که خویشتن را خط سرخ در انقلاب نیپال خوانده بود، خطی "زرد" است که انقلاب را از عقب خنجر میزند. اگر پراچندا-بهاترای به انقلاب خیانت ورزیدند، آنها غیر مائوئیستی بودن نظریات خویش را نیز پذیرفته بودند. آنان عملاً اعلام مینمودند که "جمهوری دموکراتیک" میخواهند و "جمهوری دموکراتیک نوین" را به آینده یی دیگر موکول اعلام میداشتند. آنان علناً خواهان انحلال "ارتش رهایی بخش خلق شدند". آنان علناً دست دوستی با ارتجاع هند پیش کردند. آنان علناً اعلام داشتند که در شرایط سده ی بیست و یکم، دست آورد های تیوریک لنینیسم و مائوئیسم از اعتبار برخوردار نیست. با چنان علنی کاری، آنان از جنبش بین المللی کمونیستی طرد شدند و شرشان را کم کردند. اما، اینبار، رویزیونیسم "حزب جدید" با تظاهر به ارتدکسی، قدم به قدم، در همان مسیری روان است که قبلاً پراچندا بهاترای رفته بودند. فقط نوع "عربه" آنها فرق میکند. نخستین با اسب راهوار رویزیونیستی می تاخت، و این یکی با اشتري حامل "رویزیونیسم" و با گامهایی زرنگانه و رندانه. القصه هر دو، یار شاطر ضد انقلاب از آب در آمده اند، و بار خاطر انقلاب.

رفقای تشکیل "مارش کبیر به سوی کمونیسم" سند سرسودن هر دو حزب به ایالات متحده را پخش نموده اند. هر دو حزب از ایالات متحده خواهان آن شده بودند که از لیست سازمانهای تروریستی یعنی از لیستی که آحاد آن از نظر امپریالیسم آمریکا تروریست شناخته شده اند، باید حذف شوند. حزب جدید برای سازمانی که احزاب تروریستی رالیست نموده است، اطمینان بخشیده است که آنها دیگر دنبال مبارزه مسلحانه نمی گردند و در شرایط تغیر یافته به گونه مسالمت آمیز مبارزه میکنند. امپریالیسم آمریکا نیز دست "تفقّد" از آستین کثافت بیرون کشیده و با نوازش آن هردو، آنان را از لیست سیاه، بیرون شده اعلام داشت.

سپس "کیرن" به آستان خاقان های نوین چین شتافت. در آنجا، رویزیونیست های چینی، از وی تعهد گرفتند که با نام "مائو ی چینی" نباید دست به عمل مبارزه مسلحانه و تداوم جنگ خلق بزنند. این "خواهش" چین سوسیال-امپریالیست نیز با

پیشانی باز از سوی کیرن-شرکا یعنی از سوی هیئت عازمه به چین که کادر های رهبری حزب کمونیست نیپال مائوئیست به شمول خود آقای کیرن را در بر داشت، با پیشانی باز مورد قبول قرار گرفت. اگر تصاویر چندی آور پراچندا در آغوش صدر اعظم رژیمرتج هند، نیپالی ها را متقاعد ساخت که وی یک خاین است، حال، سرسودن کیرن در آستان سوسیال-امپریالیسم چینی، پرولتاریای جهان را قویا آگاهانیده است که وی مشی رویزیونیستی و چاکری در پیش گرفته است.

با اینهمه، خنجری که از پشت سر وارد می آید، خیلی ها "ناجوانمردانه" است! علی الرغم خیانت های آنچنانی، هنوز کیرن-شرکا جرئت آنرا ندارد و توانایی آنرا در خود نمی بینند که گذشته ی پرافتخار ده سال جنگ خلق در نیپال را سیاه جلوه داده یا نفی کنند. در صفوف حزب کمونیست نیپال مائوئیست و حتی در رده های پایینی حزب کمونیست متحده نیپال مائوئیست، هنوز هزاران مبارز معتقد به مائوئیسم وجود دارند. لهذا، رهبران خاین این دو حزب، به انحای گوناگون به تخدیر و تحمیق آنها دوام میبخشدند. آنانیکه تحت رهبری کیرن فراهم آمده اند، خواهان آن اند که رهبری وی می باید بر ضد رویزیونیسم موضع گرفته و به احیای ارتش خلق و تداوم بخشیدن به جنگ خلق اقدام صورت گیرد. حال بیابید ببینیم که کیرن - شرکا چه پاسخی در همیان دارند. کیرن - شرکا و از جمله بسانتا که از تیوری پردازان "مدل در آمیزش" است، تیوری ضد مائوئیستی و التقاطی "در آمیزش" را "تعالی" بخشیده اند و نتیجه "منطقی" و مطلوب آنرا که نفی جنگ خلق باشد، اینک ارائه داشته اند. کیرن و حزیش هنوز مزورانه اعلام میدارند که در جهت اكمال انقلاب دموکراتیک نوین مبارزه میکنند. سوال این است که آیا با کنار گذاشتن جنگ ممتد خلق آیا ممکن است که انقلاب دموکراتیک نوین را به سرمنزل پیروزی هدایت کرد؟ مسلم است که نه! احزاب و سازمانهای مائوئیست و به صورت عمومی همه مائوئیست ها باورمند اند که: جنگ خلق استراتیژی نظامی بین المللی پرولتاریا است. سازمان ما قبلا نظریات انحرافی کیرن-شرکا را حتی در همان "تبریکه" به نقد کشیده است. کیرن-شرکا هرگز به این درک نرسیده اند که جنگ خلق یگانه استراتیژی صحیح برای انقلاب است. از همین رو بود که آنان به دامن "مدل در آمیزش" چسبیدند و اعلام داشته بودند که میتوان هنگامی که جنگ خلق توانایی هدایت امر انقلاب را نداشت، از مدل قیامی یا مدل سنت پترزبورگ استفاده کرد. آنان که عدم کارایی جنگ خلق را که یک استراتیژی مائوئیستی است اعلام میکردند، به جای آنکه چیزی "قویتر" و "کارآ تر" ارائه دهند، به گذشته و دست به دامن مدلی میشوند که عملا کارایی خویش را در شرایط تغیر یافته یی که منجر به تولد مائوئیسم شد، از دست داده است. آنان از مائوئیسم به لنینیسم بر میگردند: آنان که خویشتن را مارکسیست-لنینیست-مائوئیست میخوانند، با ناکارآ خواندن مائوئیسم، مارکسیست-لنینیست میشوند. آنها هنوز به این درک نرسیده اند که یک مارکسیست-لنینیست در شرایط قرن بیست و یکم تنها کسی است که یک مارکسیست-لنینیست-مائوئیست باشد و یک مارکسیست-لنینیست-مائوئیست، جنگ خلق را به حیث یک استراتیژی عمومی برای پرولتاریای بین المللی و به حیث یگانه استراتیژی، به رسمیت میشناسد. کیرن-شرکا که دیگر معتقد به جنگ خلق نیستند، از برای آنکه خشم مائوئیست ها و جنبش بین المللی کمونیستی را برنیانگیزند، این شاخ

و آن شاخ شده، و اعلام میدارند که : ما متناسب با شرایط، مدل های دلخواه خویش را برخواهیم گزید. اگر لازم افتد، جنگ خلق و اگر مناسب نبود، "طغیان" و یا "قیام" را برخواهیم گرفت!

اینست اپورتونیزم غیرمائوئیستی و ضد مائوئیستی.

باید به گذشته نظری بیافکنیم: حتی در 19 جون سال 2012، کیرن اکلکتیسیسم خویش را به منصفه ظهور رسانیده بود. وی عدم اعتقاد خویش به جنگ خلق را طی مصاحبه یی چنین بیان داشته بود:

if necessary- People's War or People's Revolt, anything can happen, this is the key issue.

ترجمه: اگر لازم باشد- جنگ خلق یا طغیان خلق، هر امری ممکن است اتفاق بیافتد، این یک موضوع کلیدی است."

اگر بیانات و مصاحبه های کیرن را به گونه سیستماتیک ارزیابی کنیم، آنگهی خواهیم دید که حین پاسخدهی به موضوعات و پرسش های "کلیدی" ، همیشه به گونه اپورتونیزستی - و نه به گونه لنینیستی "تحلیل مشخص از اوضاع مشخص- بیان میدارد که : باز خواهیم دید، و باز تصمیم خواهیم گرفت و هر امری ممکن است اتفاق بیافتد"

قسمی که در نقل بالا می خوانیم، کیرن، جنگ خلق را امری میداند که میتواند بدیل داشته باشد. میشود آنرا "به اقتضای شرایط" برگرفت و میتوان آنرا ناکارآی خوانده و کنار گذاشت. آیا این "بدیل" تراشی به جنگ خلق چیزی سواى اپورتونیزم و سرانجام رویونیزم نیست؟

فردی که رهبری "فرکسیون سرخ" حزب کمونیست متحده نیپال را به عهده داشته است، کسی که با ادعای دفاع از انقلاب و مائوئیسم از حزب مادر انشعاب کرده است، و حزب تحت رهبری خویش را حزب اصلی میخواند، چنین فردی هنوز از جنگ خلق بویی نبرده است. یا کیرن سواد مائوئیستی ندارد یا اینکه: وی خائنی است که خویشان را به ندانم کاری زده است. در هر دو حالت، چنین فردی و چنین رهبری، مادامیکه می بینیم که نقطه نظرات وی نزد سایر اعضای بالایی حزبش نظیر بسانتا نیز جاری و ساری بوده، و به پلانفرم مبدل شده است، هرگز شایسته گی رهبری حزب تراز نوین مائوئیستی را دارا نمی باشد. چنین رهبری، فقط برازنده ی احزاب رویونیزست است.

هنگامی که خیانت به انقلاب در نیپال، به سال 2006 میلادی مسجل گشت، برخی از احزاب و تشکلات مائوئیست یا مدعی مائوئیسم، دانسته و آگاهانه خویشان را "به کوچه حسن چپ" زده، و بدتر آنکه در صدد تبلیغ مواضع انحرافی رویونیزست های نیپال، و در دفاع از آنها قرار داشتند. رفقای مائوئیست کولمبیایی ، از نخستین مائوئیست هایی بودند که حتی در اواخر سال 2005 میلادی بر ضد موضعگیری های رویونیزستی نیپالی ها قیام کردند. اما تشکلاتی، و از جمله حزب کمونیست

(مائونیست) افغانستان، حتی تا مدت ها بعدتر از آنکه خط و خال رویونیستی حزب متحده مائونیست نیپال آشکار شده بود، هنوز در جهت حمایت از آن قرار داشتند. بودند تشکلاتی و در راس شان کمونیست های اصولی نظیر آقای "پولاد" در افغانستان که در همان زمان نیز برضد رویزونیسم نیپالی، موضعی نسبتاً قاطعی داشتند. ما از اینکه حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان و بخش بزرگی از تشکلات مائونیست، بعداً "انتقاد از خود کردند" این عمل شان را استقبال می کنیم. منظور ما از یادآوری آن برهه از تاریخ انقلاب نیپال در آنست که: تاریخ دارد دوباره تکرار میشود: بار اول که تراژدی بود، بار کنونی، مسخره است!

امروزه، شمار زیادی از احزاب نظیر حزب کمونیست مائونیست ایتالیا، حزب کمونیست مائونیست ناگزالباری، و... در سنگر دفاع از حزب جدید رویونیست های نیپالی قرار دارند. این دیگر مسخره است! بیایید به کنگره این حزب جدید که اخیراً برگزار گردیده است نظری بیافزاییم:

قبل از آنکه "دست آورد" های کنگره اخیر را به بررسی بگیریم، بیایید نظری به گذشته ی نه چندان دور این حزب بیاندازیم، تا تسلسل نظریات و موضعگیری رویونیستی رهبری این حزب را به گونه سیستماتیک درک کنیم:

در مصاحبه یی که آقای کیرن با دوچه ویله (خبرگزاری متعلق به امپریالیزم آلمان) به تاریخ 25 جون 2012 میلادی داشت، وی با آنکه میخواد از "جنگ خلق" شمشیری داموکلس بر فرق "رقیب" خویش یعنی پراچندا بسازد، اما صریحاً موضعگیری اپورتونیستی و دست باز خویش در انتخاب نمودن و یا انتخاب نکردن جنگ خلق را چنین بیان میدارد:

We will take a step after analysing the national and international situations. The decision whether or not we have a people's war will be based on that.

ترجمه: ما بعد از تحلیل شرایط ملی و بین المللی گام خواهیم گذارد. تصمیم گرفتن در باره ی اینکه ما به سوی جنگ خلق برویم یا نرویم بر مبنای آن {تحلیل} خواهد بود.

حال بیایید ببینیم که حزب آقای کیرن، "بعد از تحلیل اوضاع ملی و بین المللی" در جنوری سال 2013 میلادی، خطی را که برای حزب خویش برگزیده کدام است؟ جنگ خلق یا غیر از آن؟

آقای "کیرن پون" از رسانه خبری "ریپابلکیا" بعد از تدویر کنوانسیون هفتم حزب آقای کیرن (که به تاریخ 17 جنوری 2013 به اتمام رسید) ، با وی مصاحبه یی انجام داده است. طی آن مصاحبه، زوایای "پنهان" رویزونیسم حزب جدید، البته با توجه به بررسی تکامل خط انحرافی رویونیستی آن از زمان تشکیل تا کنون، آشکار میگردد.

آقای "کیرن پون" از صدر حزب کمونیست نیپال مائونیست یعنی از آقای کیرن که در راس کمیته مرکزی 51 نفری جدیداً انتخاب شده قرار دارد، میپرسد که:

- "آیا شما قصد دارید که حاکمیت خلقی، دادگاه های خلقی و ارتش {خلقی} را احیا کنید؟"

وی در جواب صریحا می گوید:

- "ما قصد نداریم که آنها را احیا کنیم. {کار بر} سبک کهنه مناسب نیست. ما بر اساس مبانی جدید و طرق نوین حرکت خواهیم کرد"

صدر مائو مکررا میگفت: خلق بدون داشتن ارتش انقلابی که در خدمت امر خلق قرار داشته باشد، هیچ چیزی ندارد. حال "کیرن" رهبر "مائونیست" می آید و به صراحت میگوید که قصد احیای ارتش انقلابی را ندارد و آنرا کهنه شده اعلام میکند. در حقیقت، این رویزونیست، با این اعلامیه، مائونیسم را نشانه گرفته و آنرا کهنه شده اعلام میکند. این رویزونیست، همچنان حکومت خلقی را کهنه شده اعلام کرده و بدین ترتیب، به تدوام دولت کهنه و ماشین دولتی فرسوده، مهر تایید می زند.

اینکه در جای جای مصاحبه وی، و نیز در متن سخنان و اسناد کنگره از مبارزه مسلحانه یاد میشود، بیشتر جنبه ریاکارانه داشته، و اگر هم آنرا جدی بیانگاریم، چنان مبارزه ی مسلحانه خارج از متن مائونیسم، چیزی نیست سوای رویزیونیسم مسلحانه. حزب کمونیست پیرو به درستی در مورد نیپال بیان داشته است که مبارزه مسلحانه که هدف آن درهم شکستن ماشین دولتی کهنه و ایجاد حاکمیت نوین نباشد، چیزی نیست، سوای رویزیونیسم مسلحانه.

حال، 51 تن از اعضای کمیته مرکزی "حزب جدید" تحت یک سقف واحد و تحت یک رهبر واحد که کیرن باشند گرد آمده اند. این کمیته مرکزی جدید، تحت سقف واحد اما نه جدید، تحت سقف همان رویزیونیسم فرسوده که پاراچاندیسم جلوه یی از آن بود، گرد آمده اند. اگر پاراچاندیسم خط جناح راست رویزیونیسم نیپال را تشکیل دهد که اکنون میدهد، با توجه به مواضع پیگیر رویزیونیستی کیرن-شرکا که مزورانه مدعی رفتن به سوی انقلاب دموکراتیک نوین اما با نفی جنگ خلق اند، نتیجه گیری میکنیم که این حضرات، جناح "چپ" رویزیونیسم نیپالی را تشکیل میدهند. برای رویزیونیسم، خط میانه و سنتریسم مطرح نمی تواند باشد، زیرا که سنتریسم رویزیونیستی، چیزی سوای حایز بودن پدیده های منفی هر دو جناح رویزیونیستی بیش نیست. در مجموع، با آنکه جهت سهولت بررسی، میتوان "چپ" و راست رویزیونیسم را به بررسی گرفت، اما باید فراموش نکرد که: رویزیونیسم، رویزیونیسم است، و در هر گونه عبا و قبایی که باشد، مسلک اش، خیانت پیشه گی و مرام اش نفی مارکسیسم و انقلاب میباشد.

!Error

تصویری از جرگه ی مرتدانی که از لیست سیاه "سیا" حذف شده اند.

آنچه که در به اصطلاح " هفتمین کنگره ملی تاریخی" به تاریخ 17 جنوری 2013 میلادی، به وقوع پیوسته و کیرن-شرکا بدان تفاخر میکنند، از دیدگاه پرولتاریای انقلابی، خیانت سازماندهی شده به انقلاب، و ضربه ی دیگری است که بر پیکر انقلاب دموکراتیک نوین در نیپال وارد می آید.

کیرن -شرکا چی میخواهند؟

آنان ناراضیان ارتش آزادیبخش سابق (را که بوسیله رویزیونیسم پاراچندایی تحت رهبری پاراچندا-بهاترای منحل شد) را فراهم می آورند، آنان فعالین مائوئیست را که از پاراچندا-شرکا گسیخته اند، از نو "بسیج" میکنند و سرانجام آنان توده هایی را که انقلاب میخواهند، "متشکل" میسازند. هدف از کیرن شرکا از این "فراهم آوردن"،

"بسیج نمودن" و سرانجام "متشکل" نمودن چیست؟ هدف شان، سرباز گیری به نفع رویزونیسمی است که می‌خواهد از "آب خت شده" ماهی بگیرد!

آنان می‌خواهند که ماهرانه، از میان ناراضیان و توده ها به نفع خط زرد خویش سرباز گیری کنند. بنابر این، رسالت مائوئیستی مارکسیست-لنینیست-مائوئیست های نیپال و سایر کشور ها این است که چهره ی زرد و ضد انقلابی کیرن-شرکا و "حزب جدید" شانرا افشان کنند و با طرد اپورتونیسم و رویزونیسم "حزب جدید"، با اتخاذ استراتژی جنگ خلق، و با پیشبرد مسیر انقلاب دموکراتیک نوین، به پیش تازند.

مائوئیست ها، باید از درس هایی که از انقلاب پیرو فراهم آمده است، استفاده کنند. برخی از این درس ها که اینک باید از آنان در جهت دفاع از جنگ خلق در نیپال استفاده کرد قرار ذیل است:

"خون هایی که در راه انقلاب ریخته اند، هرگز بر هدر نبوده بلکه سدر تنومند انقلاب را آبیاری میکنند"، "یکبار که درفش انقلاب برافراشته شد، هرگز فرود نخواهد آمد" و نیز اینکه: "فرمان هرگز نمی میرد!"

آری! زمانیکه پرولتاریای یک کشور به آن سطحی از آگاهی سیاسی رسید که در بستر شرایط عینی و ذهنی مساعد، جنگ خلق را بیاغازد، مادامیکه پرولتاریا، فرماندهی جنگ ممتد خلق را به عهده گرفته و فرمان پیشبرد انقلاب تا سرحد پیروزی و روانه شدن در مسیر کمونیسم همیشه طلایی را صادر کرد، این فرمان، هرگز نمی میرد! این فرمان هرگز به تعویق نمی افتد، و سرانجام، هیچ رویزونیسمی قادر نیست که فرمان انقلاب جهانی پرولتاریایی را منسوخ شده اعلام دارد.

بگذار کیرن-شرکا در تبانی با پراچندا-بهاترای، ده سال جنگ خلق نیپال، را چیزی مربوط به گذشته و فصلی به آخر رسیده اعلام کنند. استنتاجات و استنباطات رویزونیست ها هیچ چیزی را تغیر نمی دهد، هیچ معنایی را ارائه نمی کند، و توانایی سد نمودن مسیری را که پرولتاریا سایر زحمتکشان نیپال در پیش دارند، را نخواهد داشت. اینهمه، پیچی در راه است، و با آنکه راه طولانی است، پرولتاریای نیپال، به سرمنزل مقصود خواهند رسید. ضمانت این رسیدن را پیشبرد موفقانه جنگ خلق و مطالعه دیالکتیک ماتریالیستی و تحلیل ماتریالیستی از تاریخ، مسجل داشته است. بر مبنای برداشت و نگاه کیرن-شرکا، خط کنونی که آنان برگزیده اند یعنی خط "طغیان خلق" که به تاریخ 17 جنوری 2013 میلادی طی کنگره هفتم حزب کمونیست نیپال مائوئیست، به مثابه خط مشی عمومی حزب کمونیست نیپال مائوئیست اتخاذ شده است، بر مبنای جنگ خلق است. اما آنها هرگز چنین نظر ندارند که این "طغیان خلق" شکلی از جنگ خلق، یا چیزی در راستای جنگ خلق باشد. آنان جنگ خلق را چیزی مربوط به گذشته و تاریخ میدانند. پس منظور آنها از "بر مبنای جنگ خلق" بودن آن، چه چیزی است؟ منظور آنان، تراشیدن اتوریته به خط رویزونیستی "طغیان خلق" است که جانشین جنگ خلق شده است. منظور آنان خاک پاشیدن در چشمان پرولتاریای نیپال و جنبش بین المللی مائوئیستی است. بی خبر از آنکه، پرولتاریای نیپال و مارکسیست-لنینیست-مائوئیست های سراسر گیتی، نیک میدانند که: جنگ ممتد

خلق هیچ بدیلی نمی تواند داشته باشد، و جز با این سلاح نمی توان به کمونیسم طلایی رسید. بگذار کیرن-شرکا، چنین برداشتی را دگماتیسم بخوانند! آیا مقال و "خوانش" رویزونیست ها محلی از برای اعراب دارد؟ به قول مولانا جلال الدین محمد بلخی:

کی شنیدی کز علاای سگان

هیچ واگردده راهی کاروان؟

این "طغیان" خلق که احیا یا بازسازی ارتش آزادیبخش خلق را در قبال ندارد، این "طغیان" که جنگ خلق را دستآوردی مربوط به گذشته میداند و صرفا مدعی است که در سایه ابهت و شکوه آن گذشته است که "ما دست به طغیان خلق میزنیم" چنین "طغیان" سوای تکامل "اصولی" همان "مدل درآمیزش" که در آن به استراتیژی لنینی قیامی یا "راه سنت پترزبورگ" عطف توجه شده بود، نمی باشد. آری! کیرن-شرکا، چطور میتوانند خود را از "شر" مائوئیسم خلاصی دهند؟ کائوتسکی به خاطر نفی لنین به "مارکس" پناهنده میشد. (حال آنکه صریحا تز دیکتاتوری پرولتاریای مارکس را نفی میکرد). تروتسکی مرتد، به خاطر نفی استالین و دیکتاتوری پرولتاریا، "لنینیست" و "بلشویک" میشد، (حال آنکه این مرتد، منشویک شناخته شده بیش نبود) و اینک، کیرن شرکا، باز همان ساز کهنه و همان تنبور زنگ زده و فرسوده را برگرفته اند، و میخواهند از لنین برای خود سامه یی فراهم آورند. با اینگونه بازی های رویزونیستی نمی توان اتوریته مائو و مائوئیسم را دستخوش نفی و طرد ساخت. این رویزونیست ها کاری سوای "طرد" نمودن خویش را جرگه مارکسیست-لنینیست-مائوئیست ها نکرده اند، و اتفاقا که کار خوبی کرده اند و ما را از شر رویزونیسم خویش خلاصی بخشیده اند. آنان در صف ضد انقلاب قرار گرفته اند تا منتظر ضربات پولادین گردان رزمنده پرولتاریای بین المللی باشند!

این مرتدان که احیای ارتش خلق، حاکمیت خلق و سرانجام پیشبرد جنگ ممتد خلق را امری کهنه شده و مربوط به گذشته اعلام داشته اند، نمی توانند با ترفند های کودکانه مدعی قرار دادن تز رویزونیستی و اکلکتیسیستی "طغیان خلق" خویش بر مبنای جنگ خلق باشد. آیا پراچندا-بهاترای نیز "مرحله افزایی" بر انقلاب دموکراتیک نوین و علم کردن مرحله ی جمهوری دموکراتیک را به مثابه قدمه یی در جهت انقلاب دموکراتیک نوین خوانده بودند؟ و دیدیم که چه شد! حال "فدرالیسم" و خواست جمهوری دموکراتیک فدرال از سوی کیرن-شرکا، روایتی دیگر از همان رویزونیسم تاریخ زده است. پشت و روی سکه ی رویزونیسم یکی است. برای جنبش انقلابی بین المللی و برای مارکسیست-لنینیست-مائوئیست ها جای هیچ شبهه باقی نیست که: نمی توان با خطوط انحرافی مماشات ورزید، زیرا که مماشات، چیزی سوای خیانت به انقلاب را در قبال نخواهد داشت. در پیشگاه تاریخ، برای دار و دسته های رویزونیست پراچندا-بهاترای و کیرن-شرکا همین روسیاهی کافی است که: آنان با کرنش در برابر امپریالیسم امریکا و صرف نظر نمودن از جنگ خلق و پیشبرد انقلاب، نایل به جایزه ی حذف شدن از لیست سیاه تروریستی شدند! برای کیرن-شرکا همین روسیاهی کافی است که: حزب وی در درخواست خویش مبنی بر حذف شدن از

لیست سیاه تروریسم ایالات متحده امریکا در بهای صرف نظر نمودن از مبارزه مسلحانه انقلابی کامیاب گردیده است! برای رویزونیست های حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) تحت رهبری کیرن همین شرمساری کافی است که از اینکه از لیست سیاه تروریسم امپریالیسم امریکا حذف شده اند اعلام افتخار میکنند که دیگر در آن لیست، شامل نیستند! کیرن در مصاحبه ی خویش، حین تحلیل از استحاله پراچندا اعلام داشته بود که : انسان موجود عجیبی است، و پراچندا نیز خیلی عجیب است و نمی دانیم که چطور وی یکسره تغیر کرد!

آقای کیرن! تو نیز مشمول این "عجیب" بودن ای! تو نیز چنان استحال کرده ای و پروبال "انقلابی" بودن ات چنان ریخته و چنان "کریز" کرده ای، که نپرس! یک حزب انقلابی، چقدر پست باید شود و چقدر از وجدان انقلابی به دور باید رود که از حذف شدن از لیست دشمنان امپریالیسم بر خود ببالد.

صدر مائوتسه دون زمانی میگفت: اینکه ما دشمن داشته باشیم و دشمنان قوی در بلوک ارتجاع داشته باشیم خود میرساند که ما، آنقدر جدی و انقلابی بوده ایم که ما را مرتجعان دشمن خوانده اند!

حال بیایید ببینید که کیرن "مائوئیست" و حزب کذایی اش، از اینکه امپریالیسم امریکا آنها را از "دیتابیس" سازمانهای تروستی حذف نموده است، برخویش میبالند! کیرن-شرکا، آن سوی سکه ی پراچندا-بهاترای بوده، و اینان، مرتدانی اند که با گرز جنگ خلق، از پای درخواهند آمد! سنتریست هایی که برگزاری "کنگره هفتم" حزب کمونیست مائوئیست نیپال را برای آن حزب رویزونیست تبریک گفته اند، ثابت نموده اند که مشی رویزونیستی این حزب را از زمان تاسیس آن تا اکنون مورد تایید قرار داده اند. رسالت انقلابی تمامی نیرو ها و احزاب مائوئیست است که بر ضد این سنتریست ها و در جهت دفاع از مائوئیسم اعلام مواضع کنند.

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

27 جنوری 2013

تجاوز بر کشور مالی: فصلی دیگر از جنایات امپریالیستهای درنده

بخش اول

مالی، کشوری است، محاط به خشکه، از کشور های غرب افریقا، که بخش بزرگی از مساحت آن در صحرای "صحارا" واقع گردیده است. این کشور دارای 12 میلیون نفوس بوده، و از لحاظ مساحت، سه و نیم برابر ژرمنی میباشد. الجیریا، همسایه ی شمالی آن بوده، در غرب آن موریتانی، و کشور های سنگال، گینه، ساحل عاج،

بورکینا فاسو و نایجیر در جنوب آن واقع اند. حدود 90 فیصد جمعیت آن، مسلمان اند که به مذاهب و نحلّه های گوناگون آن ارتباط میگردند. حدود 50 فیصد جمعیت کاهل آن باسواد بوده، و مردمان این کشور، از خلق های صلحدوست جهان بوده، و طبیعت این کشور، بر مبنای گزارش شواهد عینی، از زیباترین حصص کره ی ارض میباشد. تا مداخلات اخیر ایالات متحده ی امریکا در منطقه که منجر به نا امن شدن مالی نیز شد، این کشور، یکی از آرامترین کشور های افریقایی بود. متعاقباً، موج جدید تجاوزگری های امپریالیست های اروپایی تحت رهبری امپریالیسم فرانسه، این کشور را شدیداً در وضعیت رقت باری قرار داده است. روزانه هواپیماهای بمب افکن فرانسه، بالای اهالی بی دفاع و ستمدیده ی آن آتشباری میکنند و آنها را به قتل می‌رسانند. تاسیسات آن کشور را آماج قرار میدهند و تاسیسات فرهنگی را به ویرانه ها مبدل می‌سازند. رادیکالیسم قبایل "طوارق" که از دهه ی شصت سده بیستم میلادی بدین سو به منظور احقاق حقوق حقه ی آن خلق ادامه دارد، ربطی به ناامنی و یا فعالیت های تروریستی نداشته، و این امپریالیسم فرانسه است که با تسلیح و تجهیز

گروه های خود-

فروخته و اجیر

خویش نظیر

گروه ی به

اصطلاح

اسلامگرای

"انصار الدین"،

چنان وانمود

میسازد که این

کشور در

معرض سقوط از سوی "تروریسم اسلامی" قرار گرفته است، و بدین بهانه است که امپریالیستان، تجاوز بیشرمانه ی خویش را "توجیه" میکنند. امپریالیسم فرانسه، با داشتن حمایت امپریالیسم ایالات متحده ی امریکا، به تاریخ 11 جنوری 2013 میلادی، بالای این کشور، به گونه ی عریان تجاوز نمود. امپریالیسم انگلیس نیز حمایت بیدریغ خویش را از این تجاوزگری اعلام داشته است.

ازلحاظ تاریخی، کشور مالی در سده ی نوزدهم، یکی از مستعمرات امپریالیسم فرانسه بود و در شرایط پس از جنگ جهانی دوم (1960 میلادی) به حالت نیمه مستعمراتی در آمد، و با آنکه رژیم های پوشالی حاکمه ی آن دم از استقلال میزدند،

اما در عمل، این کشور های امپریالیست غربی، عمدتاً امپریالیسم فرانسه بودند که مقدرات آنرا تعیین میکردند. سیطره امپریالیستی سبب آن شد که این کشور از رشد باز ماند. جنبش دموکراتیک این کشور از یکطرف توسط امپریالیسم پامال گردید، و از طرفی دیگر، بنیادگرایی اسلامی و افراطیت مذهبی که بوسیله امپریالیسم بوجود آمده و تحت حمایت آن بود، رگه های دموکراتیسم را گردن میزد. بنیادگرایی اسلامی، به مثابه نماینده فئودالیسم و مناسبات سیاسی-اقتصادی ارتجاعی، سد راه دموکراتیسم شده، و باعث گردیده است که نه تنها پیشروی به سوی انقلاب دموکراتیک نوین در این کشور هنوز توفیقی نیابد، بلکه اسلامیزم سیاسی، به مثابه متحد سیاسی امپریالیسم، در تبانی با رژیم های پوشالی حاکم بر این کشور، بوجود آمدن سیستم فئودال کمپرادوری را تقویت نموده است. بورژوازی بیروکرات کمپرادور که در وجود رژیم های پوشالی حاکم بر این کشور تجسد یافته است، کاری سوای هموار نمودن راه از برای هژمونی امپریالیسم بر این کشور نداشته است. نمونه تام این خیانت ورزی بر مقدرات خلقی مالی را کرنش و تسلیم طلبی رژیم حاکمه بر آستان امپریالیسم فرانسه در آغاز سال جاری (2013) به نمایش می گذارد. رژیم پوشالی که از حل مسئله ارضی در این کشور عاجز است (و با توجه به ماهیت عمیقاً ارتجاعی و کمپرادوری آن باید هم عاجز باشد)، به اشاره ی امپریالیسم فرانسه، از دولت خون آشام فرانسه "دعوت" میکند که مقاومت مسلحانه خلق های شمال آن کشور را با تجاوز بر آن کشور، درهم کوبد. جالب آنست که در شمال آن کشور، رهبری نارضایتی توده ها را نیروهایی به عهده دارند که عمیقاً در سنگر دفاع از ارتجاع و دشمنی با دموکراسی قرار داشته اند. بنیادگرایی اسلامی و "سلفی گری" مبارزات ضد امپریالیستی خلق های مالی را به انحراف برده، و میخواهد فئودالیسم را ابقا کند. از همین رو است که نه رژیم پوشالی مالی و نه بنیادگرایانمذهبی، هیچ کدام قادر به حل مسئله ارضی که مسئله بنیادین در انقلاب مالی است، نبوده، و تضاد بین اینها، ناشی از تضاد بین منافع رژیم کمپرادور و مدافعان فئودالیسم "خالص" بوده، اما، در دراز مدت و از نگاه دورنمایی، این تضاد، مادامیکه پای انقلاب دموکراتیک نوین و منافع خلق های مالی در بین باشد، به سازش و تبانی بین رژیم پوشالی و بنیادگرایان مذهبی مبدل میگردد. از طرفی دیگر، آنچه که از سوی امپریالیسم فرانسه – شرکا به "القاعده" در مالی مشهور شده و امپریالیست ها مقاومت مسلحانه خلق ها را بدان نام یاد کرده اند، خود بهانه یی فراهم می آورد از برای امپریالیست ها تا مقاومت مسلحانه خلق ها را درهم کوبند. نظیر این "آجنذا" را امپریالیست های اشغالگر به رهبری امپریالیسم امریکا در افغانستان پیدا کردند و به بهانه ی سرکوب لانه های القاعده در افغانستان، کشور ما را اشغال نمودند. درست است که رهبری مقاومت مسلحانه خلق های مالی توسط

بنیادگرایان مذهبی در آن کشور دزدیده شده است و رهبری کنونی، القاعده یا هم - خون ایدئولوژیک با آن، فصل مشترک با منافع خلق های مالی ندارد، اما، هرگز نمی توان مقاومت مسلحانه خلق های مالی بر ضد اشغالگران امپریالیستی و رژیم پوشالی را به تضاد بین القاعده و امپریالیسم کاهش داد. اصولاً، قسمی که تاریخ به اثبات رسانیده است، میان بنیادگرایی اسلامی و امپریالیسم تضاد ماهوی وجود ندارد. بنیادگرایی اسلامی، از همان آوان حسن البنا و سید قطب بدین سو، پروژه یی در خدمت پیشروی امپریالیسم در کشور های اسلامی بوده است. آیا این القاعده نبود که پای امپریالستان اشغالگر را در افغانستان کشانید؟ و آیا این بنیادگرایی اسلامی در مالی نیست که در خدمت مبدل ساختن وضعیت نیمه مستعمراتی مالی به مستعمره ی کامل شدن آن کشور قرار دارد. بنا بر این، از لحاظ طبقاتی، رهبری آنچه "مقاومت اسلامی" توصیف شده است، سرسپرده ی امپریالیسم فرانسه - شرکا بوده، و می خواهد پای ارتش اشغالگر فرانسه - شرکا را مستقیماً به مالی بکشانند. اخوانیزم مالی همان خدمتی را به امپریالیسم میکند که القاعده برای امپریالیسم در افغانستان کرد. امپریالیست های اشغالگر، هنوز از پروپاگند های تاریخ زده و دروغ های کهنه شده ی ذیل استفاده میکنند:

"ما می خواهیم تروریسم اسلامی را از مالی ریشه کن سازیم"

"ما به دنبال "القاعده" در مالی آمده ایم"

"ما می خواهیم دموکراسی را در مالی شیوع دهیم"

تجربه تجاوزکاری های امپریالیسم در همه کشور ها نشان داده است که :

امپریالیسم همیشه جز خونریزی، به اسارت کشیدن ملل و مکیدن خون خلق ها از طریق استثمار، استعمار و تبعیض کاری نداشته است. تجاوزات امپریالیستی در دهه اول سده ی حاضر در عراق و افغانستان به اثبات رسانید که:

امپریالیسم هرگز خواهان و قادر به آوردن دموکراسی و رفاه در کشور های ستمدیده و فقیر نبوده، بلکه دشمن درجه یک دموکراسی، رفاه و استقلال ملل ستمدیده است.

مالی نیز وضعی مشابه با افغانستان و عراق خواهد داشت. تا لحظه نگارش این سطور، ده قدرت هژمونیک و امپریالیست جهان، دست اندر-کار پیشبرد موج تجاوز بر مالی بوده، و وعده حمایت از تجاوز فرانسه به مالی را داده اند. امپریالیسم انگلیس از تجاوز فرانسه بر مالی اعلام حمایت نموده است، و از طریق هوایی، طیارات اش

در خدمت اکمالات به ارتش تجاوزگر قرار گرفته است. امپریالیسم ایالات متحده امریکا نیز حمایت خویش را از تجاوز فرانسه بر مالی اعلام داشته است. این نه بنیادگرایی اسلامی یا القاعده است که پای فرانسه -شرکا را به مالی کشیده است. تبانی و همدستی امپریالیست ها در جهت تجاوز بر مالی، ریشه در موج دیگری از تلاش امپریالیست ها جهت تجدید تقسیم جهان تقسیم شده بین امپریالیست ها دارد. آری! قاره افریقا به مثابه بخش معتناهی از سرزمین های مورد دستبرد و اشغال مداوم امپریالیسم، این بار باز مورد تقسیم مجدد قرار میگیرد. این یورانیسم مالی است که امپریالیستها را به آن سو میکشاند، نه مخالفت با القاعده. این تلاش به منظور بدست آوردن سود هر چه بیشتر و شریک شدن در خوان یغمای منابع طبیعی سرشار مالی است که امپریالیست های دیگر را در تبانی، اتحاد و توافق با امپریالیسم فرانسه قرار داده است. این است "راز" توافق قدرت های امپریالیستی در تجاوز بیشرمانه بر مالی و سرکوب نمودن خلق های بیچاره یی که بر ضد امپریالیسم سلاح گرفته اند. خلق هایی که قربانی ارتجاع مضاعف اند. از داخل ارتجاع اسلامی است که آنان را سرکوب نموده و رهبری مقاومت ضد امپریالیستی شانرا ربوده است. نیز از داخل، این رژیم پوشالی است که در خدمت امپریالیسم فرانسه-شرکا، خلق ها را سلاخی میکند. و از خارج، این امپریالیسم جهانی، و در مورد خاص مالی، این عمدتا امپریالیسم فرانسه است که متفق با سایر قدرت های امپریالیستی و هژمونیست، خلق مالی را تحت یوغ اسارت در آورده، و خون خلق ها را می مکد.

یازدهم جنوری 2013، آغاز دور جدیدی از لشکر کشی های امپریالیستی بر قاره
افریقا است، قاره یی که از سوی نژادپرستان و شئونیستان سرمایه، "قاره ی سیاه"
نامیده شده است. هدف از تسمیه این قاره بدین نام نه آنست که دلالت بر نژاد کند. از
آنجایی که راسیست ها نژاد سیاه را دانی و پست میدانند، و مستوجب اسارت و برده
گی میخوانند، لحاظاً، هنگامی که آفریقا را قاره سیاه میخوانند، منظور شان این است
که باید امپریالیسم غرب پیوسته این قاره را مورد استعمار و بهره کشی قرار دهد.
باور های راسیست ها که در خدمت منافع سرمایه ی امپریالیستی قرار دارد، نه تنها
مبنای عینی و علمی ندارد، بلکه عمیقاً در ضدیت با علم و دانش بشری قرار داشته، و

ت
ب
ل
و
ر
ا
ی
ن

باور ها بود که فاشیسم و نازیسم را در شرایط جنگ جهانی دوم، به مثابه
خطرناکترین دشمنان بشریت که کمر به انهدام بخش بزرگی از نوع بشر بسته بودند،
به وجود آورد. حال قدرت های امپریالیستی، میخواهند تجدید تقسیمی دیگر از جهانی
قبلاً تقسیم شده راه اندازی کنند.

نفرات ارتش متجاوز فرانسه که تا تاریخ 16 جنوری به 800 نفر میرسید، از سوی
امپریالیست ها برای اشغال شمال آن کشور ناکافی اعلام گردیده، و تصمیم گرفتند که
برای آغاز عملیات در مالی، تا آخر جنوری، دست کم 2500 سرباز باید در خاک
مالی پیاده گردد. امپریالیسم انگلیس وعده سپرد که نفرات و تجهیزات را از طریق
هوایی منتقل خواهد نمود. همه روزه به شمار نفرات ارتش متجاوز بر مالی افزوده
میشود.

ایدوارد گیلاود، فرمانده نیروهای متجاوز فرانسوی، از استقرار توپخانه ی فرانسه
موازی با پیاده نمودن 2500 تن سرباز به خاک مالی خبر داده است.

طی پنج روز نخست تجاوز، هواپیماهای فرانسوی پیهم نقاط مورد هدف را در خاک مالی مورد بمباردمان وحشیانه قرار دادند. از زمین و آسمان بالای خلق بی دفاع مالی آتش می بارید. "سازمان ملل متحد" که ارگان مشروعیت دهنده تجاوزات امپریالیست ها است، یکبار دیگر ثابت ساخت که آله ی دست قدرت های امپریالیستی بیش نیست. این بار هواپیماهای "جت های جنگنده ی رافائل" فرانسوی، بر آسمان مالی فعال مایشایی خویش را به نمایش میگذارند و برای توده های ستمدیده ی سراسر گیتی حالی میکنند که: اگر آنها به انقیاد امپریالیستها در نیایند، با غرور کور امپریالیست ها مواجه اند. امپریالیسم که میلیتاریسم دد منشانه سرمایه داری را به شدید ترین وجهی نمایانده است، "محکوم" به آنست که هزینه ی تریلیونها دالری را که از سوی کارخانه های تولید اسلحه و جنگنده ها سالانه تولید میشود، پردازد. آری! حلقوم آز و سود-اوبار سرمایه دارانی که با تولید اسلحه شعله های جنگ را در چهار سوی گیتی پیوسته باید فروزان نگهدارند، اینبار باید در مالی و غرب افریقا با سود یورانیم، املاح و سایر مواد خام مالی و کشور های منطقه پر گردد. این میلیتاریسم است که مسیر امپریالیسم را "به پیش" تعیین کرده است. پیشوای کبیر پرولتاریا، ولادیمیر ایلیچ لنین، در صد سال پیشتر از این، به درستی بیان داشته بود که: سرمایه داری در مرحله ی امپریالیسم، به گونه ی پرازیتی، فرسوده و محتضر، در تلاش به خاطر بقای خویش، به هر سو دست می اندازد، و روی این ملحوظ است که هرچه بیشتر به اشتعال جنگ ها دست می یازد! امروزه، تلاش های مذبوحانه امپریالیسم فرانسه و شرکای امپریالیست اش، چیزی سوای دست و پا زدن نومیدانه ی امپریالیسم جهانی به منظور ابقای شان چیزی افزونی را در بر ندارد. ما نیک میدانیم که همانگونه که صدر مائو میگفت: امپریالیسم از لحاظ استراتژیک، ببری کاغذی بیش نیست. این خلق های ستمدیده ی گیتی تحت رهبری پرولتاریا اند که با امحای امپریالیسم و سیستم خون و خیانت سرمایه، آینده ی همیشه طلایی جهان را رقم خواهند زد. آری! به تاسی به گفته ی بزرگان کمونیسم، توده ها و تنها توده ها اند که سازنده ی تاریخ اند!

ه که استعمارگران سده های نوزدهم و بیستم از گستردن بساط استعمارگری خویش طرفی نبستند و به گورستان تاریخ ننگین پیوستند، همانگونه که امپریالیسم بریتانیا در سده ی نوزدهم نتوانست آقا و بادر جهان باشد، همانگونه که پوزه ی هیتلر و نازیسم به خاک مالیده شده، همانگونه که امپریالیسم امریکا در ویتنام رسوا شد، اینک، این امپریالیسم فرانسه است که پوزه اش در خاک مالی، به خاک مالیده خواهد شد. نه "جت های جنگنده ی رافائل" اش یارای استقامت در برابر توده های آزادیخواه را خواهد داشت و نه سفربری های شرکای جنایت کارش و نیز نه حمایت مادی امپریالیسم انگلیس از تجاوزکاری فرانسه به مالی، توانایی آنرا خواهد داشت که اراده ی خلق آزادیخواه مالی را درهم شکند.

نه نیروی هوایی فرانسه —شرکا از آسمان و نه "نیروهای ویژه" یا "اسپیشل فورس" وی در زمین، قادر خواهد بود که توده های آزادیخواهی را که جز زنجیر های خویش هیچ چیزی برای از دست دادن ندارند را شکست دهند. آری! در برابر قلبی "اسپیشل فورس" میلیون ها توده ی نا متشکل اما دارای حقانیت طبقاتی وجود دارد که ارتجاع

ر
ا
س
ر
ا
ن
ج
ا
م
چ

نان درهم خواهد شکست که فصلی زرین در تاریخ مبارزات ضد استعماری بشر بوجود خواهد آورد.

بگذار پوشالیان رژیم دست نشاندۀ امپریالیست ها به "حضور" تانک ها، توپخانه و نیروی هوایی اشغالگران بر خود ببالند. بگذار این دست نشاندۀ ها دستان امپریالیست ها را به خون اهالی بیچاره ی مالی خضاب کنند، بگذار این پوشالیان، شمال کشور خویش را پامال تانکهای اشغالگرانی کنند که اینک در "بیس هوایی باماکو" یعنی در

پایتخت مالی، در حالت آماده باش، جهت تسخیر سراسر مالی بیتوته کرده اند. این "بگذار" گفتن های ما، نه از سر تایید است، و نه از روی اهمال، خیره سری و یا ناتوانی! این "بگذار" گفتن ها، کاسه ی صبری است که لبریز میشود. اگر امروزه خلق مالی از داشتن حزب کمونیست مائوئیستی که پیشآهنگ مبارزه ی رهایی بخش شان باشد و آنانرا بسوی پیروزی رهنمون شود محروم اند، فردایی نه چندان دور، این خلق های مالی اند که با مالیدن پوزه ی امپریالیسم جهانی، تحت رهبری پیشآهنگ کمونیستی خویش، استعمار و امپریالیسم را برای همیشه مدفون خواهند ساخت. آینده از آن توده های ستمدیده است نه از آن تانک های غول پیکر استعمارگران. در جنگ، آنچه عمده است، انسان و انسان ستمدیده ی شورشگر است، نه تکنولوژی تسلیحاتی متجاوزان استعمارگر.

مستقر نیروهای هوایی متجاوز در باماکو پایتخت مالی که اینک شاهد " پیروزی" امپریالیسم قلدر است، فردایی نه چندان دور، به گورستان ابدی امپریالیسم مبدل خواهد شد و جز فسیلی از تانک های غولپیکر و هواپیما های مجهز با آخرین دست آورد های بمب های کشتار جمعی شان باقی نخواهد ماند. همانگونه که برنامه های "تفریحی" کانال "نشئل جیوگرافی" اینک کشتی های جنگی و جنگنده های نازی را در عمق ابحار نشان میدهد که "فسیل" بسته اند و مورد تمسخر توده ها اند، فردا، این فسیل های جنگنده های امپریالیسم فرانسه-شرکا است که لبخند ظفر نمون را بر لبان خلق های پیروزمند پیروزگر خواهد آورد! آری! بمب اتم انقلاب جهانی، توده های میلیاردی اند و این بمب، نه در جهت کشتار ستمدیده گان، بل در جهت امحای امپریالیسم به کار رفته و خواهد رفت.

ارتش پوشالی مالی، تحت نظر، هدایت و فرمان اشغالگران، مورد "آموزش" قرار میگیرد تا در راه اندازی تالان ها و نسل کشی خلق خویش، مدال افتخار از سوی امپریالیست ها دریافت کند. چنین ارتشی مزدور، همانگونه که سایر نمونه ها نشان داده است، همانگونه که سپر گوشتی است، و همانگونه که در مقایسه به سپاه متجاوز، بیشترین تلفات را متقبل خواهد شد، ننگ ابدی را نیز نصیب خواهد گردید. آیا "اردوی ملی"، "پولیس ملی" و نیرو های امنیتی دولت پوشالی کرزی، بیشترین تلفات را در مقایسه به نیروی متجاوز یانکی-شرکا در افغانستان به خود ندیده است؟ به همین گونه، ارتش مزدور مالی نیز، از دو سو تحت فشار است: از "داخل" امپریالیست ها آنها را سپر گوشتی ساخته اند، و از "خارج" مورد تهاجم نیروهای آزادیخواه ی خلق مالی اند. جالب است که ما در مورد این ارتش مزدور، لفظ "داخل" را در رابطه به امپریالیست ها و "خارج" را در رابطه به خلق به کار گرفته ایم. و این از آنجا است

که این ارتش مزدور که به جرگه ی نیروهای خاین و وطن فروش پیوسته است، از خلق مالی بیگانه است و با خارجی های متجاوز پیوسته است.

پایین بخش اول

بخش دوم

ا
ل
م
ز
د
و
ر
ا
ن



دشمن-کام دشمن جام، سرانجام، مزه ی غدر به کشور و خلق ها را خواهند چشید، و جام میهن فروشی شان خواهد شکست.

رژیم پوشالی مالی آگاه است که امپریالیسم فرانسه به خواست خویش و بر مبنای طینت پلید امپریالیستی خویش، بر مالی تجاوز نموده و خواب تصرف منابع سرشار انرژی مالی را در سر دارد، با آنهم، این رژیم پوشالی، جهت خوش-خدمتی نمودن به بادار خویش، مسئولیت تاریخی آنرا خوش-خوشان به گردن میگیرد و با "دعوت" رسمی نمودن از امپریالیسم فرانسه، خود را به مثابه ی یکی از وطن فروش ترین رژیم های بر سر اقتدار در جهان ثابت میکند. این رژیم در قطار رژیم های وطن فروش، نظیر رژیم وطن فروش "خلق-پرچم" در افغانستان، مایه ی شرم خلق های کشور خویش است. ارتش میهن فروش مالی، توسط "سفید پوستان" فرانسه "تریننگ" می بیند، تا برادران هموطن خویش، تا هم-نژادان خویش، تا سیاه پوستانی را که از

ایشان است، سلاخی کند! این است اوج خودفروخته گی، دشمن-کامی و وجدان باخته گی رژیم پوشالی مالی!

از همین حالا، مقاومت خلق های مالی در برابر امپریالیست های اشغالگر ثابت ساخته است که نمی توان اراده ی آزادیخواهی توده ها را درهم شکست. حتی ایادی قلمی امپریالیست ها خود هشدار داده اند که مالی یک افغانستان دیگر برای امپریالیست ها خواهد شد و امپریالیست ها خود آگاه اند که مالی را به سهولت نمی توانند تسخیر کنند و اگر تسخیر هم کنند، به عراقی و افغانستانی دیگر مبدل خواهد گردید. اما، با اینهمه، امپریالیست ها از تاریخ هرگز درس نگرفته اند. "سرشت" پلید و تجاوزکارانه ی آنها که بر محور حصول سود و مکیدن شیر ی جان خلق های آسیا، افریقا و آمریکای لاتین - مراکز طوفان خیز انقلاب جهانی- می چرخد، آنان را "نمی گذارد" که از گذشته و حتی حال درس بگیرند. ما به تاسی به تجربه ی تاریخی و واقعیت عینی، و با تایید تز صدر مائو که بر مبنای تجربه تاریخی و واقعیت عینی مبارزات ضد امپریالیستی خلق ها قرار دارد، باورمندیم که این کانون های طوفانخیز انقلاب جهانی، سرانجام، تومار امپریالیسم جهانی را درهم خواهند نوشت.

امپریالیسم انگلیس که "داوطلبانه" وارد گود شده است، فعالانه به سهولت دهی انتقالات و لوژیستیک این جنگ اعلام ناشده کمر "همت" گماشته است. آری! همانگونه که استالین کبیر در شرایط جنگ جهانی دوم اعلام نموده بود، از این به بعد، دیگر آغاز جنگ را اعلام نمی کنند، بلکه در شرایط تغیر یافته یی که قلدری های امپریالیسم به منتها درجه ی بیشرمی رسیده است، جنگ ها بعد از آنکه آغاز یابند، اعلام میشوند. جنگ مالی نیز در شمار این گونه جنگ ها است. اگر چه احتمال قوی تجاوز فرانسه بر مالی، قبل از جنگ و در آستانه ی آن میرفت، اما، اینکه سایر قدرت های امپریالیستی "آغاز" این جنگ را به گونه ی "ناگهانی" و در همان وهله ی اول، مورد تایید قرار داده اند و بعد از شمولیت در جنگ، به تایید این جنگ پرداختند، خود نشاندهنده ی آنست که: در مورد خاص مالی نیز، نخست امپریالیست ها متفقا این جنگ را آغاز نمودند، و سپس تایید خویش را از آن، اعلام میدارند، چنانکه یکی پی دیگر، قدرت های امپریالیستی به تایید این جنگ پرداخته و شمار آنها در نخستین پانزده روز اعلام رسمی این جنگ به ده قدرت امپریالیستی و هژمونیست میرسد.

ورشکسته گی امپریالیسم را ببینید که دو طیاره ی ترانسپورتنی "راف" انگلیس، از سوی آن کشور از افغانستان فراخوانده میشود تا در جنگی که در مالی درگرفته است، در خدمت انتقالات امپریالیست ها قرار گیرد! آری! تاریخ دو بار به وقوع می پیوندد،

و در مورد به خصوص افغانستان که تراژدی بود، در مالی، با طیاره هایی که از افغانستان به مالی خوانده میشوند، شکل مسخره را به خود میگیرد!

علاقمندی انگلیس به آغاز موج جدیدی از تجدید تقسیم افریقا به منظور یغمای منابع سرشار آن قاره، فعلیت خویش در پیوند با وقایع جاری را از سفر دیوید کامرون به الجیریا به منصفه ظهور رسانیده است. امپریالیسم انگلیس حاضر نیست که دست از دستبرد به "خوان یغما"ی افریقا بردارد. رفقای وبسایت کمونیستی "دموکراسی و مبارزه ی طبقاتی" به درستی تحلیل نموده اند که این سفر دیوید کامرون، بخشی از طرح امپریالیستی انگلیس به منظور دستیابی به منابع غنی افریقا و در پیوند با تجدید تقسیم افریقا بوسیله ی امپریالیسم انگلو-فرانس میباشد.

فعلا

امپریالیسم انگلو-فرانس در عرصه قلدری میکنند و به مستعمره سازی مجدد آنده از کشور های افریقایی که سرزمین هایشان منابع سرشاری را دارا میباشد، اقدام می ورزند. وضعیت نیمه مستعمراتی کشور های افریقایی، آزمندی امپریالیسم را اقناع نمی کند.

امپریالیست ها جهت خاک پاشیدن به چشم جهانیان دو عذر لنگ می آورد:

1- مبارزه بر ضد "تروریسم اسلامی"

2- لیبیک گفتن به خواست "دولت مرکزی" مالی

مشخص است که دو دلیل فوق، هیچکدام از مشروعیت و صحت برخوردار نیست. امپریالیسم به دنبال یورانیسم و سایر منابع سرشار مالی است، و "تروریسم اسلامی" زاده و ساخته ی خود امپریالیسم و در خدمت اهداف توسعه طلبانه ی آنها میباشد. این حریف فرضی، همان نقشی را در مالی بازی میکند که القاعده و گروه طالبان برای

امریکا بازی کردند. خواست "دولت مرکزی" مالی نیز از آنجایی که این "دولت مرکزی" نیمه مستعمره ی امپریالیست ها است، نمی تواند خواست خلق مالی را

متجلی ساخته و از اراده ی خلق مالی نماینده گی کند. نگاهی به نقشه مالی مبرهن میدارد که بخش بزرگی از قلمرو این کشور، هنوز خارج از حیطه ی قدرت "دولت مرکزی" بوده، و در کنترل شورشیانی قرار دارد که اراده ی بر افگندن دولت به اصطلاح مرکزی را دارند.

شاید برای برخی نگاه ها، تجاوز فرانسه بالای مالی و پیوستن سایر امپریالیست ها به نیرو های متجاوز، غیر مترقبه و شگفت جلوه کند، اما حقیقت امر آنست که ماه ها قبل بر تجاوز، فرانسه در جستجوی راهی برای تجاوز بر مالی و بل طراح نقشه بی بود که اینک روی دست گرفته است. سفر فرانسوا هولاند رئیس جمهور فرانسه به

الجیریا و ملاقات با "همتای" الجیریایی اش، جزئی از طرح وسیع وی در رابطه به تجاوز به منطقه بود. درست حدود بیست روز بعد از این ملاقات بود که جنگ تجاوزکارانه در مالی از

سوی نیروهای متجاوز فرانسوی مشتعل گردید.

در آستانه ی جنگ جهانی دوم، جوزف استالین پیشوای کبیر پرولتاریا، به درستی "سوسیال-دموکراسی" اروپای غربی را سوسیال-فاشیسم خوانده بود. اینک فرانسوا هولاند "سوسیال-دموکرات" (= بخوان سوسیال-فاشیست) به دنبال ذخایر یورانیوم و

طلای مالی، بر این کشور هجوم می آورد. امپریالیسم فرانسه که به تازه گی ها ساحل عاج و لیبیا را بلعیده است، با هجوم بردن به سوریه، نشان داد که "سوسیالیسم" فرانسوا هولاند دست کمی از "محافظه کاری" نیکلای سارکوزی نداشته، و این دو، توله سگان حقیر سرمایه ی جهانخوار اند. اینک، هولاند جنایت پیشه ی سوسیال-فاشیست، با تجاوز به مالی، خواب رسیدن به الجیریا و بلعیدن آن از عقب را می بیند. توارگ که یکی از بزرگترین گروه های قومی در غرب آفریقا است، اینک با سلاح در برابر امپریالیست های فرانسوی میرزد. سلاحی که اینان بدست دارند، در بهبوحه ی حوادث لیبیا که منجر به سقوط معمر القذافی شد، توسط امپریالیسم فرانسه در دسترس قبایل و جنبش "اسلامیست" قرار گرفته است. در آن آوان، فرانسه از این نیروی مسلح شده به نفع خویش، استفاده نمود که شرح آن در جایی دیگر می باید. اینک، اقلیتی از نیروهای مسلح شمال مالی که مربوط به جناح "اقمی" یا گروه ی "القاعده در مغرب اسلامی" است، علمدار مبارزه به خاطر حاکمیت اسلامی و انفاذ شریعت در مالی اند. اما، بخش اعظم نیروهای مسلح مالی در شمال آن کشور، چنان شعاری ندارند، و در حقیقت، عمدتا با همان اسلحه یی که از امپریالیست ها دریافت داشته اند، بر ضد آنها می رزمند. حال، امپریالیسم فرانسه "اقمی" و تروریسم اسلامی را بهانه ساخته است و در جهت سرکوب جنبش ضد امپریالیستی مالی و سرکوب جنبش آزادیخواهانه ی خلق توارگ برآمده است. پر هویدا است که این "اقمی" دست ساخته و پرداخته و گوش-به-فرمان امپریالیسم فرانسه است که راه را برای تجاوز فرانسه به کشور مالی (وسپس الجیریا) باز می نماید. هنگامی که فرانسه توارگ را مسلح می نمود، خواهان آن بود که از آن نیروی مسلح به مثابه ی سپاهی اجبر استفاده کند. حال، به استثنای همان "تروریسم اسلامی" که گوش به فرمان فرانسوی های اشغالگر و در خدمت شان است، بخش اعظم از اهالی شمال مالی، در مخالفت با اشغالگران و در سنگر مبارزه ی رهایی بخش و در جهت احقاق حقوق از دست رفته ی خویش قرار دارند. با اینهمه، هنوز این نیروی مبارزاتی محروم از رهبری انقلابی بوده، و جناح های گوناگونی مربوط به گرایش های متنوع اسلامی به درجات مختلف، رهبری این نیروها را به عهده داشته و مسیر مبارزاتی آنها را به سوی انحراف سوق داده است. از انحراف سخن می رانیم، زیرا که خلق مالی به جای آنکه شعار مشخص " به سوی انقلاب دموکراتیک نوین" را مطرح کند، هنوز درگیر سناریو های بی پروایی اند که ارتجاع اسلامی پیش پای آنها می نهد. و این البته برای امپریالیست ها و عمدتا برای امپریالیست های فرانسه خیلی ها مطلوب است. زیرا که امپریالیست ها نیک میدانند که اگر توده ها مسیر مبارزاتی درست و انقلابی اتخاذ کنند، شکست دادن شان مطلقا ناممکن خواهد بود. با رهبران متزلزل و

"اسلامیست" خلق مالی میتوان کنار آمد، اما اگر این رهبری به دست چپگرایان و کمونیست های اصیل بیافتد، دیگر نمی توان بر خلق مالی چیره شد. از همین رو است که امپریالیسم فرانسه، شعار مبارزه بر ضد "تروریسم اسلامی" را مطرح نموده است تا باشد که با این "فضا سازی" و "آجندا" آفرینی، خلق مالی را تحت درفش "اسلامیسم" افراطی درآورد. آنگاه است که رهبران افراطی این جریان، که آله دست خود امپریالیست ها اند، توده ها را به انقیاد امپریالیسم در خواهند آورد. این است دلیل آنکه چرا امپریالیست ها از اینقدر آجندا آفرینی میکنند و از حریف فرضی بنام "تروریسم اسلامی" یاد میکنند، تروریسمی که چیزی به جز از تروریسم فرانسوی در لباس اسلامی نبوده و نخواهد بود.

خلق توارگ که در ساحه و سیعی از "صحرای مرکزی" گرفته تا مرز های "ساحل" به سر میبرند و محلات بود و باش شان در بخش هایی از کشور های لیبیا، الجیریا، نگر و مالی قرار گرفته است، از چندین دهه بدین سو (1960) در تلاش برای بدست آوردن حقوق حقه ی شان اند. متأسفانه این خلق سلحشور که از داشتن حزب کمونیست رزمنده و جنبش دموکراتیک ضد امپریالیستی محروم است، نه تنها قادر نبوده است که دست آورد های مثبتی داشته باشد، بل، پیوسته بوسیله ی امپریالیست ها و قدرت های ارتجاعی منطقه مورد دستبرد و استفاده ی ابزاری قرار گرفته است. تازه ترین نوع از این گونه فریبکاری ها، بوسیله ی امپریالیسم فرانسه اجرا شد. در جریان حمله به لیبیا، امپریالیست های فرانسه و انگلیس، از "اسلامگرایان" استفاده وسیعی در جهت مبارزه بر ضد ساختار قدرت در "تریپولی" نمودند، زیرا که جدایی طلبان سایرینایک بعد از استقلال بنگازی، دیگر علاقمندی برای برافگندن قدرت معمر القذافی نداشتند. به فاصله ی اندکی قبل از تصرف "تریپولی" بوسیله ی نیرو های "ناتو"، امپریالیسم فرانسه به رشوه دهی به سران مرتجع گروه های "توارگ" و بازگرداندن آنها اقدام ورزید. امپریالیسم فرانسه برایشان اسلحه کافی همراه با سایر تجهیزات و امکانات فراهم نموده، بعد از ختم نبرد، آنها را دوباره به صحرائشان بازگرداند. رژیم های پوشالی مالی و نایجر از دهه ی شصت بدین سو پیوسته بوسیله ی این قبایل به چالش کشیده شده است. حال، زمان آن فرا رسیده بود که این قبایل، به گونه ی فعال از بحران موجوده به نفع خویش استفاده کنند. قوت گیری این قبایل در شمال مالی، نتیجه ی توسعه خواهی سیاسی این قبایل بود، و اما، این قبایل با اسلحه و تجهیزاتی که از امپریالیسم فرانسه بدست آورده بودند، توانستند به گونه معتابهی در گسترش قلمرو تحت نفوذ خویش در بخش وسیعی از کشور مالی، من جمله عمدتاً در شمال آن کشور، سعی به خرج دهند. طنز تاریخ این است که دولت پوشالی مالی که

توان مقاومت در برابر امواج نیرومند پیشروی این نیرو ها را در خود نمی بیند، اینک از امپریالیسم فرانسه خواسته است که جلو پیشروی شانرا بگیرد. حال امپریالیسم فرانسه، کسانی را که خود تسلیح نموده است، میخواهد از پای در آورد. در حقیقت، با آنکه اینک این خلق مالی و عمدتاً قبایل توارگ اند که بر ضد تجاوز امپریالیستی می رزمند، اما در امر کشاندن پای امپریالیسم فرانسه به مالی، دولت پوشالی و اسلامگرایانی که رهبری قبایل توارگ و سایر شورشیان را به انحای گوناگون در دست گرفته اند دخیل اند. این دو نیروی ارتجاعی "داخلی"، مطابق خواست و برنامه ی فرانسه، و به دستور آن امپریالیسم، راه را برای تجاوز فرانسه به مالی صاف نموده اند. می بینیم که اوضاع در مالی چقدر پیچیده است. این پیچیده گی، زمانیکه پای مداخلات امپریالیستی به درستی مشاهده شود، واضح شده، و پیچیده گی خود را از دست میدهد. بنابر آن، ادعای پوچ امپریالیسم فرانسه مبنی بر اینکه جهت سرکوب اسلامگرایان و تروریسم اسلامی آمده است، نه تنها صحت ندارد، بلکه این "تروریسم اسلامی" است که امپریالیسم فرانسه را به "حریفی" به مالی دعوت نموده و راه تجاوز را برایش از داخل صاف نموده است. صدر مائو به درستی تاکید میورزید که آسانترین راه ی تصرف یک دژ، از داخل آن دژ است. این نیروهای فتودال کمپرادور مالی و بورژوازی بیروکرات کمپرادور مالی بودند که از داخل، راه ی تجاوز امپریالیسم فرانسه به مالی راه هموار و صاف ساختند. ظاهر امر این است که توارگ ها، با سلاح دست داشته ی خویش که از امپریالیست های فرانسوی به دست آورده اند مسلحانه می رزمند تا رژیم حاکمه ی مالی را سرنگون سازند. رژیم مالی هم از امپریالیسم فرانسه خواستار دریافت کمک جهت مقابله با شورشیان است. دو سره بازی امپریالیسم فرانسه از آنجا معلوم میشود که: هر دو جبهه، به گونه ی مستقیم یا غیر مستقیم، در خدمت پیاده شدن اهداف و اغراض امپریالیسم فرانسه، و در خدمت اشغال مالی بوسیله ی امپریالیسم فرانسه قرار دارد. با اینهمه، آن بخش های وسیعی از خلق مالی که تحت هدایت یا رهبری بنیادگرایان مذهبی قرار ندارد، و به رژیم پوشالی مالی هم باج نمی دهند و مسلحانه در برابر امپریالیست های فرانسه-شرکا قرار گرفته اند، مورد حمایت جنبش کمونیستی بین المللی بوده، و سازمان کارگران افغانستان نیز از آن نیرو حمایت سیاسی می نماید.

رویهرفته، مقاومت خلق های مالی در برابر تجاوز امپریالیست ها مورد تایید ما قرار دارد، اما ما هرگز دنباله روی خلق ها از اسلامیزم سیاسی و افراطیت سلفی را که ادعا های کاذب مبارزه ی ضد خارجی دارند، را مورد تایید قرار نمی دهیم. رهبری به انحراف کشاندن مبارزات ضد اشغالگری خلق آزادیخواه ی مالی را بخش

کوچکی از قبایل توارگ که تحت رهبری تشکیلی بنام "انصارالدین" که از شعبات نزدیک به القاعده است، به عهده دارد. این بخش کوچک به دستور خود امپریالیسم فرانسه، بزرگترین خدمت را به اشغالگران انجام میدهد. بهانه یی میشود از برای ادعای کذابی امپریالیست ها مبنی بر اینکه : برای درهم کوبیدن افراطیت اسلامی و قلع و قمع تروریسم اسلامی به مالی آمده اند!

"راز" نحوه ی دخالت امپریالیسم امریکا بر مقدرات رژیم پوشالی مالی:

به تاریخ 21 مارچ 2012، کودتایی "شگفت" در مالی به وقوع پیوست. گروهی "مرموز" بنام (کمیته ی ملی برای اعاده ی دموکراسی و احیای دولت)، رئیس جمهوری آقای آمادو تومانی توری را از قدرت به زیر کشیده، و تصمیم خویش مبنی بر احیای دولت در قلمرو های شمال مالی را اعلام نمودند. این کارشان، اغتشاشات و توهّمات وسیعی را دامن زد، زیرا که توطئه گرانی که دست به کودتا زده بودند پاسخی برای ذهنیت عامه نداشتند و نمی توانستند حالی کنند که چگونه بر اوضاع مسلط شده و حاکمیت مرکزی را در شمال مالی تامین کنند. سرنگونی رئیس جمهور، درست پنج هفته قبل از دور جدید انتخابات ریاست جمهوری بود، و طرفه تر اینکه، رئیس جمهور مصمم به کاندید نمودن خویش در دور جدید نبود. اینهمه، گویای "راز" های خوابیده در پشت پرده ی سیاست های ارتجاعی بود که زمینه ساز "آینده" ی تجاوز بر مالی بودند. (کمیته ی ملی برای اعاده دموکراسی و احیای دولت) که رئیس جمهور را خلع نمودند، متشکل از صاحب منصبانی بودند که همه در ایالات متحده ی آمریکا آموزش دیده بودند.

کودتا گران روند انتخابات را متوقف نمودند و قدرت را تسلیم یکی از کاندیدا های خویش نمودند. این کاندیدا، یعنی "دیونکوندا تراور" داعیه ی دوستی با فرانسه را در سر داشت! این اقدام گریزانه ی توطئه گران، بوسیله ی (مجتمع اقتصادی دول افریقای غربی) مورد "مشروعیت" یابی قرار گرفت. طرفه اینکه رئیس این مجتمع، کسی جز آقای "آلسان کواتارا" نیست، کسی که یک سال قبل، بوسیله ی ارتش متجاوز فرانسه، در راس رژیم "ساحل عاج" قرار گرفته بود!

کودتا منجر به تشدید تنش ها و تقسیمات قومی گردیده، و نخبگان واحد های ارتش مالی (که در ایالات متحده ی امریکا آموزش دیده بودند) که تحت فرماندهی یک

"توارگ" قرار داشتند، به شورشیان پیوستند و همراه با خود اسلحه و تجهیزات را نیز به شورشیان منقل نمودند.

به تاریخ 10 جنوری 2013 میلادی، گروه "انصارالدین" که بوسیله برخی دیگر از گروه های "اسلامی" مورد حمایت قرار گرفته است، بالای شهر "کونا" حمله ور شد. درامه ی خطر "تروریسم اسلامی" آغاز می یابد. "انصار الدین" اعلام مینماید که به منظور تنفیذ شریعت اسلامی، باید به جنوب مالی رخنه کند!

رئیس جمهوری رژیم انتقالی مالی، آقای "دینوکوندا ترانور" (که قبلا در موردش نوشتیم) حالت اضطراب را در کشور اعلام میکند، و از فرانسه تقاضای کمک مینماید! فرانسه طی چند ساعت محدود دست به کار شده، و مداخله ی صریح خویش را آغاز میکند تا از سقوط "باماگو" پایتخت مالی بدست شورشیان "اسلامگرا" جلوگیری کند. قسمی که نوشته آمديم، اسلامگرایانی که خود آله ی دست و ساخته و پرداخته ی امپریالیسم، و عمدتا امپریالیسم فرانسه بودند، نمی توانستند و نمی خواهند برخلاف ملی و منافع فرانسه و در برابر رژیم پوشالایی که دست نشانده ی فرانسه است، دست به کار شوند. چه رسد به اینکه رژیم تحت الحمایه ی فرانسه را ساقط گردانند. حال وقت آن است که ورق کاملا برگردد! وقت آنست که به بهانه ی خطر خود-ساخته ی "تروریسم اسلامی"، امپریالیسم فرانسه مستقیما بالای مالی یورش-ور شود، تا با در دست گرفتن مستقیم زمام امور، معده ی گرسنه خویش را از یورانیم و طلای مالی، انباشته دارد! این است "رمز و راز" تروریسم اسلامی و "نیاز" به مداخله و تجاوز فرانسه بالای مالی!

گروه ی "انصارالدین" هرگز توانایی ایجاد خطر جدی برای رژیم پوشالی را دارا نبوده، و نمی تواند به مثابه ی حتی عذر لنگ امپریالیسم فرانسه، بهانه یی از برای اعمال فشاربه گونه ی تجاوز بالای خلق های مالی را فراهم کند. نیروی اصلی جنگجویانی که بر ضد رژیم پوشالی و اینک بر ضد امپریالیسم فرانسه-شرکا قرار گرفته است، متشکل است از: ناسیونالیسم تواریگ و رهبران نیشنلیست تواریگ.

این نیشنلیسم، چنانکه دیدیم، بسا مورد استفاده ی ابزاری امپریالیست ها و استعمارگران قرار گرفته است. اینک این نیشنلیسم که دیگر شمال کشور را از آن خویش میداند، عزم آن دارد که بعد از تصرف دو ایالت عمده ی مملکت، بر دو ایالات دیگر از ایالات عمده ی مملکت تاخت نموده، و با تصرف آن، قدرت "توارگ" را مستقر دارد. تحقیر ها و تیپا خوردن هایی که تواریگ دیده است، اینک آنرا در وجود ناسیونالیسمی مسلحانه، بر پای داشته است، و چه بسا که این ناسیونالیسم که به

هر حالی، گوش شنوا به استعمارگران فرانسوی در این لحظه ندارد، و در مقابل آن، رژیم پوشالی، چشم و گوش امپریالیسم فرانسه در مالی است، می باید این ناسیونالیسم را بوسیله ی سگ های هار امپریالیسم درهم کوفت، و از سقوط رژیمی که دست نشاندۀ ی فرانسه است جلوگیری کرد! این است عزم فرانسوی ها! بنابر این، گروه ی انصار الدین، خطر عمده نبوده، و چیزی بنام "تروریسم اسلامی" عامل تجاوز فرانسه نیست، بلکه، این نیشنلیزم اینک "لگام گسیخته" ی توارگ است که مغضوب استعمارگران فرانسوی قرار گرفته است. به هر حال، اگر توارگ بر پای هم نمی خاست، امپریالیسم فرانسه، روی اغراض استعماری، دیر یا زود بالای مالی تجاوز می نمود. اما، در این لحظه، سد راه ی امپریالیسم فرانسه، ناسیونالیسم خلق های ستمدیده یی است، که از داشتن جنبش دموکراتیک نوین حاضر در صحنه محروم اند. بنابر آن، ناسیونالیسم توارگ، جنبه ی دو گانه دارد. از یکسو، تا جایی که یارا و خواست مقاومت و مبارزه بر ضد امپریالیسم و اشغالگری را دارد، نیرویی مثبت است، اما مادامیکه نماینده گی از مناسبات اجتماعی عقبمانده می نماید و در برابر انترناسیونالیسم پرولتری و خط مشی انقلابی مانع ایجاد میکند، جنبه ی ارتجاعی دارد. در لحظه ی کنونی، این ناسیونالیسم، مادامیکه داعیه ی دفاع از مادر-وطن را در سر دارد و از منافع خلق های ستمدیده ی مالی دفاع میکند، جنبه ی مثبت آن، عمده گی داشته، و مورد تایید ما است. زیرا که در لحظه ی کنونی، در غیاب – یا بهتر است گفت: در نبود- الترناتیف دموکراتیک نوین، این یگانه مسیری است که مقاومت خلق مالی از آن باید عبور کند، بی آنکه از یاد بریم که: رسالت کمونیسم بین المللی این است که به یاری خلق های مالی باید شتافت، و مسیر مبارزات ضد امپریالیستی آن خلق ها را در کانال جنبش دموکراتیک نوین، سمت دهی کرد! این است رسالت انترناسیونالیستی ما!

پایان بخش دوم

بخش چهارم

و اما در مورد خاص فرانسه:

آن "منافع کلیدی" که آقای لاورینت فابیوس، وزیر رژیم جنایت پیشه ی فرانسه از آن صحبت میکند، منافع استعماری امپریالیسم فرانسه است. خلق های ستمدیده ی سراسر

جهان به فرانسوا هولاند سوسیال-فاشیست- این خاین به سوسیالیسم- به تعریض و لعن‌گویانه خطاب میکنند:

"خوش باد مستی ات که مرا نوش میکنی!"

رژیم تحت رهبری سوسیال-فاشیسم فرانسه خون خلق های افریقا را نوش میکنند. و اینک گوشه یی از "نیاز" فرانسه به تجاوز بالای مالی:

یورانیم منبع کلیدی انرژی مورد نیاز فرانسه را تشکیل داده است. بر مبنای "مجتمع هسته یی جهان"، 75 فیصد برق ملت های اروپایی از انرژی حاصله از یورانیم بدست می آید. با

توجه به آنکه یورانیم "منبع کلیدی انرژی" فرانسه را تشکیل میدهد، مشخص میشود که این کشور، وابسته گی عمیقاً به آن وابسته است. بر مبنای اظهارات تحلیلگران منابع معدنی، در اعماق صحرا های شمال مالی و نایجیر شرقی، سرزمین هایی که اینک شورشیان در آنها به گونه مسلحانه از مادر وطن به دفاع برخاسته اند، سومین ذخیره ی بزرگ یورانیم جهان قرار دارد، و بر علاوه ذخایر غنی نفت در آنجاها واقع است.

برای مدت چهل سال، کمپنی فرانسوی "اریوا" به بهره کشی از ذخایر یورانیم نایجیر پرداخت. سپس، حکومت نایجیر برای کشور های چین، هند، بریتانیا، افریقای جنوبی، ایالات متحده ی امریکا، کانادا و استرالیا اجازه داد که به تفحص در یورانیم و نفت آن کشور بپردازند. این وضعیت سبب شده است که فرانسه عنان تحمل از کف داده، و قویا وارد گود شود. تجاوز علنی فرانسه بر مالی، آغاز موج جدیدی از لشکر کشی ها بر افریقا است، لشکر کشی هایی که قدمه ی بعدی آنرا تعدی و تجاوز بر مالی در بر خواهد داشت. (و این در صورتی است که امپریالیسم فرانسه توانایی پیشبرد این جنگ تجاوزکارانه را دارا باشد)

سوسیال-امپریالیسم چین و مالی:

سوسیال-امپریالیسم چین نیز همانند سایر دول توسعه طلب و استعمارگر، به منظور پیشبرد حیات ننگین خویش، نیاز به منابع و مواد خام دارد. از همین رو است که نتیجه ی "منطقی" تیوری رویزونیستی "سه جهان" تینگ-هسیائو-پینگ به مثابه ی

ابزار توسعه طلبی و دست-آویز هژمونی این کشور بر سایر کشور ها، از جمله در قاره ی آفریقا، اینک به فازی جدیدی از مداخلات " اعطایی" چین در مالی منجر گردیده است.

بر مبنای گزارش "اندیپندیت" نشریه ی انگلیسی مورخه ی 15 جنوری 2013 میلادی، چین میلیونها دالر به به گونه ی "تحفه" برای "خلق مالی" داده است تا استندرد زنده گی شان بالا رود!

بر مبنای خبری دیگر منتشره ی "چینا تایمز"، مالی و چین، سه موافقتنامه به ارزش 117.7 میلیون دالر به امضاء رسانیده اند. کشور چین مصمم است که یک سد هایدرو-الکتریک در "توسا" واقع در منطقه ی "گائو" در شمال آفریقا، اعمار کند، منطقه یی که در دست اینک در کنترول شورشیان است!

بر مبنای گزارش ها، چین در پروژه های "انکشافی" متعددی در مالی فعال بوده، که عرصه های صنایع، صحت، کشاورزی، آموزش، امنیت، ارتباطات، و امور "زیربنایی" را در بر میگیرد.

سابقه ی "دست -اندر-کاری" فعال چین رویزیونیست در مالی، به دوره ی رئیس جمهور قبلی مالی که به گونه ی توطئه آمیز توسط پوشالیان کنونی بازگون گردید، میرسد.

"گائو" یکی از نقاطی که چین اینک در آن فعال است، به تنهایی تخمین میشود که دارای 200 تون ذخیره ی یورانیوم باشد. حال آنکه سایر نقاط دارای ذخایر بیشتر از آن اند. از جمله واحه ی "قلیه شمال گینه" که در "دل" خویش، تخمینا 5000 تن یورانیوم را جای داده است.

ریشه گیری دیپلماسی و گسترش مداخلات امپریالیسم چین در مالی و آفریقا، که هدفی سوای غارت ذخایر طبیعی و معدنی مالی و کشور های آفریقایی را در قبال ندارد، برای امپریالیسم فرانسه -شرکا غیر قابل تحمل است. امپریالیست های فرانسوی که داعیه ی "مالکیت اصلی" مالی را در سر میپروراندند با تجاوز صریح خویش، در حقیقت به چین چنین پاسخ داده اند: این مهمان ناخوانده دیگر از کجا پیدا شده است. سوسیال-امپریالیسم چین، در سالهای اخیر، در رسانه های جهان، به مثابه ی رقیب اقتصادی غرب، تبلیغ شده است، و حضور اقتصادی-سیاسی وی را غرب تحمل نمی تواند، تا چه رسد به آنکه: امپریالیست های غربی تعلل ورزند، و چین در مالی پایگاه بسازد!!!

ایالات متحده ی امریکا در نقش حمال سربازان فرانسه و اسلحه به مالی!:

به تاریخ 21 جنوری سال روان (2013 میلادی) هوا پیما های انتقالاتی ایالات متحده ی امریکا، صد ها سرباز مالی را همراه با اسلحه و تجهیزات مورد نیاز شان، به خاک مالی منتقل ساختند.

وزیر دفاع فرانسه، " جین یویس له دریان " اظهار داشت که 4000 سرباز به منظور عملیات در مالی در نظر گرفته شده است. این وزیر جنایت پیشه، پرده از "راز" تجاوز برداشت، و برخلاف ادعاهای دروغین سایر مقامات فرانسوی که اظهار میکنند که به منظور دفع "تروریسم اسلامی" به مالی هجوم آورده اند، طی مصاحبه یی که از طریق شبکه ی تلویزیونی فرانسه 5 انجام داد، چنین بیان داشت:

" هدف ما فتح دوباره ی سراسر قلمرو مالی است. ما یک وجب زمین را هم فرو نخواهیم گذاشت."

این وزیر جنایت پیشه، دو موضوع مهم را در قول بالا "افشا" میکند:

1- آنها به دنبال اشغال خالص مالی اند، و حرفی از نبرد با "تروریسم اسلامی" خالصانه در بین نیست!

2- آنها این اشغالگری را "اشغال مجدد" میخوانند. این بدین معنا است که آنها به اشغال نخستین مالی در سده ی نوزدهم اشاره دارند، و عملیات کنونی را صریحا تداوم آن، و مرحله ی دیگری از آن تجاوز استعماری میخوانند.

قسمی که هر خواننده ی با وجدانی حکم خواهد کرد، دیگر مجالی برای توجیه برای حتی وجدان-باخته ترین و سر سپرده ترین ایادی امپریالیسم باقی نمی ماند! دیگر هیچ زبانی نمی تواند ادعا کند که فرانسه به منظور "کمک بشر دوستانه" و یا به منظور "رهایی مالی از چنگال تروریسم اسلامی" بالای مالی تجاوز نموده است. امپریالیسم امریکا که با آنهم غرور و حشمت امپریالیستی، دم از آقایی جهان میزند، حال با تقبل انتقال نفرات و اسلحه ی فرانسوی ها، نقش بارکش و حمال امپریالیسم فرانسه را به عهده گرفته است. باز باید موکدا گفت: گربه به رضای خدا موش نمی گیرد! این

درد شکم سیری ناپذیر امپریالیسم امریکا است که وی را حمال امپریالیسم فرانسه ساخته است!

موضع سایر کشور های امپریالیست و "توله"-امپریالیست در قبال مالی:

سایر کشور های امپریالیست و "توله امپریالیست" نظیر امپریالیسم آلمان، بلجیم، کانادا، دانمارک... نیز به بلوک تجاوزگران پیوسته، و همبسته گی خویش را با امپریالیسم فرانسه اعلام داشته اند. آنان مصداق این مثل معروف شده اند:

"خر که از خر عقب بماند، بینی اش از بریدن است"

امپریالیسم فرانسه به "روی مبارک" خود نمی آورد که این یورانیسم، طلا و نفت و سایر مواد خام و منابع طبیعی مالی است که وی را "سرمست جام خون آشامی" نموده است، وی نمیتواند جهان را بفریبد از مالی تصویر کشوری فقیر و "زراعتی" ارائه کند که تشنه ی دموکراسی "فرانسه-شرکا" بوده، و هنوز از آوان برگزاری نخستین "انتخابات ریاست جمهوری" اش زمان زیادی نگذشته است! مالی فقیر و زراعتی است، اما این فقر، با توجه به آینده ی خوب این کشور از منظر داشتن ذخایر طبیعی سرشار، یورانیسم، طلا و... بر هیچ کسی پوشیده نیست. مالی تشنه ی دموکراسی است، اما این دموکراسی، دموکراسی پوشالی و استعماری نیست. دموکراسی که خلق های مالی تشنه ی آن اند، دموکراسی راستین و توده یی یعنی دموکراسی نوین است. امپریالیست ها خود را راه برای خلق های مالی نشان داده اند! **امپریالیست ها** حالی اعلام کرده اند که دست کم سه ده ماموریت شان در مالی طول میکشد. صدر اعظم انگلیس اعلام داشته است که برای چندین دهه آنها در گیر نبرد در منطقه خواهند بود. توده های مالی در خواهند یافت که این جنگ طولانی را که امپریالیست ها آغازیده اند، جز با "جنگ طولانی خلق" نمی توانند پاسخ گفت و جز با سلاح جنگ خلق، آزادی و دموکراسی برای خلق مالی بدست نخواهد آمد. این است تجدید تایید تر جهانشمول جنگ ممتد خلق صدر مائو تسه دون و درستی مائوئیسم، که تاریخ و سیر مبارزه ی طبقاتی در سراسر جهان، همانگونه که اینک در مالی، درستی، علمی بودن و حقانیت آنرا به اثبات رسانیده است، همین حالا آنرا در حالت به اثبات رسانیدن است، و تا زمانیکه به کمونیسم میرسیم، حقانیت تر "جنگ خلق تا کمونیسم" پیوسته، مشعل راه ی پرولتاریا و خلق های ستمدیده ی گیتی خواهد بود.

توله امپریالیست ها نیز کاملاً آگاه اند که مالی، علاوه بر یورانیسم، طلا و نفت، دارای مس، فاسفات، بوکسیت، احجار گرانبها و است. از همین رو است که این توله ها آمده

اند که سهمی از کیک مالی، ولو ریزه یی و نواله یی نصیب شان گردد: نواله یی که میتواند آنان را به کیوان برکشد، و در این میانه، آنان را باکی نیست که خلق مالی، در تحت خط فقر، و خون-چکان، زنده زنده بمیرند!

هژمونیت های امریکایی، افریقا را به گونه ی معنی دار "قاره ی تاریک" میخوانند. این تسمیه، ظاهرا اشاره به نژاد دارد، اما استعاره یی نیز است از برای آنکه: امپریالیست ها آنها فقیر جلوه میدهند، حال آنکه این "تاریکی" آگاهی جهان از آن است که آنها باید "قاره ی تاریک" خواند. در اعماق آن، ذخایر سرشاری است، که بهتر است حسابش را فقط خود امپریالیست ها بدانند و لاغیر!

حال این شورای امنیت سازمان ملل متحد است که با تایید تجاوز فرانسه-شرکا بر مالی، یکبار دیگر، پرده از ماهیت مزدور منشانه ی خویش برداشته، و "به زبان بی زبانی" حالی میکند که سازمان ملل متحد، کارگزار هژمونیت امپریالیسم جهانی است و آنها با حقوق پامال شده ی ملل ستمدیده کاری و تعلق نیست!

امپریالیست ها با ترفند ها و سناریوسازی های خویش، فکر میکنند که "به ریش ملل ستمدیده ی شرق میخندند". دور نیست روزی که با مالیده شدن پوزه ی امپریالیسم جهانی به خاک، توده های ستمدیده ی گیتی، "به ریش بلند پروازی های احمقانه" ی امپریالیست ها بخندند. ایالات متحده ی امریکا، به مثابه ی سرنیزه ی امپریالیسم جهانی، با حمایت خویش از تجاوز فرانسه بر مالی، یکبار دیگر نشان داد که ژاندارم امپریالیسم جهانی بوده، و اما، این ژاندارم، از لحاظ استراتژیک، همانند سایر امپریالیست ها و "توله-امپریالیست ها" بیری کاغذی بیش نیست.

مقاومت خلق های مالی:

خلق های آزادیخواه ی مالی، مسلحانه بر ضد تجاوزگران میرزمند. بر علاوه، نهاد ها و تشکلات دموکراتیک (هرچند ضعیف) در داخل مالی، بر ضد تجاوز موضع گیری نموده اند. درجه ی این موضع گیری ها متفاوت است. برخی از نهاد ها نظیر "ائتلاف سازمان های میهن-پرست مالی"، صریحا مخالف خویش با تجاوز و حضور نیروهای خارجی در مالی را اعلام نموده و خواستار استعفای رئیس جمهور رژیم پوشالی شده اند. آنان رژیم پوشالی را متهم نموده اند که چراغ سبز "دعوت" به تجاوز بالای مالی را به متجاوزان فرانسوی-شرکا چراغ سبز نشان داده اند. با اینهمه فهم سیاسی "کوپام" هنوز به آن حد نیست که دست رد به سینه ی "کمک های امپریالیستی" و کمک های خارجی در عرصه ی لوژیستیک، امنیت ملی و آموزش ها

بززند. "کوپام" از دژخیم میخواهد که بالای زخمهای که خود بر پیکر مالی زده است، مرهم شفادهنده بگذارد! با اینهمه "کوپام" قادر گردید که بیش از یک هزار نفر را در جهت تقبیح تجاوز امپریالیستی بر مالی، سازماندهی کند. طی ساعات تظاهرات، بانک ها همه بسته شدند و سرک ها تهی از آدم گردید. در پاسخ، رژیم نیز با سرکوب تظاهرات، برگزاری هر نوع اعتراض و تظاهرات بر ضد اشغالگران را ممنوع اعلام نمود. اینت خود فروخته گی و وجدان باخته گی رژیم پوشالی و دست نشانده ! با اینهمه، یگانه راه ی ممکن قطعی به منظور شکست دادن امپریالیست های متجاوز- امپریالیست هایی که خواب "حضور" چندین دهه یی را در منطقه می بینند- راه اندازی جنگ متحد خلق از سوی پیشآهنگ مائوئیستی است، پیشآهنگی که هنوز تشکیل نیافته است. انقلابیون مالی باید رسالت تاریخی خویش را ادا کنند، و در راستای ایجاد هرچه سریع تر این پیشآهنگ و تقویت آن به منظور راه اندازی جنگ ممتد خلق، مساعی به خرج دهند. رهایی کامل مالی از چنگال امپریالیستان اشغالگر، از مسیر جنگ ممتد خلق میگذرد و با این جنگ است که توده ها به پیروزی و رهایی خواهند رسید.

در کشور های همسایه ی مالی، از جمله در الجیریا، تظاهراتی در دفاع از خلق مالی، راه اندازی شده است. دل الجیریا، مظاهره کننده گان، رژیم پوشالی کشور خویش را محکوم نمودند از اینکه با متجاوزان هم-آوایی نشان داده است. در سایر کشور ها از جمله در انگلستان، ترکیه ، مصر و... در دفاع از خلق مالی و در تقبیح تجاوز امپریالیستی، مظاهراتی به وقوع پیوسته است. دامنه ی نارضایتی ها و خشم توده ها در سراسر جهان بر ضد امپریالیست های اشغالگر، در حالت افزایش است.

در جهانی که تنها یک امپریالیست، امپریالیسم امریکا- این سرنیزه ی امپریالیسم جهانی- در 35 کشور افریقایی نفرات متجاوز اش را پیاده میکند- موجی که با پیاده شدن نفرات ارتش متجاوز امریکا در لیبیا، سودان، الجیریا، نایجر آغاز یافته است- و چه رسد به شمار تجاوزگری سایر امپریالیست ها، در چنین جهانی، تنها اقلیتی که به یک فیصد هم نمی رسد، از رفاه برخوردار است. شعار مرکزی "جنبش ضد اشغال" که از "بهار عربی" سرچشمه گرفته بود، به درستی بیان داشته بود که: ما {خلق ها} 99 فیصد هستیم. " باید این 99% را متشکل و بسیج انقلابی نمود، تا با باژگون ساختن حاکمیت 1% مستولی بر گیتی، جهانی رسته از بند ستم، استثمار و استعمار را پیریزی کنیم.

اگر امپریالیسم امریکا با سازمان استعماری "افریکام" خویش به اسیر نمودن خلق های آفریقا اقدام میکند، و اگر مثلاً فلان و بهمان امپریالیست تحت فلان و بهمان سناریوی خود-ساخته و دروغین خلق های جهان را به اسارت میکشند، خلق های سراسر گیتی باید با گرز جنگ ممتد خلق در سراسر گیتی بر فرق امپریالیست ها بکوبند و آنها را از پای در آورند.

پایان بخش چارم

"سازمان انقلابی افغانستان" در پرتگاه زبان- پریشی

Aphasia یا زبان پریشی، به حالتی گفته میشود که بیماران روانی و کسانی که تعادل فکری خویش را از دست داده باشند، بی آنکه کلام شان از انسجام منطقی برخوردار باشد، بی آنکه اراده مندانه و آگاهانه خواهان بیان منظوری باشند، و حتی بی آنکه عرضه ی پروراندن خردمندانه ی منظوری را دارا باشند، به بیان کلمات و شبه جملاتی میپردازند که هم از لحاظ دستوری ناقص است، و هم از لحاظ احساسی و معنایی رساننده ی پیام عقل سلیم نیست. "حد اعلی" این حالت را Neologism میگویند و در این "حد"، بیماران به خلق "واژه" ها و تعبیر نامرتبط و پریشیده که در آن از رابطه ی منطقی "مسند" و "مسند الیه" در جمله یا "شبه جمله" خبری نیست، و حتی رابطه ی بدیهی دال و مدلول از هم میگسلد، و دیگر دال و مدلولی در کار نیست، رو می آورند. و اما، زمانیکه یک حزب یا تشکل سیاسی در غرقاب تشتت سیاسی-ایدئولوژیک به سر برد، و در آن از استحکام تیوریک و حتی موجودیت تیوری راهنما که لازمه ی استحکام تیوریک است، خبری نباشد، آنگاه است که "کار" چنان سازمان یا حزبی به "افاشیا" و "نیولوجیزم" در عرصه ی سیاست و تیوری میکشد. چنین است وضعیت موجوده ی سازمان "انقلابی" افغانستان! فلاکت اپورتونیستی این "سازمان" ما را بر آن داشت که حرفهای پریشانی را که در رابطه به سازمان کارگران افغانستان سر هم کرده است، را جدی نگیریم و به قول فروغ فرخزاد:

"بر او ببخشایید!"

وی را از لحاظ سیاسی "مختار" و مورد بخشایش قلمداد کنیم!

در گذشته - و حتی به پیمانہ وسیعی همین حالا نیز- سازمانهای چپی افغانستان زمانیکه مورد تهاجمات لفظی ویا حملات یکدیگر واقع میشدند، از خود عکس العمل فوری نشان میداده اند. از نگاه ما، کینه گرفتن و احساساتی شدن در قبال تحلیل ها و یا انتقادات دیگران، شایندہ نیست. نیز اصلی دموکراتیک است که شکیبایی آنرا باید داشت که به دقت و شکیبایی خردمندانه بنیوشیم که دیگران چه سرهم می کنند. از دیگر دلایلی که ما تا الحال "سکوت" ورزیده ایم، یکی هم همین اصل محترم نزد ما است که از "تحلیل" و یا "انتقاد" "سازمان انقلابی" افغانستان، احساساتی نشویم. زیرا که :

نخست اینکه، این "تحلیل و انتقاد" وی را در آن حدی ندیده ایم که شایان جدی گرفتن و پاسخ دادن به آن باشد

دو دیگر اینکه: "واژه" در "جمله" استفاده کردن های این "سازمان" در خصوص سازمان کارگران افغانستان، از قماش همان "افاشیا" و "نیولوجیزم" بوده است، و ما بر بیماران روانی "میبخشاییم"

سدیگر اینکه: با ارائه پاسخ آنی، ما نیز بر همان نهج احساساتی شدن های چپ گذشته میرفتیم، و اینکه ما نمی خواهیم چنان شگردی را بیرورانیم. جواب "پس لگد" را ما با "پس لگد" نمی دهیم. ما اهل "پس لگد زدن" نیستیم. ما از خود منطق داریم، و زمانیکه کاملاً ناگزیر از "موضع گرفتن" شدیم، آنگاه است که حرف میزنیم و زمانیکه گفتنی داشتیم، به حرف می آییم. نه چنان بیماران مصاب "زبان پریشی" و مصابین "نیولوجیزم" که بی محابا، هرچه "دل تنگ"شان "خواست" سرهم میکنند، بی آنکه حرفی برای گفتن و موضعی از برای گرفتن داشته باشند. بی آنکه موضع گیری هایشان ریشه در تیوری راهنما و پراتیک زنده ی مبارزاتی داشته باشد.

و چهارم اینکه: ما اساساً در حرفهای سرهم بندی شده ی "انقلابی" ها تحلیلی و انتقادی به مفهوم واقعی کلمه نیافته ایم. نه تنها در مورد سازمان کارگران افغانستان، بل در مورد مائونیست های افغانستان نیز این "انقلابی" ها، جز نیولوجیزم، ارمغانی نداشته اند. تاخت و تاز های این سازمان بالای سازمان کارگران افغانستان، مائونیست های افغانستان و حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان ریشه در مائونیسم ستیزی و تروتسکی پروری این "سازمان انقلابی" اپورتونیست دارد، همان تروتسکی پروری

که وی را بر آن داشته است که با دسته ی گمنام "چپ رادیکال" و "سوسیالیست های کارگری" افغانستان، یعنی با دو سازمان "تروتسکیست شرمسار" وطنی، همکاسه شده، و آنان را "رفیق" خطاب کند!

با اینهمه، ما حال "سر حرف" آمده ایم. حال می نویسیم، و آن بدین دلایل:

نخست اینکه: حال مدت زمانی از "لگد پرانی" حضرات "انقلابی" سپری شده است، و نوشته ی ما را حمل بر انتقام گیری و "لگد پس دادن" جلوه ندهند.

دو دیگر اینکه: رفقای "مائوئیست های افغانستان" نیز بیش از این لازم ندیده اند که در برابر اپورتونیزم حضرات "انقلابی" باید شکفت.

سدیگر اینکه: حال که ما با حوصله مندی تام حرفهای "پریشیده" آن حضرات را شنفتیم، با سعه ی صدر و نه از سر انتقام گیری و یا تعامل به مثل، در باره ی "خود" و در باره ی "سازمان انقلابی افغانستان" مینویسم، باشد که: تا سیه روی شود هر که در او غش باشد!

ما مینویسم، زیرا که از شکیب درازآهنگ ما، حتی کاسه ی صبر سایر رفقا نیز لبریز شده است. نه آنست که سازمان کارگران افغانستان زبانی برای گفتن و یا کلکی از برای نگاشتن نداشته باشد، حرف همان است که در آغاز نوشتیم: ما بر این بیماران "انقلابی" بخشاییده بودیم! حال، به منظور آنکه نیروهای انقلابی پرولتری کشور، مفهوم "سکوت" ما را در پرتو شکفتنی اصولی دریابند، "خود" "انقلابی ها" را به بررسی میگیریم:

از کجای اپورتونیزم باید نوشت و آغاز یا فرجام نافرجامش، کدامین یک را نخست باید فرومالید؟ از نشر "انقلابیات" این سازمان در وبسایت دوسره استخباراتی "آزاد افغانستان" باید آغاز کرد یا از آغاز کرزی پروری های آن فقید بنیانگذار که دست کم بیست شماره آرگار برای حامد کرزی- این شاه شجاع سوم- و "در ضدیت با جهادی ها" در نشریه ی علنی روزگاران "با سرلوح سرخ" کمپاین کرد تا باشد که شاه شجاع ثالث رئیس جمهور شود و گلیم جهادی های فنودالیتنه برچیده! تا باشد که "آمپریالیسم مترقی" بادار کرزی، پیروز در بیاید و فنودالیسم شیرازه گسلد!

سازمان کارگران افغانستان جرئت آنرا داشته است که پیوسته از اشتباهات و کاستی های خویش انتقاد به عمل آورد. ما زمانی مطلبی چند به "وبسایت بابا" فرستاده بودیم. زمانیکه ماهیت اپورتونیستی شان بر ما آشکار شد، نه تنها خود با آن وبسایت اپورتونیست که به رجزیات و خزعبلات "سمندر" میدان و جولان میداد و به "از هر چمن سمنی" اپورتونیستی مبدل شده بود، وداع گفتیم بلکه از رفقای مائونیست های افغانستان نیز خواستیم که "لینک" آن وبسایت را از بخش "پیوند" های وبسایت انقلابی شورش بردارند. آنها نیز چنان کردند و ما نیز از ایشان سپاسگذاری رفیقانه کردیم. زمانیکه که هنوز از ماهیت اپورتونیستی وبسایت "آزاد افغانستان" سر در نیاورده بودیم، یک "نبنشته" به آن وبسایت فرستاده بودیم. بعدا که شناخت ما از گرداننده گان آن وبسایت دوسره استخباراتی که عامل کوانتل پرو است، آگاهی حاصل کردیم، دیگر هرگز چنان اشتباهی را مرتکب نشدیم چه رسد به آنکه با تکرار اشتباه، همانند "سازمان انقلابی افغانستان" به خیانت همکاری با آن وبسایت مجمع مرتجعان نامبردار شویم. آری! نا گفته نباید گذاشت که ما هرگز مطالب قلیل ارسالی خویش به دو وبسایت مذکور را خاص آن وبسایتها نفرستاده بودیم، بلکه اسناد متشهره ی خویش را "یک کاپی" از طریق ایمیل فرستاده بودیم. خوشنود از آنیم که زمانیکه از ماهیت آن وبسایت ها آگاهی حاصل کردیم (و آن ماهیت، در پراتیک نشراتی آن وبسایت ها خود را به درستی وانمود ساخت) آنگاه هرگز برایشان چیز نفرستادیم. به عباره ی دیگر، ما از سر ناآگاهی و نه از سر عمد، قلیل مطالبی به آنها فرستادیم، و بعد با کسب آگاهی، عطایشان را به لقایشان بخشیدیم. و اما حضرات "انقلابی" دست کم، هفته یک مطلب، به آن وبسایت، برای سالیان متمادی فرستاده اند. این سلسله "مراودات" حتی از زمان بنیانگذاری "گروه پیشگام" آغاز یافته، و از آغازکار "سازمان انقلابی" تا اینک به گونه ی خسته گی ناپذیر ادامه داشته است. (خیلی دردناک است که کتاب ارزشمند "دفاع از مائو، دفاع از مارکسیسم خلاق است" فقید "فروتن" از آدرس "سازمان انقلابی افغانستان" توسط وبسایت دوسره استخباراتی "آزاد افغانستان" به نشر میرسد)

و اندکی اندر شمایل گسست "انقلابی ها" از سازمان رهایی افغانستان:

سازمان رهایی افغانستان، بدنام ترین سازمان دارای سابقه ی چپی است، که اینک به جناح "چپ" رژیم بیروکرات کمپرادور دست نشانده ی امریکا-شرکا در افغانستان

مبدل شده است. این سازمان، با خیانت به کمونیسم، انقلاب و مادر-وطن، دیگر حتی یک سازمان چپ معمولی نیز محسوب نمیشود. سازمانهای چپی، حداقل از شرافت مادر-وطن در برابر اشغالگران و امپریالیسم دفاع به عمل می آورند این یکی، طی هر دو دوره ی انتخابات پوشالی رژیم مزدور، به تایید پروسه های انتخابات پرداخته و بد تر آنکه برای حامد کرزی خاین کمپاین نموده است. سابقه ی رویزیونیسم این سازمان پوشالی، به آغاز پیریزی آن بر مبنای تیوری رویزیونیستی سه جهان تینگ هسیانو پینگ میرسد.

در دوره ی نخست انتخابات پوشالی، این سازمان که عملا در خدمت رژیم خون و خیانت قرار داشت، به منظور فریب صفوف خویش، آنان را "مختار" داشت که به هر کاندیدی که رای میدهند، بدهند! و اما، رهبری این سازمان، در بست، در کنار شاه شجاع سوم قرار گرفته بود. دادن "آزادی" برای صفوف در جهت انتخاب کاندید مطلوب! خود نشانه ی آن بود که این سازمان خاین به صفوف خویش حالی مینمود که: این انتخابات مشروع بوده، و باید در آن سهم گرفت.

در این دوره است که ماهیت رویزیونیستی جناح علنی سازمان رهایی که پیاده کننده ی اغراض سازمان رهایی بود در شهر کابل و در وجود نشریه ی "روزگاران" شکل گرفته و سپس با "حزب همبسته گی افغانستان" که ماسک "دموکراتیک" این سازمان پوشالی بود، به منتها درجه ی خفت و پستی گرایید! انتخابات "شورای ولایتی" بازی های راوا، در مقایسه با کلیت رویزیونیسم رهایی- از آنجایی که "راوا" خود زائده و زاده ی "رهایی است"- رنگ می بازد.

در چنان حال و هوا بود که سازمان رهایی، شرافت نام شعله یی را به بازی گرفت. این سازمان که اساسا در جنبش شعله ی جاوید ریشه یی نداشت و از اتوریته ی آن پیوسته گریزانه سود میجست، اینک با تسلیم نمودن خویش به اشغالگران ناتو، از سویی در ذهن آنده از ناآگاهانی که این سازمان را "شعله" یی میدانستند، شرافت شعله ی جاوید را به حراج گذاشت، و از سوی دیگر، کوس رسوایی خویش را در میان جنبش چپ دموکراتیک با "صلابتی" تام به صدا در آورد و برای ابد مورد لعن و نفرین انقلابیون قرار گرفت.

همانگونه که رفقای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به درستی نبشته اند، گسست سازمان "انقلابی" افغانستان از سازمان رهایی، چیزی جز گسست ناقص از آن سازمان نبوده است. چیزی که هنوز آن رفقا ننوشته اند آنست که: این گسست ناقص، اینک به رویزونیسمی تام مبدل شده است که دست رویزونیسم سازمان رهایی را از پشت بسته است! این نوزاد "ناقص الخلقه ی "سازمان رهایی" " کمالی جز نشانه گرفتن مائوئیسم و نیروهای پرولتری ندارد! این رویزونیسم که تحت ماسک "گسست از رویزونیسم" رهایی متولد شده است، هنوز پر و پا قرص از گذشته ی رویزونیستی و سه جهانی "سازمان رهایی افغانستان" دفاع میکند. این رویزونیسم منشعب از رهایی، تنها با رهبری "ا.م." مشکل داشته است، و نه بارویزونیسم که ذاتی سازمان رهایی بوده است!

سازمان کارگران افغانستان، زمانی مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه ی مائوتسه دون را قبول داشت. ما هنوز در گیر توهمات "تیوری عصر" و زائده ی لین پیائوئیستی بودیم. بعد ا صدر گونزالو و جنگ خلق تحت رهبری حزب کمونیست پیرو را مطالعه کردیم، و (نه اینکه از خود تعریف کنیم) عمیقاً آنرا به بررسی گرفتیم، به ارزش و معنای راستین انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین پی بردیم و دانستیم که: امروزه کسی که مبارزه ی طبقاتی را تا قبول دیکتاتوری پرولتاریا می پذیرد کمونیست نیست بلکه کمونیست کسی است که مبارزه ی طبقاتی، دیکتاتوری پرولتاریا و ادامه ی انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا تا رسیدن به کمونیسم را قبول نموده و در آن راستا مبارزه نماید. از همین دیدگاه بود که با تاسی به گفته ی صدر گونزالو، ما نیز بر آن شدید که: امروزه کسی که صدر مائو را به حیث رهبر انقلاب جهانی پرولتاریایی و همسنگ با مارکس و لنین نپذیرد، کمونیست نیست. این حرفی بود که سایر رفقای مائوئیست قبل از ما آنرا بیان داشته بودند. این حرفی بود که رفقای حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، رفقای مائوئیست های افغانستان، و... و در سطح بین المللی همه ی احزاب کمونیستی اصیل جهان آنرا مورد پذیرش قرار داده بودند. بدین ترتیب می بینیم که ما از اندیشه ی مائوتسه دون به مائوئیسم که بیان راستین و کاملتر تکامل آن اندیشه است، رسیدیم. همانگونه که رفقای مائوئیست های افغانستان به درستی در مورد ما ارزیابی نموده اند، ما ار لحاظ تیوریک، در این مورد بخصوص از پلکان تکامل به بالا رفته ایم. تنها کسانی که مصاب نیولوجیزم و آفاشیا اند این تکامل و ماهیت تکامل

را "تشتت تیوریک" نام مینهند. ما همان زمانیکه اعلام داشتیم که: با درفش سرخ مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم به پیش!" از اینکه تا آنوقت به درک مائوئیسم نایل نیامده بودیم، از خود انتقاد نمودیم. آیا شفاف تر از این میتوان انتقاد از خودی به عمل آورد؟ ما نه آن زمان و نه حال، هرگز آنقدر بیسواد نبوده ایم که مانند حضرات "انقلابی" مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم" را علم بنامیم ("انقلابی" ها اندیشه ی مائو را علم میخوانند) و بدین ترتیب از برنده گی آن بکاهیم. خوب است که حضرات دانشمند "انقلابی" به نبشته ی رفقای "مائوئیست های افغانستان" که "علم بودن یا علم نبودن مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم" را به بررسی گرفته اند، رجوعی کنند.

حضرات "انقلابی" که هنوز تفاوت بین "تیوری" و "مواضع ایدئولوژیک-سیاسی" را نمی دانند، خود ناآگاهانه (و همانگونه که آفاشیا از ناخود آگاهی که گستاخانه در قلمرو آگاهی جولان میکند بر میخیزد) دست خود را رو میکنند، و در اخیر بررسی خویش از ما، موضع گیری ما در قبال مخالفت با اشغال و اشغالگران و رژیم پوشالی را مورد تایید قرار میدهند! سوال اینست که: آیا این حضرات که در جایی ما را به تشتت "مواضع ایدئولوژیک-سیاسی" متهم میکنند، آیا خود با تایید "سیاست قاطع" ما بر ضد اشغالگران و رژیم مزدور، حین تایید و درست خواندن "این" تشتت ما، خود در منجلاب تشتت افتاده اند؟ یا اینکه، تشتتی از سوی سازمان کارگران افغانستان در کار نیست، و این "هذیانات" و "برسامات" حضرات "انقلابی" بیماران روانی است که یکبار مواضع ایدئولوژیک-سیاسی ما را "قاطع" و اصولی میخواند، و بار دیگر (جالب آنست که در عین سند) آنرا متهم به تشتت بودن میکند!!!

"سازمان انقلابی افغانستان" با همکاسه شدن با "ساما-ادامه دهنده گان یعنی با همکاسه شدن با آن عناصری که به خون شهید مجید و آرمان انقلابی وی برای چندین دهه با سکوت مرگبار خویش خیانت ورزیده اند، به درستی ثابت نمود که:

کند همجنس با همجنس پرواز!

تسلیم شده گان "ساما-ادامه دهنده گان" که به عوامل کوآنتل-پرویی مبدل شده اند، ننگ تاریخ سیاسی کشور بوده، و میان ایشان و مقام شامخ شهید مجید در تاریخ سیاسی افغانستان، دریایی از خون فاصله است. بیرون دادن اعلامیه ها به کرات با آن خاینان، خود نشاندهنده آنست که "سازمان انقلابی" چیزی از جنس و از قماش آن

خاننان است. این سازمان با مرتجع ترین لایه هایی که ادعای دروغین مارکسیست بودن را دارند، همدستی نشان داده است. این "سازمان" حمایت بی چون خویش را از "آیکور" که مجمعی رویزونیستی بیش نیست اعلام میدارد و گریزانه بیان میکند که با آنکه مواضع "آیکور" را تایید میکند و هوس عضویت در آنرا دارد اما انگار که مصروفیت بیش از حد این "سازمان" در امورات داخل کشوری و یا الزاماتی دیگر، وی را از افتخار عضویت در آن جمع رویزونیستی باز داشته است. "آیکور" که با نام حزب کمونیست فلیپین برای خود مشروعیتی کاذب تراشیده است، متشکل از نیروهای ناپیگیر و سنتریست هایی است که اغلب از "اندیشه مائو" خواندن خویش نیز کراحت دارند. به "سازمان" مجعول "مارکسیست-لنینیست افغانستان" یعنی به ادعا های کذایی اش بنگرید که در "عقابی" که هرگز اوج نگرفته و نخواهد گرفت، پرو بال کشیده است. این "عقاب" گاه خود را "مارکسیست-لنینیست" میخواند و گاه "مائوتسه دون اندیشه"، و طرفه اینکه نام کذایی و مجعول خویش را "سازمان مارکسیست-لنینیست افغانستان" گذاشته است، و که این نام و "غیبت" "اندیشه ی مائوتسه دون" در این تسمیه، خود رساننده ی آنست که این "سازمان" شتر مرغی، زمانیکه از ش بخواهی که بار بکش، میگوید، من که مرغ هستم، و مادامیکه از ش بال کشیدن و "عقاب" شدن تمنا کنی، بیان میدارد: من که شتر هستم! "سازمان انقلابی افغانستان" با مماشات با چنین "عقاب" هایی، و در همکاسه گی رویزونیستی با "ادامه دهنده گانی" که گسیخته گان از سامای انقلابی اند، نیک نشان داده است که گسست رویزونیستی از رویزیونیسیم، چیزی جز رویزیونیسیم به بار نخواهد آورد:

آن یکی پرسید اشتر را که هی!
کجا می آیی ای اقبال پی

گفت از حمام گرم کوی تو! گفت: خود
پیداست از زانوی تو!

"مولوی"

شتر رویزیونیسیم "انقلابی" از "حمام گرم کوی" رویزیونیسیم سه جهانی می آید و بر همان نهج می دند و می پوید و گردن درازی میکند!

زبان انجویی "انقلابی" ها ریشه در گذشته ی "مزدور منشانه" و "امتیاز ستدن" های سازمان رهایی دارد. نه آنست که "مدال گیری" رهایی، فصلی نو از تاریخ سازمان رهایی باشد. "انقلابی" ها نیمه ی "روشن" تاریخ سازمان رهایی را می بینند، و اما نیمه ی "تاریک" آنرا، اگر آنها "نمی بینند" و به روی خویش نمی آورند، جنبش چپ انقلابی کشور شاهد آن بوده است که سازمان رهایی در سراسر عمر خویش، چیزی سواى "چپ مدالگیر" نبوده است. دیروز از خاقانهای "نوین" مدال میگرفتند (و این "نیمه ی تاریک" را که بر همگنان روشن است، "سازمان انقلابی نمی بیند") و امروز از امپریالیسم امریکا-شرکا! بی جا نبود که شهید مجید کلکانی از مزدورمنشی های بنیانگذار این سازمان یاد میکرد و به قول رفقایى که سابقه ی سامایی دارند، یکی از علل بنیادین گسیختن شهید مجید از رهایی، ریشه در همین "مزدور منشی سردارانه" سازمان رهایی داشته است.

"سازمان انقلابی افغانستان" ما را به بررسی میگیرد که ما رهبران جنبش را پیوسته به نیکویی یاد کرده ایم و به دفاع از کار و پیکار و شرافت خون شان برخاسته ایم. آری! ما از شهیدان جنبش انقلابی تجلیل نموده ایم، و اما این تجلیل مانع از آن نمی شود که ما رویزونیسم را دست کم گرفته یا از آن چشم پوشی کنیم. بدون کوفتن حتی لاش رویزونیسم ممکن نیست که راه را برای موج نوین جنبش انقلابی پرولتری هموار سازیم. از همین رو است که ما: ساپروفایت ها و زائده های رویزونیسم گذشته را که اینک در وجود "ساما-ادامه دهنده گان" و "سازمان انقلابی افغانستان" زنده گی پرازیتی خویش را سپری میکنند، افشاء میکنیم و جنبش انقلابی پرولتری کشور را از لوٹ این زائده های گذشته خلاصی میبخشیم.

سازمان کارگران افغانستان معتقد است که هم-آوایی و همبسته گی نیروهای مائوئیست کشور، در سنگر واحد، جهت دفاع از مائوئیسم و شرافت "شعله یی" نخستین گام در راستای مبارزه در برابر رویزونیست های امروزی است! در دفاع از مائوئیسم، در کنار رفقای مائوئیست خویش – مربوط به هر تشکلی که باشند- ایستاده ایم. تاخت و تاز رویزونیست ها بر مائوئیست های افغانستان و حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، تاخت و تاز بر سازمان کارگران افغانستان است، و به همین ترتیب، تاخت و تاز بر سازمان کارگران افغانستان، بخشی از تاخت و تاز بر جنبش مائوئیستی کشور محسوب میشود. رفقای مائوئیست های افغانستان به گونه ی اصولی و

کمونیستی، از سازمان کارگران افغانستان و از مائوئیسم به دفاع برخاسته اند. از همبسته گی مائوئیستی شان سپاسگذاری میکنیم. آنها دین کمونیستی خویش را ادا نموده اند. رسالت خویش میدانیم که همه نیروهای مائوئیست کشور را به مبارزه ی یکدست و هم-آهنگ بر ضد دشمنان مائوئیسم فراخوانیم. بدون مبارزه بر ضد "مارکسیست" های قلابی، نمی توان از مارکسیسم سخن گفت. آیا در هندوستان، "حزب کمونیست هند (مارکسیست)" دشمن قسم خورده ی کمونیست ها نیست؟ و آیا در پیرو این "مارکسیست" های قلابی و احزاب سرکاری "مارکسیستی" نیستند که در برابر حزب کمونیست پیرو "راه درخشان" صف آرایی کرده اند؟ در کشور ما نیز دو صف وجود دارد: صف انقلابیون پرولتری که صف مارکسیست-لنینیست-مائوئیست ها است. صف دیگر، صف رویزیونیست های رنگارنگ است که طیف وسیعی از "خلق-پرچی" ها گرفته تا امثال "چپ رادیکال" و سرانجام رویزیونیست های "ساما-ادامه دهنده گان" و "سازمان انقلابی افغانستان" را در بر گرفته است. برای درهم شکستن صف رویزیونیست های چاکر امپریالیسم و ارتجاع، همبسته گی پرولتری صف نیرو های مارکسیست-لنینیست-مائوئیست اساس مبارزه را تشکیل میدهد. روی این ملحوظ، ما در شرایطی که در سطح بین المللی نیز آواکیانیسم، پراچندیسم و سنتریسم بیداد میکند، باید صفوف پرولتری را هرچه بیشتر فشرده و بهم نزدیک ساخته و بر ضد رویزیونیسم "وطنی" و "فراوطنی" به مبارزه ی اصولی برخیزیم. اینست خواست ثانیه ها و اینست رنگ و آهنگ قرن!

سازمان کارگران افغانستان

20 فبروری 2013 میلادی

گرامیداشت راستین از "هشت مارچ" ، روز بین المللی زن،

تنها در پرتو فمینیسم پرولتری معنای بنیادین می یابد!

کلارازتکین را گرامی داریم که مبارزات کارگر-زنان مبارز آمریکایی بر ضد سرمایه داری را ارج نهاد. وی را گرامی داریم که جانمایه های مبارزات زنان رزمندگی سراسر گیتی را بزرگ شمرد، و با پیشنهاد اصولی مبنی بر نامیدن هشتم مارچ به حیث روز جهانی زن، بانی گرامیداشت بین المللی از زن، زنی که دوشادوش مرد، می رزمند و زنجیر میشکند، گردید.

هر طبقه، بر اساس مبانی ایدئولوژیک خویش و بر مبنای جهانبینی که زاده ی وی و سرانجام راهنمای وی است، نسبت به "مسئله ی زن" موضع گیری میکند. در کشور های نیمه فئودال-نیمه مستعمره و نیمه فئودال-مستعمره، طبقات استثمارگر، با عناد غلیظی به زن می نگرند و بر مبنای باور های مرده ریگ فئودالیت، وی را ابزاری در خدمت کامروایی و کامستانی های مردان می پندارند. توهومات مذهبی نیز دست به دست سایر باور های فرهنگی منحنط داده، و در نتیجه، رهایی زنان را امری نامعلوم و حتی ناممکن "جلوه" میدهد. تنها پرولتاریای رزمنده است که تحت درفش کبیر خویش یعنی مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، با مطرح کردن فمینیسم پرولتری به مثابه ی قطب نمای مبارزات آزادیخواهانه ی زنان ستمدیده ی کره ی ارض، رهایی زنان را نه تنها معلوم بلکه سراپا ممکن اعلام میدارد. این فمینیسم بر آنست که رهایی کامل زنان، در گرو نابودی جامعه ی طبقاتی بوده، و لهذا، مبارزات آزادیخواهانه ی زنان و تمامت جنبش فمینیستی مربوط و منوط به پیشروی مبارزات پرولتاریای انقلابی، و وابسته به پیروزی کمونیسم است. از همین رو است که زنان پیشتاز عصر، مبارزات فمینیستی را بخشی از بستر جهانی مبارزه به خاطر کمونیسم دانسته و بر آن اند که: به منظور رهایی زن، باید با موج انقلاب جهانی پرولتاریایی پیوست. کشور های سرمایه داری غربی و سایر کشور های سرمایه داری، بر مبنای دیدگاه های "مدرن" اما عمیقاً زن ستیز بورژوازی، رهایی زنان را نه به مثابه ی امری تابع مبارزه ی طبقاتی، بل در گرو تلاش های سطحی در جهت آوردن اصلاحاتی به نفع زنان- و آنهم مقید و محدود به مواردی که سیادت استثمارگری بورژوازی را تهدید نکند- دانسته، و با این ارتجاع ورزی، دست به دست "برادران" فئودال منش "شرقی" خویش میدهند.

همانگونه که کارگران سراسر جهان وطن ندارند، فمینیسم پرولتاریایی، به مثابه ی بخشی از جنبش بین المللی پرولتاریایی، حد و مرزی نمی شناسد، و کارگر-زنان و سایر زنان ستمدیده ی سراسر گیتی، تحت هدایت ایدئولوژی بین المللی طبقه ی کارگر

و بر
مبنای

فمینیسم پرولتاریایی، سنگر داغ مبارزاتی خویش را صف آرایی نموده، و بر ضد شئونیسم مرد سالار- اعم از فئودالی و بورژوایی آن- قیام میکنند.

در افغانستان، از خادی-جهادی های تاریخ زده گرفته، تا گروه طالبان- جانوران مصاب "تاخر عقلی"- همه و همه، بر ضد زن و آزادی وی صف آرایی نموده و در این راستا، آب در آسیاب مردسالاری فئودالی می ریزند. از سوی دیگر، "تکنوکرات" هایی که در راس شان فردی عمیقاً مزدور سرمایه چون حامد کرزی قرار دارد، دیدگاه های منحط و "پورنو"ی بورژوایی را در سر پرورانده، و تبارزات فرهنگی آنرا در برنامه های مبتذلی که از طریق رسانه های صوتی و تصویری به نشر میرسد، مشاهده میکنیم. این "تکنوکرات ها" از آنجایی که منطق بنیادین سرمایه را که هر چیزی را به کالا مبدل میکند- و روند الیناسیون یا از خود بیگانه گی را در همه جنبه ها تسری میبخشد- دنبال میکنند، بر آن بوده اند که زن را کالایی مصرفی معرفی دارند و آزادی زن را چنان مسخ کنند و چنان در دادگاه تاریخ روسیاهانه قامت افرازی کنند که این آزادی را به "برده گی جنسی" زن تعبیر آورند. آری! گروه خود

فروخته و وجدان باخته ی مزدور امپریالیسم جهانی که نماینده گان سیاسی بورژوازی بیروکرات کمپرادور اند، زن را به "برده های جنسی" و "زینت المجالس" محافل پارلمانی و حکومتی فروکاسته و بزرگترین توهین ها را در حق وی روا داشته اند. بدین ترتیب میبینیم که: از آخوند ملا عمر و گلبدین "راکتیار" گرفته تا آخوند های رژیم پوشالی نظیر صبغت الله مجددی و سیاف، همه و همه، یک هدف و یک مرام را پیاده میکنند: سرکوب خونین جنبش فمینیستی و کنار زدن زنان مبارز، و سرانجام در قهقرا و تاریکی نگهداشتن نیمه یی از پیکر اجتماع. مکمله ی این هدف سیاه ی فئودالیت، همانا دیدگاه ی "کالا" سالارانه ی بورژوازی بیروکرات کمپرادور است که در حقیقت، مکمله ی حمله ی ارتجاع فئودالی بر زنان افغانستان بوده، و در حقیقت، به مثابه ی اوکسیجن از برای بقایای محتضر فئودالیت عمل میکند. در چنین اوضاعی، تنها راه اندازی جنگ ممتد خلق و برپایی قدرت سیاسی سرخ است که میتواند با ایجاد دولت دموکراسی نوین، آزادی های سیاسی-دموکراتیک زنان را تامین نموده، و با تامین اقتصادی زن بدون در نظر داشت تبعیض جنسی، شوئینیسم مردانه را فرومالیده، و راه را بسوی شاهراه ی رهایی زنان، یعنی سوسیالیسم هموار سازد. فریدریش انگلس، یکی از پیشوایان کبیر پرولتاریای بین المللی، به درستی گفته بود که: زن، پرولتر خانواده است. مضاف بر ستم طبقاتی، زن قربانی ستم نماینده گان فکری و اعمال مردسالارانه بوده، و از این رو است که پوتانسیل انقلابی مضاعفی را دارا میباشد. آری! زنان ستمیده به مثابه ی قشر بالقوه انقلابی، میتوانند همانند مردان و در مواردی بهتر از مردان، راهیان راه ی سرخ پرولتری و مبارزان راستین جنگ ممتد خلق باشند.

لهذا، لزوم پخش آگاهی انقلابی در میان زنان و تربیه ی کادر های انقلابی در میان شان، از وظایف مبرم جنبش کمونیستی افغانستان میباشد. لزوم مبارزه بر ضد رویزیونیست هایی که "دموکراسی" و "حقوق زن" را روکش نموده، و به مغالزه با امپریالیست ها تداوم بخشیده اند، از اهم مسایلی است که کمونیست های افغانستان باید بدان بپردازند. آیا "چپ" مدال گیر یعنی "سازمان رهایی افغانستان" و دنبالچه های منشعب از آن نظیر "سازمان انقلابی افغانستان" آنی از کرنش در برابر دموکراسی بورژوایی باز ایستاده اند؟ و آیا این "سازمان رهایی افغانستان" نبود که "آزادی برای زنان" و "دفاع از حقوق زن" را وسیله قرار داده و از امپریالیست ها برای دهه های

متوالی- و حتی تا امروز- به اخذ "وند و فند" مشغول بوده است؟ و آیا این "جمعیت انقلابی زنان افغانستان" یا درفش "زنانه" ی "سازمان رهایی" نیست که با پول امپریالیست ها و با تملق در برابر اشغالگران، به فیمینیسیم و به ویژه فمینیسم پرولتری خیانت ورزیده است؟ "خلیلزادیسیم" راوا، خود میرساند که "دموکراسی" و "حقوق بشر" برای امثال راوا و "سازمان رهایی" دام تزویری بیش نیست، و برای آنها فرقی نمی کند که برایشان "به منظور پیشبرد مبارزه" از کدام مدارک و یا آبشخور ها پول فراهم میشود. برای این رویونیست های خائن مهم اینست که "دونر" هایی وجود داشته باشند، و مهم نیست که این دونر های مالی یا فکری آن برودسکی "خانم خلیلزاد" و یا فلان و یا بهمان جاسوس امپریالیسم و یا فلان یا بهمان بورژوازی پلید یا نهاد کثیف بورژوازی باشد. این دلچکان دونمیه، بهانه های کودکانه یی می آورند، و مثلا استدلال میکنند که آن برودسکی "خانم خلیلزاد" که "خلیلزاد" نیست که نگارش کتابش در مورد "راوا" زشت باشد. از نگاه "فمینیست" های "راوایی" خانم خلیلزاد شخصیت مستقل خویش را دارا است. ما نیز تایید میکنیم که خانم خلیلزاد میتواند شخصیت مستقل خویش را داشته باشد. اما، داشتن شخصیت مستقل برای خانم خلیلزاد، نه چنان بوده است که وی در مسیری متفاوت از خود خلیلزاد راه پیماید، بل، خانم در بورژوا زده گی و سرسپرده گی به امپریالیسم دست کمی از شوهر خویش ندارد. آیا خانم خلیلزاد یک مارکسیست است که حساب وی را از لحاظ ایدئولوژیک، راوا از خلیلزاد جدا میداند. اینگونه تظاهرات از سوی راوا، هرگز "شرمک" راوا را از وابسته گی به کانال های امپریالیسم فرهنگی پنهان نموده نمی تواند. ما به تایید زبان تند و داغ "راوا" علیه جهادی-خادی های کثیفی که دشمنان خلق و زنان ستمدیده ی کشور اند می پردازیم، و گزارش های افشاگرانه ی شان از جنایات خادی-جهادی-طالبی ها را در حد خود شان، مفید میدانیم، اما از آنجایی که طی یک دهه از اشغالگری امپریالیسم یانکی-شرکا بر افغانستان، این راوا و "رهایی" بوده است که در برابر تجاوز عریان امپریالیستی کرنش و سکوت نشان داده است، و بر علاوه، در سنگر داغ دفاع از حامد کرزی وطن-فروش طی ادوار انتخاباتی ایستاده اند، و نیز این راوا بوده است که دست به تایید انتخابات شورا های ولایتی رژیم پوشالی زده است. بیایید از زبان و نگارش خود راوا بخوانیم که این پوشالی ها با چه "تفاخر" و "گردنفرازی" اعلام میدارند که "نخستین سازمان دموکراتیک" افغانستان

اند که از یکی از کشور های غربی (=بخوانید یکی از کشور های امپریالیست غرب) جایزه دریافت داشته است:

France Grants RAWA a Human Rights Prize

April 15,2000 – Islamabad

During a ceremony at the residence of Mr. Jean Berthault, incharge of Afghanistan affairs at French Embassy in Islamabad, and in presence of Mr Yannick Gerard French Ambassador in Pakistan and Mr Olivier Plançon First Secretary of the Embassy and some journalists and RAWA activists,

"The French Republic's Liberty, Equality, Fraternity Human Rights Prize" endowed by the Prime Minister of the French Government through National Advisory Commission on Human Rights was granted to RAWA for its activities for human rights in Afghanistan. It is almost the first time that a country in the West paid attention to a democratic organization in Afghanistan.

On behalf of RAWA, Mother Zemaray, a bereaved woman whose eight sons have been kidnapped and killed at the hands of Gulbuddin Hekmatyar received the prize. While taking the prize, with tears in her eyes, she said " expressing my heartfelt thanks to the French government and nation, I hope that France prosecute Gulbuddin and other Jehadic and the Taliban leaders as the murderers of our people". "Though RAWA is given the prize, but till the murderers of my sons and the butchers of my nation have not been brought to justice I will not be satisfied. All those who lost their lives by inhuman fundamentalists are my sons" she continued.

Awarding the prize, Mr. Jean Berthault said: "This is very important because the medal that is going to be given to you is coming from the Committee

for the Human Rights that is composed of very important people. RAWA got a special mention with medal in order to illustrate the importance of its action. The work of RAWA is extremely important because nowadays in Afghanistan we are in a situation where the women are deprived of any access to education, health and so on. In the last twenty-two years we have been witnessing a terrible war in Afghanistan and the result of this war has been that the field of education particularly has been entirely destroyed. Every body knows and acknowledges the importance of women in order to promote the future generation, and this is the main reason why RAWA has been given this award. Today is also an occasion for my government that I represent in Afghanistan, to illustrate the importance that we attach to your country, to your dear country, also to peace in Afghanistan for which we are really trying and doing our best. I promise you." He concluded "In the territories of the Taliban as well as that of other forces the situation is not good."

Source: <http://www.rawa.org/prize.htm>

اینکه "راوا" و "سازمان رهایی" به "چپ مدالگیر" مشهور شده اند، چیزی نیست که برجسب و یا بی بنیاد باشد! قسمی که در سطور فوق از خود راوا میخوانید، این سازمان مزدور و خودفروخته، برخویش میباید که از امپریالیسم فرانسه "مدال" دریافت داشته است. حتی برخویش می باید که در راستای "مدالگیری" از امپریالیست های غرب، گوی سبقت از دیگران ربوده است! اینت بی آزرمی که در کار این رویونیست های خائن به جنبش انقلابی فمینیستی کشور است! این خاینان، شرافت زن افغان و غرور انقلابی زنان انقلابی کشور را در پای خوکان امپریالیست ریخته و به این کار خویش مباحثات میکنند. نیروهای کمونیست باید با تمام نیرو در برابر این وجدان باخته گی و سرسپردگی "راوا" ایستاده و با افشا و طرد این "جمعیت" مزدور امپریالیسم جهانی، راه را برای گسترش موج فمینیسم پرولتری هموار سازند.

بنابر آن، ما این تسلیم شدن این نیروها به اشغالگران امپریالیست را نابخشودنی دانسته، و این تسلیم طلبی شان را در حد خیانت به جنبش انقلابی کشور دانسته، و به تقبیح شان می پردازیم. از دیدگاه ما، "راوا" و "رهايي" دو سازمان خودفروخته و مزدور امپریالیسم جهانی بوده، و فمینیسم "راوا" نحله یی از دموکراسی بورژازی بوده، و در شرایط کنونی در خدمت طبقه ی بورژازی بیروکرات کمپرادور که بر

اریکه ی قدرت است، قرار دارد. پس بی جا نبود که این بورژازی برای "راوا" جواز برگزاری مراسم تجلیل از "هشت مارچ" را در کابل اعطا می نمودند.

"راوا" و "رهایی" به مثابه ی مدالگیران "دموکراسی" پوشالی کمپرادور، نه تنها بویی از فمینیسم پرولتری نبرده اند، بلکه بر ضد آن ایستاده اند. تنها سیل ظفر نمون جنگ خلق و پیشروی موج فمینیسم پرولتری است که خزعبلات بورژوا-کمپرادوری "راوا-رهایی" را از عرصه به در خواهد برد و از میان خواهد برداشت.

ت
ن
ه
ا
ز
ن
ا
ن
آ
گ
ا
ه



از موقعیت سیاسی و طبقاتی خویش، زنانی که تاریخا به گردان رزمنده ی پرولتاریا تعلق دارند میتوانند شایسته ی هدایت دادن جنبش فمینیستی باشند. فمینیسم بورژوایی و ناقص الخلقه ی "فمینیسم فئودالی" که دام تزویر نماینده گان فکری جهادی-طالبی ها به منظور اغوا و فریباندن زنان است، نمی توانند گره از کار فروبسته ی افشار وسیع زنان محروم مملکت بگشایند. فمینیسم طبقات مرتجع، به تنها کاری که دست می یازند همانا "رام کردن" توسن سرکش مبارزات فمینیستی است. لهذا، باید با تمام قوا بر ضد این فمینیسم کاذب و به قهقراکشنده ایستاد، و زنان را از منجلاب ارتجاع به

دور داشت. در کشوری که بخش اعظم نفوس آن در روستا ها به سر میبرند، و اکثرا از نعمت سواد ابتدایی نیز محروم اند، در چنین کشوری، توهّمات مذهبی مانع از آن میشود که زن به مثابه ی یک انسان از حق تعلیم و تحصیل برخوردار باشد. اقلیتی که در شهر ها – آن هم به هزاران مشتقت- قادر به پیشبرد تعلیمات و تحصیلات خویش اند، آنان نیز اغلب در دام های شیطانی بورژوا-کمپرادوری افتاده و کلک های اقتصادی ارتجاع بخش معتابهی از آنان را در خدمت خویش اجیر میدارد. در چنین وضعیتی، واضح است که جنبش فمینیستی نمی تواند مسیر ترقی پیماید. تنها پرولتاریای رزمنده است که منادی فمینیسم پرولتری نیز بوده، و برای زنان ستمدیده ی کشور خویش ثابت میکند که تنها وی است که از فمینیسم پرولتری نمایندگی نموده و به گونه ی راستین و بنیادین در خدمت رهایی زن قرار دارد. همانگونه که در انقلاب دموکراتیک نوین، بورژوازی ملی و سایر طبقات مدعی هژمونی، توانایی رهبری انقلاب را ندارد و فقط طبقه ی کارگر است که این امر تاریخی را به سرانجام میرساند، به همین گونه، جنبش فمینیسمی را نیز هیچ طبقه یی به جز طبقه ی کارگر رهبری کرده نمی تواند. بورژوازی ملی، به سبب ضعف مفرط خویش، و سبب آنکه رهبری انقلاب را از دست داده است، توانایی رهبری این جنبش را ندارد، و بورژوازی بیروکرات کمپرادور و بقایای فئودالیسم دشمنان درجه یک این جنبش اند. لهذا، این پرولتاریای رزمنده است که باید سکاندار این جنبش سترگ گردد. خرده بورژوازی- از آنجایی که بخشی از بورژازی است- سر آن ندارد که مبارز پیگیر مبارزه ی رهایی زنان باشد، اما، در شرایط ویژه ی کنونی که وی پیوستن به پرولتاریای رزمنده را مسئله ی بنیادین و به نفع خویش ارزیابی میکند، این طبقه نیز عمدتاً گزیری از حمایت از فمینیسم پرولتری نخواهد یافت. با اینهمه، کارشکنی و ناپیگیری که برخاسته از نوسانگرایی این طبقه است، مانع از آن میشود که هرگز این طبقه سیادت جنبش فمینیستی کشور را کماهی نکند، و حد اعلی رادیکالیسم وی همان است که تحت رهبری پرولتاریای انقلابی قرار گرفته و از فمینیسم پرولتری حمایت کند. در حقیقت، به همان پیمانه که پرولتاریای انقلابی، خرده بورژازی شهر و ده و نیمه پرولتاریای دهات را به دور خویش جمع دارد و آنان را رهبری کند، به همان پیمانه، جنبش فمینیستی کشور نیز به پیش خواهد تاخت. از این رو است که سازمان کارگران افغانستان، در پیوند با سایر نیروهای مائوئیست افغانستان، خواهان آنست که با برافراشتن درفش فمینیسم پرولتری، جنبش فمینیستی کشور را با انقلاب دموکراتیک

نوین پیوند دهد. چنین پیوندی بالقوه و با در نظر داشت شرایط عینی وجود دارد، و وظیفه ما فعلیت بخشیدن و ایجاد شرایط ذهنی آماده برای این منظور است. هشتم مارچ، این روز کبیر را برای زنان ستمدیده ی کشور خویش مبارک میگوییم و از همه ی زنان مبارز کشور خویش خواهان آنیم که: فریب رنگ و نیرنگ استعمار و اشغالگران را نخوردند و هرگز در دام زینت المجالس و تحفه الحکومه شدن نیافتند، و پیوند خویش را از میلیون ها زنی که در شهر و روستا در حرمان و محرومیت به سر میبرند فرو نگسلند و بکوشند تا با پیگیری تام، نهال فمینیسم پرولتری را با کار و پیکار انقلابی خویش آبیاری کنند. آنگاه است که افق سرخ انقلاب دموکراتیک نوین را نه آرزویی دور دست، بل آینده یی محتوم خواهند یافت.

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

به پیشواز "هشت مارچ" 2013

دزد حاضر و بز حاضر!

سندی از : سازمان کارگران افغانستان

زمانی "رضا براهنی" که دم از تعهد و پیمان در پیشگاه توده ها میزد، در رابطه به نقد اشعار "فریدون توللی" نگاشته بود که اشعار آن شاعر، از لحاظ شعری چنان مرده است که ارزش بررسی را ندارد، و نقد وی، نقد خواننده یی است که بهتر آن است که صد سال آنگار چیز نخواند، و اما نمی باید به خوانش اشعار امثال توللی وقت هدر دهد. در مورد آنده از وجدان باخته گان عرصه ی سیاست، که کارشان از "نویسنده گی" به هرزه درایی و فحاشی کشیده است، چی باید گفت؟ آیا این قماش افراد که بوسه بر چکمه های خونین ارتجاع میزنند، ارزش آنرا دارند که نوشته هایشان را جدی بگیریم، و مورد نقد، بررسی و یا پاسخ دهی قرار دهیم. حقا که نه! چنین افرادی و افرازات ذهنی شان، شایای آن نیست که وقت به هدر دهیم. منظور ما از پرداختن به

میراث انهماک فکری آنها و مرام ما از به رگبار بستن خزعبلات آنها، همانا نقد و آگاهانیدن خواننده یی است که چه بسا در مواردی شکار دام تزویر و قربانی تهلکه ی "زنده باد انقلاب" شان شود. ما خویشان را در قبال جنبش انقلابی کشور مسئول میدانیم. همانگونه که سارتر از تعهد در ادبیات سخن گفت، و خاموش نشستن را جرم دانست، ما نیز خموشی در مقابل "از تهی سرشار" مرده های سیاسی و "توللی" های سیاسی را جرم اعلام کرده ایم. و الا، اگر پای دفاع از پاکیزه گی خط انقلابی در بین نمی بود، و اگر دغدغه ی آگاهانیدن توده ها و آنده از رسالتمندان نسل جوان که به نام "شعله ی جاوید" عشق می رزند در بین نمی بود، "پرگست باد" می گفتیم و هرگز سراغ بررسی و درهم کوبی سنگر های "فکری" پوشالیان را نمی گرفتیم. زیرا که همانگونه که گفتیم، چنان پوشالیان، از لحظ سیاسی، مرده هایی هستند، و که هیچ عاقلی با مرده ها به "بگو و بشنو" نمی پردازد. اما، این سخن نیز درست است که "مرده ی رویونیسم، خیانت و تسلیم طلبی رابزنید، تاخیانت پیشه گی، بیش از این سرفرازی نکنند". هم از این رو است که ما، تاجایی که در توان مان باشد، مرده ی رویونیسم و خیانت پیشه گی را چوب میزنیم!

ما پرورده گان دبستان (خدمت به خلق) صدر مائو هستیم، و اگر کوردلان خیانت پیشه ما را به رگبار "دشنام و فحاشی" بندند، ما هرگز تعامل به مثل نمی کنیم. نخست اینکه، اینکار نشان دهنده ی سطح پایین تربیت خانواده گی و پرورش فکری است. دو دیگر اینکه، ما از دامن منطق و جدل گرفته ایم، و آن معاندان تاریک ضمیر از گریبان فحاشی و لومپنی. بدیهی است که ما برای خود اجازه ی آنرا نمی دهیم که "گوهر قیمتی لفظ دری" را به فحاشی و الفاظ نادلپذیر بیالاییم. کوتاه سخن اینکه، ما هرگز به کسی فحش نمی دهیم، و یقین داریم که منطق علمی و واقع بینی، قوی ترین سلاحی است که میتوان در مبارزه ی سیاسی به کارگرفت. هرگز کسی جز مرتدان سیاسی، دنبال فحاشی نگشته اند و سر سجود در آستان بت "هرزه درایی" نسوده اند.

سایت دوسره استخباراتی "آزاد افغانستان-افغانستان آزاد" اینک "اوج" دیگری از فحاشی ها و بد مستی های "تیوریسن" ها و "چپ" های خود ساخته ی خویش را شاهد است! الحال، خواننده ی مسکینی که عنوان فاخر "آزاد افغانستان-افغانستان آزاد" را در سرلوح این سایت برای نخستین بار "زیارت" میکند، با خواندن "ادبیات" فحاشان این "فحاشستان آزاد"، در حیرت فرو میرود که چگونه اینهمه "دیپلوم" و "انجنیر" و "داکتر" و "مورخ" و "رهبر سیاسی" با اینهمه اکت و ادای "انقلابی" و پز

گرفتن در مقابل خلق الله، اینگونه بیگانه از منطق و زبان جدل، رهسپار ننگ آباد فحاشی شده اند، و هستری فحش دادن و هرزه درایی، گریبان شخصیت شان را تا دامن بیچاره گی چاک نموده است. چطور شده است که اینهمه "همه دان" و "شخصیت های برجسته" اینک که منطق و زبان مبارزه ی سیاسی را از دست داده اند، به یاوه سرایان سر کوی و برزن مبدل گردیده اند. همانگونه که ما در خصوص "سازمان انقلابی" گفته بودیم، بر این خاینان بیگانه از "عقلانیت" نیز "بخشایش" آورده ایم. اینکه ما این فحاشان را فحاش و بیگانه از عقلانیت خطاب میکنیم، نه از آنجاست که ما نیز اسیر لجنزار فحاشی شده باشیم. آیا جز آنست که عقل سلیم حکم میکند که فردی را که فحش میگوید، فحاش باید گفت و آنی را که در سخنان مواضع اش از عقل سلیم و منطق اسیری نیست، بیگانه از تعقل باید گفت؟

ما که تا بخش "سوم" فحش-نامه ی "فرمانبرداران ارتجاع و سرمایه در صدد بدنامی رهبران جنبش مقاومت ملی افغانستان" را حلاجی کرده بودیم، و جز فحش به مارکسیست-لنینیست-مائوئیست ها، چیزی در آن سلسله ی شب-گستر نیافته بودیم، اینک با خواندن بخش های "چهارم" و "پنجم" این فحش-نامه ی "فحشستان آزاد" به "نبوغ" این فحاشان آفرین میگوییم که تا کجا اسب بیگانه گی با منطق را جولان داده اند، و چگونه خود فاتحه ی شخیصت خویش را خوانده اند. به تعبیر فرزانه ی شیراز، بر این فحاشان، نمرده، به فتوای صاحبان عقل سلیم، "نماز کنید!"

آری! اینان، با اینگونه لجام گسیخته گی، جنازه ی سیاسی خویش، را خود خوانده اند، و ما را نیازی نیست که زحمت خواندن نماز جنازه ی این "زنده مرده گان" را متقبل شویم. اگر هنوز این فحاشان به روی مبارک خویش نمی آورند که بیگانه از منطق، و فحاشی چند بر همان نهج فتنه و غوغای کوی و برزن اند، پس به مصداق سخن محکم پیشینگان، اینک "دزد حاضر و بز حاضر"، دست کم به مطالعه ی بخش های چهارم و پنجم فحش نامه ی (میرویس ودان محمودی) وقت گرانبهای خویش را ضایع کنید، تا باز بنگرید که آری! اینک "دزد حاضر و بز حاضر".

ما در نبشته ی خویش تحت عنوان (اپورتونیزم در لاک دفاع از "رهبران جنبش مقاومت ملی افغانستان") برسخته بودیم که میرویس اپورتونیست، "برادر ایدئولوژیک" و از همان قماش "موسوی" فحاش است. اینک، این سنجش ما، با مطالعه ی بخش های چهارم و پنجم میرویس "جان" که هنوز شاگرد "ادبستان" موسوی، و "توباوه" ی وبسایت "فحاشستان آزاد" است، با مشاهده ی اینهمه هستری

ضد کمونیستی و فحاشی این نو-چه اپورتونیست، یقیناً که مورد تایید "بی غرض" ترین خواننده ی احتمالی، خواننده یی که "ریگی در کفش نداشته باشد" و از "آزادستان فحاشی" آزاد باشد، قرار خواهد گرفت. باری، نظر به نبشته های ما و رفقای "مائوئیست های افغانستان" و آن "فحاشستان آزاد" بیافکنید. خواهید دید که ما چقدر صبورانه اینهمه فحاشی را به امید آنکه این فحاشی را درهم کوفته باشیم، با گرز کوبنده ی نقد، نقدی که مخاطب خویش، خواننده گانی را میداند که مبدا اسیر ورطه ی خزعبلات این فحاشان شوند، بر فرق آنهمه فحاشی، کوفته ایم، و تا زمانی که این فحاشستان، تبارز سیاسی داشته باشد، خواهیم کوفت.

حال "میرویس" فحاش، ثابت می نماید که سخن "سازمان کارگران افغانستان" در خصوص وی، نه از سر کینه توزی، که ناشی از بررسی دقیق و کامل "ابعاد" فکری این "شخصیت" است، شخصیتی که دم از آن میزند که انگار بوسیله ی مائوئیست ها "ترور شخصیت" میشود! ما گفته بودیم که این اپورتونیست، برادر ایدئولوژیک "موسوی" فحاش است. اینک، با فحش ها و افشاگری های این فحاش در بخش "پنجم" سلسله ی فحش-نامه ی خویش، که در آن یکی از مبارزان صدیق مربوط به تشکل انقلابی "مائوئیست های افغانستان" را برای دستگاه های استخباراتی جهنمی سرمایه و ارتجاع به معرفی و افشاگری میگیرد، توجه کنید! توجه کنید که این فحاش، همان افشاگری های "موسوی" را پیگیرانه از پیش میبرد، و همانگونه که ما در نبشته ی قبلی خود پیشبینی کرده بودیم، کارگزار کوانتل پرو است. آیا افشای هویت انقلابیون مائوئیست، چیزی جز کارگزاری برای کوانتل پرو و دستگاه های استخباراتی جهنمی میباشد؟ حال بیایید و بخوانید که این عامل کوانتل پرو، این اپورتونیست خاین به انقلاب، می آید و دیگران را "فرمانبرداران ارتجاع و سرمایه" میخواند. جالب آنست که کاملاً ساده لوحانه مدعی است که از آنجایی که در وبسایت "شورش" وی را به نام میروس خان خطاب نموده اند، حال وی با تعامل به مثل، نام اصلی رفیق انقلابی مربوط به تشکیلات مائوئیست های افغانستان را وی ناگزیر افشا میکند! زهی بازی کودکانه که این اجنت سیا، در می آورد! این عمل وی، ساده لوحی نیست. وی اکت و ادای "خل گری" و حماقت در می آورد، حال آنکه از فرط استیصال، و در نداشتن یک دلیل و بهانه از برای پنهان نمودن افشاگری و جاسوسی خویش، چنین سر هم میکند. در پاسخ باید گفت: ای اپورتونیست، تو خود خویشتن را به این اسم و تخلص، به معرفی گرفته ای. آیا اسم بردن از اسم و تخلصی که خود "افشا" نموده ای، افشاگری است؟ که آنرا بهانه قرار میدهی و میگویی که به این دلیل، من نام و هویت

فلان مائوئیست را افشا مینمایم! زهی وجدان باخته گی و حسیض جاسوسی که در کار این اپورتونیستان کارگزار کوانتل پرو است! زهی جاسوس منشی که در این افشاگری های "بینظیر" افشاگری هایی که چیزی جز خودکشی سیاسی برای این فحاشان نیست، نهفته است! باز باید گفت: دزد حاضر و بز حاضر!

میرویس جاسوس، این کارگزار کوانتل پرو در سریال "سیاه" خویش که از برای اربابان سیا و آی.اس.آی خویش نگاشته است، مدعی است که سازمان کارگران افغانستان، همان "شورش" است و "شورش" و "مائوئیست های افغانستان" و "سازمان کارگران افغانستان" همه یکی و به نامهای گوناگون بر آمد می نمایند. جالب آن است که این ادعای وی، هم دروغی است، به بزرگی هیمالیا، نیز سخنی است، که اتفاقاً از زبان وی خیلی ها "راست" از آب به در آمده است:

نظری به وبلاگ: www.proletar.blogfa.com

مستدل میدارد که اسناد سازمان کارگران افغانستان، دست کم از طریق اینترنت، از سال 1385 خورشیدی بدین سو در اختیار خواننده گان، و منسوبین جنبش چپ انقلابی کشور قرار داشته است. نیز نبشته های ما پیوسته مطمح نظر و مورد نقد و بررسی سازمانها و احزاب کمونیستی کشور و نیز در سطح بین المللی طی اینهمه سالیان بوده است. به وبسایتهای "شعله جاوید"، "شورش"، "سه عقرب" و در سطح بین المللی، به دهها وبسایت کمونیستی و از جمله به وبسایت های "حزب پرولتاریایی بنگال شرقی" (گروه اتحاد مائوئیستی)، حزب کمونیست مائوئیست فرانسه، حزب کمونیست اکوادور (کمیتة ی بازسازی)، (کینه ی طبقاتی) مائوئیست های اسپانیا، حزب کمونیست مائوئیست (ایتالیا) و... نظری بیافگنید. حضور مستمر ما در سطح ملی و بین المللی، ناشی از آن است که ما مبارزه را با دل و جان، گزیده ایم و اما، اینکه اپورتونیست ها و جواسیسی نظیر "میرویس" فحاش، خود را به "ندانم" و "بی خبری" می اندازند ناشی از آنست که با "گل آلود ساختن" آب، ماهی بگیرند. آنان میخواهند به این بهانه تب هیستری ضد مائوئیستی خویش را بنشانند. آنان یارای آنرا ندارند که تحمل کنند که رفقای "مائوئیست های افغانستان" در مبارزه ی خویش بر ضد جواسیس و کارگزاران کوانتل پرو تنها نیستند. این جواسیس، یا اینکه اینقدر بی خبر از دنیا و مافیها اند که از موجودیت و فعالیت یک سازمان چپی کشور، سازمانی که حضور فعال در عرصه ی مبارزاتی داشته است، نا آگاه اند. این امر، پذیرفتنی نیست و باور کردنی نیز نمی باشد. اگر چنین باشد، این جواسیس، الحق که جواسیس

ناشی و هنوز بسی بی خبر از موجودیت سایر نیرو های مائوئیست در کشور اند. حال باید این جواسیس، خبر دار شوند و سراغ ما را نیز بگیرند! وجه دوم اینست که این خاینان، بی خبر از فعالیت ما نیستند اما میخواهند خود را به "ندانم" و "بی خبری" انداخته، و به این بهانه، حضور سازمان کارگران افغانستان در عرصه ی سیاسی را کمرنگ جلوه دهند. به حیث یک پاسخ کوتاه باید برایشان گفت: یکی از امضاء کننده گان قطع نامه ی "اول می 2012" میلادی توسط احزاب و سازمانهای مائوئیستی جهان، سازمان ما بوده است. سازمان ما با حزب کمونیست مائوئیست افغانستان و سایر احزاب و سازمانهای برادر، قطع نامه ی مذکور را به امضاء رسانیده و خواهان ایجاد یک تشکیلات بین المللی مائوئیستی شده است تا باشد که اپورتونیزم و خیانت پیشه گی در سطح ملی و بین المللی دیگر سر بلند نکند. نیز "اعلامیه ی 26 دسامبر 2012" میلادی را سازمان ما با احزاب و سازمانهای مائوئیستی جهان، از جمله با حزب کمونیست پیرو (بخش "مانترو روجو)، حزب کمونیست بنگلادیش، تشکل اتحاد کارگران کمونیست کولمبیا و ... به امضاء رسانیده ایم. نیز "نامه ی سرگشاده" عنوانی جنبش کمونیستی بین المللی که امضاء کننده گان آن:

-سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

-حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست-مائوئیست فرانسه

-حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست-مائوئیست بنگلادیش

بود، از جمله ی تبارزات مهم مبارزاتی ما در سطح بین المللی است. اسناد این اعلامیه ها و قطع نامه ها، هم در وبسایت رسمی

ما www.mlmpprincipallymaoism.wordpress.com

وهم در وبسایتهای تشکلات و احزاب کمونیستی برادر، و به نقل از آنها، در دهها وبسایت دیگر در سطح بین المللی موجود است. شاید سازمان ما، از محدود سازمانهای کمونیستی کشور باشد که در شرایط کنونی، بخش تقریباً غالب فعالیت آن متمرکز در داخل کشور است. بالینهمه، برای ماهرگز مسئله از این قرار نیست که مدعی شویم که آنانی که در خارجه به سر میبرند عاطل و باطل نشسته اند یا اینکه موثریت یا فعالیت ندارند. بسا از عناصر شریف انقلابی و بخشهای معین از تشکلات مائوئیستی کشور، با آنکه بخشی از کادر آنها در خارج متمرکز بوده است، به جدیت و با عشق آتشین به توده ها و انقلاب افغانستان، مبارزه می نمایند. انقلابی، در هر گوشه ی دنیا که باشد،

رسالت مبارزاتی خویش را ادامه می نماید. با اینکه ما ترجیح می‌دهیم که در داخل، و دوشادوش توده‌ها، و سرانجام به مثابه‌ی پیش‌آهنگ توده‌ها، حزب کمونیست انقلابی کشور، راهگشا و راهبر مبارزات انقلابی خلق‌های کشور باشد. اینکه می‌رویس جاسوس اعلام داشته است که گویا سازمان کارگران افغانستان در اروپا یا هالند متمرکز است یا اینکه این نام، چیزی جز برآیند دیگری از "مائونیست‌های افغانستان" باشد، همانگونه که اشاره کردیم، دروغی است به بزرگی هیمالیا. با اینهمه، همانگونه که قبلاً اشاره کردیم، اتفاقاً می‌رویس فحاش، یک "راست" هم گفته است، و آن اینکه: اگر ما از لحاظ تشکیلاتی از "مائونیست‌های افغانستان" جدا هستیم، اما به پیمانه‌ی وسیع، ما در همبسته‌گی و یکپارچه‌گی با "مائونیست‌های افغانستان" و سایر نیروهای مائونیست و پرولتری کشور قرار داریم. میدانیم که اعلام این یکپارچه‌گی و همبسته‌گی، خنجری است که در قلب اپورتونیست‌های ساما-ادامه دهنده گان و "رهایی"- "انقلابی" ها و چک-چکی‌های شان فرو میرود و نیک آگاهی که از شنیدن این خبر، عوامل کوانتل پروپی را تب مرگ میگیرد. بگذار که چنین باشد، و بگذار که مائونیست‌های افغانستان، در هر تشکلی که باشند، اعلام یکپارچه‌گی خویش را به گوش همه گان برسانند. تا باشد که کارگزاران (ارتجاع و سرمایه) بدانند که افشاگری‌ها و فحاشی‌های شان جایی را نمی‌گیرد و از این وجدان باخته‌گی‌ها طرفی نخواهند بست. حال اگر نوبت ما رسیده باشد و می‌خواهید سراغ سازمان کارگران افغانستان را بگیرید، بفرمایید!!! کلیتی به بزرگی توده‌های ستمدیده‌ی افغانستان (و خاطر تان راحت باشد، در داخل کشور، و سرگردان نشوید، ما خود افشاگری می‌کنیم، سراغ ما را در برون مرزی نگیرید!)، پاره‌های تن سازمان کارگران افغانستان است. هر خنجری که به سینه‌ی خلق‌ها ستمدیده فرو میرود به سینه‌ی ما میرود، و همانگونه که ما هزاران زخمی دیگر را برتافته ایم، انگار دو سه خنجر افزونتر از بی سرو پایی چند را نیز ناخورده می‌گیریم. ناخورده می‌گیریم زیرا که اراده‌ی انقلابی خلق‌ها قوی‌تر از آن است که با دشنه‌های نامردی و وطن‌فروشی جاسوسی چند، بتوان آنرا از پای درآورد. خلق‌های انقلابی ما، سرانجام، در پراتیک انقلابی شگوفان، اپورتونیسم و عوامل کوانتل پرو را به جهنم خواهند فرستاد. آنگاه است که سازمان کارگران افغانستان، مرگ ایدئولوژیک امثال "میرویس" و "موسوی" را با توده‌های انقلابی یکجا، جشن خواهد گرفت.

سازمان کارگران افغانستان – سیزدهم حمل 1392 خورشیدی

تذکر ناشر:

این مقاله بخش نخستین از سه بخش دیگر میباشد که دو بخش آن یکروز درمیان از طریق این وب سایت به نشر سپرده خواهد شد. این نوشته درمجموع بازتاب کننده موضع گیری رفقای "سازمان کارگران افغانستان" درمورد رهبران جنبش دموکراتیک نوین افغانستان است. "مانویست های افغانستان" نه درتهیه این نوشته نقش داشته اند و نه میداند که رفقای سازمان کارگران افغانستان به کدام ملیت افغانستان تعلق دارند و نه آنرا مهم میدانند. تذکراین سطور به آندلیل لازم بود که لمین هانبایداین نوشته رادست آویز قرار داده برماحمله کنند.

گر نبیند به روز شب پره چشم
چشمه ی آفتاب را چه گناه ؟
راست خواهی هزار چشم چنان
کور بهتر ، که آفتاب سیاه
” سعدی ”

سپاس از مرتدانی که کوری خویش را آفتابی کرده اند!

بخش نخست

گاه مرتدان و اپورتونیستها، آموزگاران خوبی اند. آنان با پراتیک رسوا و موضعگیری های اپورتونیستی و رویزیونیسم عریان خویش، خویشان را افشاء میکنند و پراتیک و مواضع آنچنانی خویش را خود در انظار ؛ به مثابه ی شگرد های مرتدانه و رویزیونیستی به معرفی میگیرند. باید از ایشان آموخت. باید افشاگری های آنان را – یا بهتر است گفت: خود-افشایی شانرا- برجسته نمود، و آنرا در معرض مذاقه و مطالعه ی همگان قرار داد. چنین است حال و هوای مرتدان و اپورتونیستان “وطنی” در مقطع کنونی. این مرتدان و ته مانده گان اکونومیسم دیروزین، چنان در منجلاب رویزیونیسم و ارتداد غریق اند که تاریخ جنبش چپ کشور را نیز به بازی گرفته اند. چک چکی هایشان، حتی دست این رویزیونیست ها را از پشت بسته اند. اگر این

رویزیونیست ها مزورانه از سه صدر تناور جنبش انقلابی کشور (اکرم یاری، مجید کلکانی، داکتر فیض) صحبت میکنند، و با هم-سطح قرار دادن شهید اکرم یاری، خط گذار مائوئیسم در افغانستان، داکتر فیض احمد- این پیشگام اکونومیسم و خط گذار رویزیونیسم سه جهانی در افغانستان- را با صدر اکرم یاری در یک سطح قرار میدهند. نزد مائوئیست ها، داکتر فیض یک مارکسیست محسوب نمی شود، چه رسد به آنکه وی را هم-تای پیشتاز جنبش مائوئیستی کشور محسوب دارند! هم از این رو است که این رویزیونیست ها و چک چکی هایشان، تالیان دشنامه نامه های داکتر فیض احمد عنوانی صدر اکرم یاری بوده، و همانند وی جنبش دموکراتیک نوین کشور و جریان شعله ی جاوید را به شلاق اتهام و رگبار دشنام و فحاشی بسته اند. شهید مجید کلکانی از بزرگان جنبش انقلابی کشور است، اما این تنها اپورتونیستها اند که مزورانه وی را در مقایسه با صدر اکرم یاری قرار میدهند. سازمان ما ویژه ی شهادت شهید مجید شماره یی از نشریه ی خویش یعنی جنگ خلق را به نشر رسانیده است. نیز ما شعار اصولی (خط صدر اکرم یاری و شهادت انقلابی شهید مجید کلکانی) را به مثابه ی الگوی انقلابیون کشور پیشنهاد کرده ایم که در نشریه و سایر اسناد ما مثبت است. سوابق مبارزان انقلابی کشور و نسبت و انتساب شان به جنبش شعله ی جاوید مشخص است و نیازی به باز نمودن کلاس درس نیست، و نیز برای اپورتونیستان و مرتدان نباید کلاس اکابر باز نمود، زیرا که همانگونه که سعدی فرموده است:

زمین شوره سنبل بر نمی آرد!

آری! ابر اگر آب زنده گی بارد، زمین شوره ی رویزیونیسم و ارتداد سنبل بر نمی آرد. موضع سنتریستی سمندر در تاریخ جنبش شعله ی جاوید بر همگان معلوم است و این رویزیونیست، از همان آوان پیریزی سازمان جوانان مترقی، با اتخاذ مواضع سنتریستی، منکر مارکسیسم-لنینیسم، اندیشه ی مائوتسه دون بوده، و سرانجام با (املا)ی خویش، به گونه ی سیستماتیک، دشمنی خویش با مائوئیسم را فورموله نمود. وی هرزه پویی دگمارویزیونیست بود، و تا اکنون بر همین نهج، دنیده است. مدافعان پر و پاقرص (محمودیها) هرگز به گونه ی علمی و انتقادی و از زاویه ی دید مارکسیستی آن محفل را به بررسی نگرفته، و تنها کاری که کرده اند همانا چرخیدن پیرامون محور خانواده بازی و میراثی جلوه دادن مواضع سیاسی سمندر و امثال وی است. آنانیکه ناسیونالیسم و تبارگرایی را به نام مارکسیسم جا زده اند، در هیچ جای جهان نتوانسته اند که خاک

به چشم پرولتاریای آگاه و رزمنده بپاشند. به کوریای شمالی بنگرید. آیا در هیچ کجای گیتی، پرولتاریای آگاه و کمونیست ها، برای رویونیست های حاکم در کوریای شمالی وقعی قایل بوده اند؟ و آیا خانواده (کیم) مشروعیت خویش را از مارکسیسم گرفته است؟ و آیا حاکمیت موروثی خانواده ی (کیم) تبارز ایدئولوژیک سوسیال-شوونیسم بورژوایی نیست؟ دلککانی که اینک در کشور ما مدعی فرهمندی و کاریزما سازی برای افراد بوده، و فکر میکنند که در پناه ی ساختن چنان سامه های کذایی میتوانند مدعی میراث مارکسیستی (محمودی) ها و ... از طریق تبارگرایی و خانواده بازی شوند، کور خوانده اند. چنان ادعاهایی، جز در میان عقب مانده ترین لایه های خرده بورژوازی، در هیچ کجای کشور خواستار، پذیرفتار و خریدار نخواهد داشت!

بر سازمان کارگران افغانستان تاخته اند که انگار این تشکل از جهت هزاره گرایی یا هزاره بازی صدر اکرم یاری را به مثابه ی صدر و خط وی را به مثابه ی خط انقلاب برگرفته است!!! این تازشگران مصاب تاخر عقلی، که هرگز با تاریخ جنبش چپ کشور آشنایی و میانه نداشته اند، اینک با کمال وقاحت می کوشند که حتی سازمانهای موجود را نیز به تازیانه ی دروغ بندند. نخست اینکه: از نگاه ی سازمان کارگران افغانستان (همچنان از نگاه ی هر سازمان و تشکل مائونیست)، هیچ سازمانی و حزبی که از دم مائونیسم زند، نمی تواند در پناه ی تبارگرایی و ملیت بازی رشد نماید و یا حتی ادعای کمونیست بودن کند. هم از این رو است که برای ما مسئله ی ملیتی و ملیت بازی بی معنا بوده و هیچ چیزی برای ما موهن تر و وهن افزا تر از آن نیست که در سایه ی ته مانده های کثیف فنودالیت و افرازات فاشیستی بورژوایی نظیر قوم و ملیت پرستی قرار گیریم. دو دیگر اینکه متاسفانه در کادر رهبری سازمان ما (بر حسب تصادف) هنوز یک رفیق از ملیت برادر هزاره وجود ندارد. از آنجایی که معیار گزینش و رشد کدر ها در سازمان کارگران افغانستان بر مبنای ، پراتیک، لیاقت و صداقت انقلابی است ما هرگز بر مبنای قومیت و ملیت دست به گزینش و یا ترفیع انقلابی کدر ها نزده ایم. این نقص ما است که نتوانسته ایم کدر های شایسته از برادران هزاره ی خویش داشته باشیم و الا واضح است که هزاره ها همانند سایر ملیت های کشور و همانند توده های سراسر جهان دارای بهترین مبارزان و خوبترین استعداد ها اند. ما خود صدر اکرم یاری را مثال نمیزنیم زیرا که چنین مثال زدنی بوی انتساب وی به یک ملیت را میدهد. صدر یاری نه تنها مربوط به یک ملیت نیست بلکه توده های

سراسر افغانستان افتخار داشتن رهبری چون وی را دارا اند. با آنکه صدر اکرم یاری از لحاظ ملیتی هزاره است، اما مهمتر و بالاتر از همه چیز، وی یک مارکسیست بود، و وی به همه انسانها از هر تبار و نژادی که باشند- به همه ی ستمدیده گان گیتی- تعلق دارد و از نوادر مائونیست های کره ی ارض است که مارکسیست-لنینیست-مائونیست های سراسر جهان وی را میشناسند و به وی احترام خاص دارند. چندی قبل، دلقی اپورتونیست، از مغازی موییده بود که شهید یاری را جز معدودی (هزاره پرست)، در سایر کشور ها و در سطح بین الملل کسی نمی شناسد! زهی دروغ و بیشمرمی که در کار این اپورتونیست ها است! با آنکه در صفوف ما از ملیت های متعدد کشور عضویت دارند اما متأسفانه کمیته ی مرکزی ما تنها کدر های پشتون، تاجیک و ازبیک داشته و ما هنوز موفق نشده ایم که از میان خلق های زحمتکش هزاره در سطح رهبری سازمان کدر داشته باشیم. (چند سال قبل یکی و یگانه عضو کمیته مرکزی ما که از لحاظ قومیت از ملیت هزاره بود، نسبت بی مبالاتی اپورتونیستی و سرانجام دست کشیدن از مبارزه و گرایستن به تجملات بورژوایی در ینگه دنیا، از صفوف ما اخراج گردیده بود با آنهم ما هرگز مثل عوامل کوانتل پرو به تشهیر هویت وی دست نزدیم. ما حتی با رانده گان برخورد شخصی و خصوصی بازی نمی کنیم. این عوامل سیا و کوانتل پرو اند که افتخار خویش میدانند که نام و آدرس کمونیست ها را افشا نموده و از امپریالیسم استخوان کماهی کنند). چنانکه گفتیم این نقص کار ما است که اینک کادر هزاره در رهبری نداریم. اما افتخار ما آنست که از میان برادران ملیت هزاره شماری عضو داریم. آن اعضا نیز هرگز بنام هزاره بودن صدر اکرم یاری به سازمان نپیوسته اند، بلکه این مشی انقلابی و مائونیستی ما است که ایشان را به عضویت سازمان کارگران افغانستان جلب نموده است. از طرفی دیگر، اگر مارکسیستی و دیالکتیکی بیاندیشیم، این نقص یعنی نداشتن کادر رهبری از برادران هزاره، نشاندهنده ی بخشی دیگر از کار ما نیز است و آن اینکه: ما هرگز از پی سنجش و بررسی عامدانه و ملوث با ملیت گرایی نبوده ایم تا به گونه ی نمایشی دست به سربازگیری از میان ملیت ها زده و آنانرا نماد ملیت ها در سطح رهبری سازمان قرار دهیم. حتی تا زمانی که ادعای پوچ هزاره گی بودن سازمان کارگران افغانستان از سوی اپورتونیست ها بلند نشده بود ما هرگز توجهی به بررسی ملیت های رفقای رهبری نکرده بودیم. حالا نیز که صرف از برای هویدا ساختن واقعیت ها و رد دروغ های اپورتونیست ها چنین برخوردی را کرده ایم، خیلی ها احساس شرمساری میکنیم.

زیرا که کدر ها و صفوف سازمان کارگران افغانستان هرگز خویشتن را منتسب و یا نمایندگی ملیتی خاص نمی دانند بلکه خود را مربوط و متعلق به تمامی خلق های ستمدیده و انقلابی دانسته و تظاهر و نمایندگی نمودن از (تاجیک بودن)، (پشتون بودن)، (هزاره بودن) و... انتساب به ملیت ها را کثیف ترین خیانت به خلق هایی میدانند، خلق هایی که در آتش سیاست (تفرقه بیانداز و حکومت کن) استثمارگران امپریالیست پیوسته سوخته اند. حالا اپورتونیست ها و مرتدان باید از فرط (تعجب) و احساس حماقت خویش از لحاظ سیاسی مرگ خویش را بپذیرند زیرا که سازمان کارگران افغانستان متأسفانه قادر نبوده که در رهبری خویش کادری از انقلابیون هزاره را با خود داشته باشد، اما با آنهم دنبال یک (هزاره) روان است. اینکه میگویم دنبال یک (هزاره) روان است، به منظور نقد دیدگاه ی تبارگرای و ملیت پرستانه ی مرتدان است، و الا ما هرگز این توهین را به صدر اکرم یاری نمی کنیم که وی را محدود و منتسب به یک ملیت کنیم. انقلابیون هزاره و خلق های انقلابی هزاره افتخار تاریخ افغانستان اند. اما، صدر اکرم یاری یک مارکسیست بود و یک مارکسیست همانگونه که بزرگان مارکسیسم اعلام داشته اند، در عین حال که در دفاع از وطن خویش به ضد اشغالگران و امپریالیست ها از جان میگذرد، وطن ندارد و شرف خود را در دفاع از رسالت تاریخی پرولتاریای انقلابی دانسته و افتخاری بالاتر از آن نمی شناسد که در دفاع از انقلاب و کمونیسم جان سپارد.

چرا صدر اکرم یاری؟

چرا ما اکرم یاری را صدر و رهبر فرزانه ی انقلاب افغانستان دانسته ایم؟ زیرا که همه (مائوتسه دون اندیشه) های کشور چه در گذشته و چه اکنون (اکنون که مارکسیست-لنینیست-مائونیست خوانده میشوند) همه پی به اهمیت بنیادین صدر اکرم یاری برای انقلاب دموکراتیک نوین کشور برده بودند. صدر اکرم یاری برای مائونیست ها اهمیت تعیین کننده دارد زیرا که خط انقلابی وی است که خط انقلاب است. گسستی در کار نبوده است و از زمان پیریزی سازمان جوانان مترقی تا امروز آن خط است که معرف و مظهر مارکسیسم انقلابی در افغانستان بوده است. ما دست به اختراع و کشف نزده ایم. کیست که منکر شود که این صدر اکرم یاری بود که بانی خط مائونیستی و نمایندگی (اندیشه ی مائوتسه دون) در سازمان جوانان مترقی بوده است. گسست از خط صدر اکرم یاری چیزی جز گسست از (اندیشه ی مائو) نبود. گسست

کننده گان، سرانجام در منجلا ب اکونومیسم، دگمارویزیونیسم (انورخوجه یی) و رویزیونیسم روسی جان دادند. با (طرد اپوتونیسم...) خویش، خویشتن را طرد کردند و بر صفای جنبش انقلابی پرولتری کشور افزودند! آری! جنبش انقلابی پرولتری کشور، بر مبنای اصولیت انقلابی پرولتری، ته مانده های اکونومیسم، دگمارویزیونیسم، گواریسیم ء (پس منظری ها) و سرانجام رویزیونیسم عریان امثال (رهایی) و (راوا) را از دامان پاک جنبش دموکراتیک نوین و جریان انقلابی شعله ی جاوید سترده و بر صفای جنبش افزود، و اینهمه از (برکت) درسی بود که ما از اپورتونیست ها و مرتدان گرفتیم!

سازمان کارگران افغانستان از بدو تاسیس خویش مبارزه ی بی امانی را به ضد بقایا و ته مانده های خطوط انحرافی گذشته از پیش برده است. سلسله نبشته های رفیق (سنباد) که در وبسایت ما هنوز موجود است مبین موضع گیری ما در برابر منحرفانی است که جریان شعله ی جاوید را به نفاق کشانیدند. رفیق ما آقای (سنباد) که خود از کادر های قدیمی جنبش است به درستی در نوشته های خویش تحت عنوان (جریان سیاسی نفاق زده) چهره ی کریه رویزیونیسم و اکونومیستی را که در برابر جنبش انقلابی قرار گرفت، به تحلیل میگیرند. این نبشته که مربوط به سالها قبل است مورد استناد مارکسیست-لنینیست-مائونیست های کشور ما بوده است. چنانکه آقای (پولاد) نیز به این نبشته استناد ورزیده اند. ما آن مبارزه ی بی امان را اینکه نیز با همان قوت و صلابت از پیش می بریم. هنوز مرده ریگ و ته مانده های (انتقادیون) و (پس منظری) های تالی عثمان لندی، میخواهند با محفل بازی ها و سنگ اندازی ها، در برابر جنبش مائونیستی کشور قامت فرازی کنند. منحرفان دیروزی توانستند سازمان جوانان مترقی را بسوی انحلال کشانند. اما مائونیست های امروز، با درس گرفتن از (گذشت روزگار) و تحلیل و بررسی دقیق، توانایی آنرا دارند که از نفوذ عوامل کوانتل پرویی در جنبش جلوگیری کنند و با مهابت و صلابتی تام در برابر اپورتونیست ها و مرتدان- این ته مانده ها و فسیل های گذشته- قرار گیرند.

بخشی از این اپورتونیست ها به قدری از لحاظ تیوریک فقیر و بی مایه اند که حتی اهمیت نقد کردن را هم ندارند. اینها می پندارند که به کار گیری واژه ی صدر به یک رهبر مائونیست که واجد شرایط صدر بودن باشد، امری (من در آوردی) و معادل به هم-پایه دانستن آن رهبر با صدر مائو است. آشکارا که چنین نیست. **این تنها ما نیستیم**

که به خط گذار مائوئیسم در کشور خویش لفظ صدر را به کار گرفته ایم. در پیرو، حزب کمونیست آن کشور، رهبر حزب و انقلاب کشور خویش را (صدر گونزالو) میخوانند. در بنگلادیش، رفیق سراج سکدر شهید، صدر حزب پرولتاریایی بنگال شرقی و رهبر انقلاب آن کشور را صدر سراج سکدر میگفتند و هنوز به وی این لفظ را اطلاق میکنند. در هندوستان، به رفیق چارو مزومدار خط گذار مائوئیسم و جنبش انقلابی ناگزالباری، صدر چارومزومدار میگویند. در همه ی احزاب مائوئیستی، آنی را که خط گذار مائوئیسم و رهبری کننده ی امر انقلاب بوده باشد و اندیشه ی راهنمایش عبارت از تطبیق حقیق عام مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم در شرایط خاص کشور اش باشد، صدر حزب و انقلاب میگویند. در افغانستان، این رفیق اکرم یاری شهید بود که با صلابت پولاد و علو البرز، در برابر نماینده گان (وطنی) رویزیونیسم خروشچفی راست و استوار ایستاد و با خط گذاری مائوئیسم در افغانستان، جنبش دموکراتیک نوین کشور را صاحب رهبری کبیر امر انقلاب نمود. اپورتونیست ها و مرتدانی که در برابر این اطلاق می ایستند مربوط به دسته ها و کتگوری های زیر اند:

کسانی که از سطح تیوریک نازل برخوردار اند

رویزیونیست ها

شوونیست هایی که مصاب بیماری پشتونیسم بوده، و ننگ میدانند که امر رهبری انقلاب یا (قرعه ی فال) بنام اکرم یاری شهید زده شده باشد. زیرا که (حافظه ی تاریخی) این شوونیست ها، هزاره ها را در پرویزن برده و کنیز به بررسی میگیرد و (یک هزاره) به مثابه ی رهبر و صدر انقلاب افغانستان برایشان برتافتنی نیست. اینان که بویی از مارکسیسم نبرده اند و در منجلاب ملیت پرستی غرقه اند، دست کم از منطق عامیانه ی زیر نیز محروم اند که:

چه تعجبی به بار می آید اگر از میان ستمدیده ترین ملیت افغانستان، انقلابی ترین رهبر ظهور نموده باشد.

صدر گونزالو در مورد رهبری کبیر انقلاب و اندیشه ی راهنمای انقلاب میگفت که حسب تصادف و ضرورت، اندیشه ی راهنما در وجود یک فرد <جسمانیت> می یابد، اما این تجسد ایدئولوژی راهنما بنام یک فرد، هرگز به معنی (کیش شخصیت) نیست و این تجسد هیچگاه به معنی آن نیست که ما به فرد گرایی نمیده باشیم. این اندیشه ی

راهنما که حسب تصادف و ضرورت تاریخی به نام یک فرد مسجل میشود، انعکاس تفکر پایه و اصولی طبقه در هر کشور بوده و سنتزی است که از امر انقلاب با در نظر داشت تز (تحلیل مشخص از اوضاع مشخص) به عمل می آید. اینکه ما تلویحی به مصرعی از (حافظ شیراز) داشتیم از آن جهت است که این تصادف است و نه عمد که فردی را در بستر پراتیک مبارزاتی مشخص و سوار بر بالهای امواج انقلابی در بستر خروشان ضرورت تاریخی، به چنان پایگاه رفیع میرساند که اندیشه اش، دیگر امری و سنتزی شخصی و فردی نبوده، بلکه سنتزی است از امر انقلاب و مسیری است به سوی سوسیالیسم و رهسپار شدن تا کمونیسم. چه اپورتونیستها بپذیرند یا اینکه تب دق شان گیرد، این صدر اکرم یاری است که پیوسته مطمح نظر و مورد پذیرش کمونیست های کشور بوده است. کاری که سازمان کارگران کرده است این است که با دفاع از وجهه ی رهبری کبیر رفیق اکرم یاری، اطلاق صدر را بر وی مطرح نموده و بر آن ابرام ورزیده است. اما فراموش نباید کرد که بی آنکه هنوز اطلاق در میانه باشد، از همان اواسط دهه ی چهارم بدین سو همه انقلابیون پرولتری وی را رهبر انقلاب افغانستان و صدر خویش میدانسته اند.

سازمان کارگران افغانستان با پافشاری بر اطلاق لفظ صدر از برای رفیق اکرم یاری، از سویی اصولی ترین موضع را اختیار کرده است و از سوی دیگر، (معرف یا اندیکاتور) یا کاغذ لتمسی را به دست گرفته است که (اسید و قلوی) بودن یا ماهیت ایدئولوژیک و خط سیاسی اپورتونیست ها را افشا نماید. بغض اپورتونیست ها و رویونیستان (پس منظری و سه جهانی) از خواندن این اطلاق ترکیده و چینی شخصیت شان ترک برداشته است. اینان که صدا میکنند، به مصداق گفته ی مشهور، همان کاسه ی چینی اند که خود صفت خویش ادا میکنند!

رفقای (مائونیست های افغانستان) صفحه آغازین وبسایت خویش را با تصویر صدر اکرم یاری مزین نموده و ادای دین به وی کرده اند. این رفقا پیوسته اصولمندان به دفاع از خط انقلابی شهید یاری کمر همت بسته اند. نیز رفقای حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان، قسمی که اسناد شان نشان میدهند، خط صدر اکرم یاری را خط انقلاب میدانند. سایر تشکلات و گروه های مائونیستی کشور نیز چنان موضعی دارند. و اما: بقایای اپورتونیسم و اکونومیسم پارینه، هنوز قیم تاریخی خویش را بر میکشند و چه برکشیدنی! آنان میدانند که دروازه ی تکامل تاریخی و دیالکتیکی تا ابد به روی

اپورتونیزم و رویونیسم بسته است، ایشان محروم از تکامل مثبت خطوط انحرافی خویش اند، پس کاری که برایشان می ماند جز این نیست که در مقابل مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم و خط رفیق اکرم یاری شهید که اندیشه ی راهنمای انقلاب افغانستان است قرار گرفته و به روی آن شهید شمشیر کشند. اگر اپورتونیست‌ان مزورانه شهید یاری را یکی از (سه صدر تنومند) انقلاب میدانند، اینک چک چکی هایشان روباه منشانه با آنکه رفیق یاری را (زنده یاد) میگویند و جرئت و تا این اواخر جرئت آنرا نداشته اند

که به خط گذار مائوئیسم در افغانستان توهین کنند، اما به زبان و بیانی دیگر، میخواهند وی را (خرد) نموده و رهبری اش را منکر شوند. اما این مرتدان- این تالیان سمندر و سمندریان- کور خوانده اند. مشروعیت تاریخی صدر اکرم یاری همانگونه که گفتیم امری خود ساخته و یا مجعول - همانند سازمان مارکسیست-لنینیست (عقاب) - نیست و همانگونه که ادعا های دروغین توان آنرا ندارد که وجود خارجی چنان سازمانی را از سالیان جنگ مقاومت ضد سوسیال -امپریالیستی ثابت کند، همین گونه جعلکاران و تحریفگران نمی توانند تاریخ مشخص و افتخار آمیز و موجودیت (س.ج.م) را با چرند افشانی ها منکر آیند. خورشید را نمی توان با گل اندود. بیابید ببینیم که این مرتدان چگونه در صدد از قلم انداختن اهمیت سیاسی-تاریخی صدر اکرم یاری و در تلاش انکار خط انقلاب افغانستان اند و حتی خیلی بیش‌رمانه و با کمال رذالت موجودیت سازمان جوانان مترقی را نیز منکر شده و تنها از محافلی حرف میزنند که در میان شان یکی هم محفل یاری ها باشد!!! زهی وجدان باخته گی و دروغ بافی که در کار این بیچاره های جاسوس است. تا اکنون هیچ حتی خاینی پیدا نشده بود که وجود سازمانی بنام سازمان جوانان مترقی (س.ج.م) را منکر افتد. از آنجایی که این سازمان عمدتاً توسط شهید اکرم یاری بنیانگذاری شده و سپس خط انقلابی آن شهید در این سازمان متجلی شده بود، لهذا این جواسیس منکر آن میشوند! قسمی که گفتیم ما باید از مرتدان بیاموزیم! این مرتدان نیک دریافته اند که صدر اکرم یاری و سازمان جوانان مترقی لازم و ملزوم یکدیگر بوده است و همانگونه که (البته در شرایطی و وزنه یی متغیر و دیگری) در اتحاد شوروی سابق و در جهان آنروز (و حتی امروز) استالین با سوسیالیسم مترادف بود و دشمنی با استالین دشمنی با سوسیالیسم بود، اینک در موردی البته متفاوت (و اوایلای قیاس مع الفارق اپورتونیست ها در نیاید) می بینیم

که در افغانستان، آن نبرده ی کارزار انقلاب- صدر اکرم یاری- نماد سازمان جوانان مترقی (و البته خط اصولی آن) گردیده و مرتدان از ترس آنکه خط صدر اکرم یاری بیش از پیش جا باز نکند، حتی مجبور میشوند که موجودیت سازمانی بنام سازمان جوانان مترقی را هم منکر می آیند! زهی شرف باخته گی که اینان را است.

سپاس از مرتدانی که کوری خویش را آفتابی کرده اند!

بخش دوم

قسمی که ما همیشه گفته ایم، صدر اکرم یاری که خط گذار مائوئیسم در افغانستان است با سازمان جوانان مترقی و شعله ی جاوید ترادف یافته و خط مائوئیستی کشور با صدر اکرم یاری تجسد و ارگانیزه شده است. تکامل این خط است که تکامل انقلاب افغانستان را در بر دارد. لهذا آن بیسوادانی که بر صدر اکرم یاری می تازند که وی کجا انقلابی را رهبری کرده بود، بی سوادی سیاسی خویش را به حراج میگذارند. بگذریم از اینکه مقتداهایشان در بستر (تیوری رویونیستی سه جهان) و اکونومیسم پوسیده و ته مانده هایشان هنوز در سیاه چالهای انحرافات تیوریک نظیر کودتا-قیام- گرابی گیر مانده اند. ما از این مرتدان که اکرم یاری شهید را با سازمان جوانان مترقی یکی دانسته و با رد اکرم یاری به انکار موجودیت سازمانی بنام سازمان جوانان مترقی رسیده اند، باید بیاموزیم و آن اینکه: تا جان در بدن داریم به مراتب بیشتر پیش، از خط صدر اکرم یاری و جهات انقلابی سازمان جوانان مترقی که مصدر شعله ی جاوید بود، به دفاع برخیزیم. از لحاظ ماهوی، دشمنی اپورتونیست ها و مرتدان کنونی با سازمان کارگران افغانستان و سایر مائوئیست های افغانستان، از سبب آن است که ما خط صدر اکرم یاری را تعقیب میکنیم و به آن عمده گی قابل هستیم. دشمنی مرتدان با تشکیلات مائوئیست های افغانستان و حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان ناشی از دشمنی مرتدان با صدر اکرم یاری و اندیشه ی

مأوتسه دون است. برای اثبات مدعای خویش، گزیری جز آن نیست که برهه هایی از ژاژپراگنیهایشانراذیلا نقل کنیم.

بیا باید بخوانیم که چگونه این مردان با حمله های ددمنشانه به خط گذار مأوپیسم در افغانستان، لاش متعفن خویش را به نمایش میگذارند:

“جنبش شعله یی نه سازمان بود، و نه حزبی و در زمان داود خان از هم پاشید و اما یک جریان فراگیر و فراملیتی و فراقومی بود...”

با خواندن بالا باید گفت که: حد همین است ارتداد و انحلال گری را!

حال از همان منبع بالا باز نقل می آوریم که ببینیم که چگونه دروغگو حافظه ندارد و علی الرغم اینکه صریحا منکر وجود سازمان جوانان مترقی شده است، {سهوا!} از سازمانی بنام سازمان جوانان مترقی یاد میکند:

“زنده یادان (یاری ها) با تشکیل “سازمان جوانان مترقی” آنهم در همسویی و به اعتبار نام محمودی ها، در واقعیت امر از مقام محفلی بیش نبود در بین چند محفل از جریان تشکیل دهنده گان شعله جاوید”

جالب این است که این اپورتونیستان، با همه کوششی که در راستای زدایش نقش عمده ی صدر اکرم یاری و رفیق صادق یاری در بنیانگذاری سازمان جوانان مترقی به خرج میدهند، باز مجبور میشوند که (نا خود آگاه!) از نقش بنیانگذار بودن آن شهید یاد کنند. آنهمه غوغا و خزعلات هیچ میشود و اینک این مردان در مقابل گردان واقعیت تاریخی سپر می اندازند و از (تشکیل سازمان جوانان مترقی بوسیله ی یاری ها) حرف میزنند! اما باید پرسید که در فراز منقوله ی اول چگونه منکر سازمان جوانان مترقی شده اید و حال آنکه در فراز منقوله ی دوم از نقش بنیانگذار (یاری ها) یاد میکنید؟ واقعا که تناقض گویی ها و دروغ های اپورتونیست ها هم شاخ دارد و هم دم. تناقضات و ندانم کاری های این اپورتونیست ها ما را به یاد خاطره یی بس آموزنده از یکتن از رفقای سازمان کارگران افغانستان می اندازد که میگفت: زمانی یکی از منسوبین سازمان رهایی افغانستان، با آنکه در محفلی سنگ داکتر فیض را به سینه میکوفت میگفت: میگویند که اصلا بنیانگذار سازمان جوانان مترقی و رهبر شعله یی ها اکرم یاری بوده است که برایش شعله یی ها مأوی افغانستان میگفتند! “راستی را که نوچه ها و تالیان اکونومیسم داکتر فیضی چگونه دنباله روی از آن (نا-شاگرد) رفیق اکرم یاری میکنند. همانگونه که رفیق یاری به مثابه ی استاد دیالکتیک و مارکسیست رزمنده الفبای مبارزه را به داکتر فیض آموخت و سپس آن

فرد با اپورتونسمی منحط در مقابل خط انقلابی قرار گرفت، اینک تاریخ بار دوم، به قول مارکس و به استناد وی از هگل، بار دوم به شکل مسخره تکرار میشود و اینک ته مانده های اکونومیسم، بر مائوئیست ها و رهروان راه ی شهید اکرم یاری می تازند.

حال بیایید بخوانیم که این اپورتونیستان با بنیانگذار سازمان جوانان مترقی چگونه برخورد میکنند:

“احترام ما به جایش» مگر از زنده یاد (یاری) چند اثر علمی-سیاسی و تیوریک به جا مانده است و یا که کدام قیام و انقلابی را رهبری کرده است که ایشان را با “صدر مائو” مقایسه می نمایند.”

نخست باید گفت که هرگز هیچ مائوئیستی صدر اکرم یاری را با صدر مائو مقایسه نکرده است و این ذهن بیمار و ناسره اندیش و برداشت ضعیف مرتدان است که مفهوم و پیام اطلاق لفظ صدر به رفیق اکرم یاری را نمی دانند و یا نادیده میگردند و به آن واقعی قابل نیستند. دو دیگر اینکه همانگونه که اپورتونیست های رهایی نیز مقرر اند این نسله اول شعله یی بود که رفیق اکرم یاری را صدر خویش میدانست و وی را مائوی افغانستان میخواند. مائوی افغانستان خواندن هرگز به معنی مقایسه و یا برابر دانستن صدر یاری با صدر مائو نیست. معنی این سخن آنست که همانگونه که صدر مائو خط درست مارکسیستی را در چین در مواجهه با رویزیونیسم و انحرافات چن دو سیویی و لی لیسانیسم، نماینده گی میکرد و خلق چین را به سوی انقلاب و رستگاری رهنمون میشد، در اینجا در افغانستان، رفیق یاری چنان نقشی را برای خلق های افغانستان داشته و همان اهمیت تاریخی را برای خلق خویش داشته و چونان شاگرد راستین صدر مائو بر همان خط درست (مائوتسه دون اندیشه) می پوید و در این راستا بزرگترین مارکسیست افغانستان است. چنین بوده است برداشت نسل اول شعله یی و چنین است برداشت شعله یی ها در زمان ما. بنابر این، هرگز پای برابری صدر یاری با صدر مائو در بین نبوده و قسمی که قبلاً نبشتیم اطلاق لفظ صدر به وی به دلیل سکندار بودن وی است که سکندار انقلاب و مارکسیسم در افغانستان بوده است. اینکه اپورتونیست ها و مرتدان به پایکوبی و هرزه افشانی روی آورده اند که آثار شهید اکرم یاری از بین رفته است، خود رساننده ی آنست که این مرتدان چقدر با انقلاب کشور و رهبر آن انقلاب دشمنی دارند. برای این مرتدان باید گفت: هنوز امید ما از بین نرفته و ممکن است روزی آثار باقیه ی صدر یاری که بوسیله ی خودش در جایی نامعلوم مدفون شده در دسترس همگان قرار گیرد. صدر اکرم یاری

جهت حفاظت آن آثار از دسترس ارتجاع و مزدوران سوسیال-امپریالیسم آثار خویش را مدفون ساخته بود. گذشته از آن، آنچه از وی باقیست به روشنی و به زلال تام نشاندهنده و تعیین کننده ی خط صحیح برای انقلاب دموکراتیک نوین کشور است. نیز سازمان جوانان مترقی و جریان شعله ی جاوید و تمامیت جنبش دموکراتیک نوین کشور فیضان و لمعاتی از اندیشه ی انقلابی صدر اکرم یاری است. اثر منتشره ی سازمان (سرخا) خود به پیمانه ی وسیع نشاندهنده ی عمق و صحت مواضع قابل توجه ی انقلابیون سازمانی است که زیر رهنمون صدر اکرم یاری پرورش یافته بودند. این اثر که باقی است و به چگونه گی پیدایی و رشد بورژوازی ملی در افغانستان می پردازد هنوز در نوع خود منحصر به فرد و بی بدیل باقی مانده است. آیا سندی موجه تر و معتبر تر از برنامه ی اصولی (س.ج.م) که در آن (اندیشه ی مائو) اتخاذ شده است میتواند وجود داشته باشد که اهمیت و قلم صدر اکرم یاری را نماینده گی کند؟ اگر خط اصولی صدر اکرم یاری و (اندیشه ی مائو) که تحت رهبری وی اتخاذ گردید مطرح نمی بود حال دلکچ هائی نظیر سمندر سکانداری میکردند. اینکه مرتدان و اپورتونیست ها عدم دسترسی به آثار شهید اکرم یاری و یا عدم موجودیت آثار وی را حمل بر نداشتن و یا ننوشتن آثار علمی بوسیله ی آن شهید میکنند یک دروغ محض و یک حمله ی ارتداد آمیز است. راستی را اگر چنین میبود پس چگونه و چرا منسوبین شعله ی جاوید در آن زمان، و عمدتا (س.ج.م) وی را رهبر تلقی میکردند؟ اگر چنان میبود پس چرا فردی را که هیچ اثر علمی یا سیاسی یا تیوریک ننوشته است (مائوی افغانستان) میخواندند؟ به استناد شعله یی های اصیل، نبشته هائی از صدر اکرم یاری در زمان خویش چنان نزد مائوئیست ها از اهمیت برخوردار بوده است که آنها را با (چی باید کرد) لنین می سنجیدند. ما در ارزش بین المللی آثار شهید یاری مبالغه نمی کنیم اما از لحاظ اهمیت آثارش برای انقلاب و خط انقلاب در افغانستان میگوییم که: آثار وی مطمئنا و یقینا که (چی باید کرد) انقلاب ما بوده است. مبارزه با مارکسیسم در افغانستان همیشه از کانال مبارزه به ضد خط صدر اکرم یاری میگذرد. از همین رو است که دلچکان و مرتدانی چند اینک معرکه گرفته اند و خفاش صفت منکر روشنایی میشوند. همانگونه که داکتر فیض (پیشوا)ی مسلکیاکونومیسیم از دشنام دادن و تاختن بر صدر اکرم یاری طرفی نسبت، همانگونه این ته مانده ها نیز همانگونه که در مغاک خیانت فرو رفته اند در گورستان ارتداد جاودانه مدفون خواهند گشت. اگر چشم این شب پرستان روشنایی را نمی بیند و نمیپسندد و به قول مولاناییلخء حدیث خواب می گویند، آنانیکه از آفتاب میگویند با راه انداختن مبارزه ی دو خط بی امانء این مرتدان و اپورتونیستان را از صفوف چپ

انقلابی خواهند سترد. اگر چشمان ضعیف غالباً نابینای این مردان توانایی دیدن خورشید حقیقت را ندارد، چشمه ی آفتاب را چه گناه؟

در زیر قسمتی از افرازات مالیخولیایی این مردان را می آوریم. این مشتم نمونه ی خروار نشاندهنده ی تناقضات ، سواد نازل و حتی مبین فقر سیاسی- تیوریک شدید این مردان است. این برهه سند تعفن لاش این مردان است مردانی که جز دشنام و وهن در انبان ندارند:

“...زننده یادان (یاری ها) که گذشته از میان اقشار و طبقات اجتماعی خصوصاً لایحه های {این نویسنده ی اپورتونیست که مدعی برداشتن قطره یی از دریای علم دری طی یک و نیم سال آخر عمرش است، هنوز فرق لایه و لایحه را در نیافته و لابد در آن قطره یی که برداشته فرقی میان این دو واژه وجود نداشته است!!!} درد دیده و ستمدیده و استثمار شده جامعه ء افغانستان و حتی مجموع هزاره جاتء {وقتی از افغانستان گفتم، دری شناسا! نیازی برای اضافه نمودن حتی برای (مجموع هزاره جات) نیست یا اینکه لابد هزاره جات را خارج از افغانستان در نظر گرفته ای و در اواسط سده ی نوزدهم میلادی به سر میبری؟!}، در سطوح پایین مبارزان مربوط به جریان دموکراسی نوین از هیچ نوع شناختی برخوردار نبودندء همترازی قایل شویم { منظور این مرتد بهتان همترازی صدر یاری با صدر مائو است که بر مائویست ها بسته است} به خوبی میتوان استنباط نمود که مدعیان مقایسه و همترازی قایل شدن بین “صدر مائو” و “یاری ها” {حال بهتان همترازی صدر اکرم یاری با صدر مائو به تمام خانواده ی یاری یا دستکم به رفیق صادق یاری نیز تسری می یابد} انسانهای زلیل و بی مقداری اند که میخواهند با آن مقایسه برای خود اعتباری دست و پا نمایند. عکس آنها داکتر عبدالرحمان محمودی فقید- زنده یاد داکتر رحیم محمودی- داکتر هادی محمودی- رستاخیز- حیدر لهیب- داکتر فیض احمد و ابرمرد بی بدیل مجید کلکانی، نه تنها از شناخت خوب مردم و انقلابیون برخوردار بودند، بلکه بر پایه ء همان شناخت برخاسته از پراتیک مورد اعتماد قرار داشتند. زنده یاد “یاری” {باز می بینیم که این عالم به علم دری! (یاری ها) را به (یاری) تبدیل نموده، در یک برهه، سه بار جمع و مفرد را جای هم می گذاشته و رابطه ی مسند و مسند الیه در جمله یا همان نهاد و گزاره در جملات آمیخته مرکب را به آشفته بازار علم دری مبدل میکند!} یک مبارز بود و اما در عمل و پراتیک یک قدم هم گامی برنداشته بود.”

ما در همان نبشته ی (اپورتونیسم در لاک “دفاع از رهبران جنبش مقاومت ملی افغانستان” اپورتونیستانی که کمر به دشمنی با مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم بسته اند، را

افشا نموده و گفته بودیم که این اپورتونیستان هدفی جز دشمنی با انقلابیون پرولتری ندارند و مزورانه و در لاک دفاع دروغین خزیده‌اند. اینک با مطالعه‌ی سطور منقول اخیر از تنی از آن اپورتونیستان به مصداق مشتم نمونه‌ء خروار میبینیم که: سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م) یا (مائوئیست های افغانستان) یا حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان بهانه‌ی بی‌بیش نیست. هدف این اپورتونیست ها و مرتدان سیاسی، قسمی که از نبشته‌ی فوق خودشان بر می‌آید، در هم کوبیدن وجهه‌ی انقلابی رهبران جنبش دموکراتیک نوین و نفی رهبری سیاسی-انقلابی-ایدئولوژیک جریان شعله‌ی جاوید است. این مرتدان در اصل رهبری کبیر صدر اکرم یاری را هدف قرار داده‌اند و تا امروز این و یا آن سازمان مائوئیست را بهانه قرار میدادند. اینک پرده به دور شده است و تاخت و تاز ه های عریان این لاش های سیاسی و تعفن اپورتونیستی شان شبیه‌ی برای حتی کم-آگاه ترین بخش های جنبش نیز باقی نمی‌گذارد که این مرتدان مشکل اساسی و بنیادین با صدر اکرم یاری و خط انقلابی مائوئیستی وی که خط انقلاب افغانستان است دارند و اعلام میدارند که (صدر اکرم یاری مورد اعتماد مردم نبوده است) {همانگونه که در نقل بالا این مضمون را از ایشان آوردیم}. هم از این رو است که ما این مرتدان را اپورتونیست و مرتد به انقلاب و مارکسیسم خوانده ایم. لهذا این اطلاق ما به ایشان، نه دشنام و خرد ساختن شان بل اطلاق ویزسته و شاینده‌ی ایشان است. ما هرگز لب به دشنام نمی‌آلاییم و آنچه در حق اپورتونیستان و مرتدان می‌گوییم مستند به اسناد و نوشته‌های منتشره‌ی خود شان است. اگر آنها را فحاش می‌گوییم به فحش های منتشره‌ی خود شان استناد می‌ورزیم و اگر آنها را دشمنان جنبش دموکراتیک نوین افغانستان و (اندیشه‌ی صدر مائو) میخوانیم، نیز نبشته‌های خود شان و مواضع خود شان را شاهد آورده ایم. این مرتدان قسمی که در سطور منقوله‌ی فوق از ایشان میخوانید، چنان به توهین و تحقیر صدر اکرم یاری و شهید صادق یاری روی می‌آورند که برای ابد روی خود را در پیشگاه ی جنبش انقلابی کشور سیاه میسازند. اگر داکتر فیض در جزوه‌ی (با طرد اپورتونیسم....) و مشعل‌رهای (شماره‌ی نخست) خویش تا توانست فحش و دشنام به آدرس صدر اکرم یاری و رهبری (س.ج.م) پراگند، با آنکه طبق ادعای (سازمان انقلابی افغانستان) اگر هم در شماره‌ی هنوز نا-در-دسترس مشعل دوم از خود اگر انتقاد هم به عمل آورده باشد، از آنجایی که آن (انتقاد) سهمی و انعکاسی در پراتیک آن سازمان نداشته و در حقیقت انتقادی اصولی نبوده است، هنوز روی آن سازمان و تالیان و گسست های دروغین از آن در پیشگاه ی جنبش مائوئیستی کشور رویونیستان و خاینانی بیش نیستند. حال چک چکی هایشان از (پشیمانی) و (انتقاد از خود داکتر فیض) درس نگرفته‌اند و باز میخواهند بعد از گذشت چندین دهه

مرتکب همان انحراف و جنایتی شوند که داکتر فیض و (پس منظری)های اپورتونیست شده بودند. نیک مبرهن است که اینان نیز روسیاه و پشیمان خواهند شد. اما قسمی که پراتیک نشان داده است اظهار پشیمانی از سوی چنین لاش های متعفن، ناشی از تزویر و (تغابن خزف شکنی بازار) این مرتدان بوده، و فریبی و رنگ فروششی بیش نیست. هم از این رو است که مخاطب نقد ها و نبشته های ما نه این اکابر رویونیسم (که ما برایشان وقت تدویر کورس اکابر نداریم) نیست بلکه آنده از خواننده گانی است که بیم آن میرود که احتمالاً در مغاک فریب سخنان این مرتدان بیفتند. ما در دفاع از اصولیت انقلابی پرولتری جریان دموکراتیک نوین کشور قرار داریم و از این رو در برابر منحرفان و مرتدان رنگارنگ صف آرایی نموده ایم. از یکسو نویسنده ی برهه ی منقول در فوق از شهرت افغانستان شمول اکرم یاری و (یاری) ها می نویسد و از سوی دیگر در (خبر برهه ی منقول) یعنی در چند سطر بعد تر، با خزیدن در پناه ی اسامی برخی از انقلابیون که اسم شان با اسامی منحرفانی نظیر داکتر فیض یکجا آورده شده است، میخواهد (یاری ها) را بی اهمیت جلوه داده و آنها را در مقایسه با فهرستی که آورده است، به هیچ گیرد. این مرتد چنین می نویسد:

زنده یاد "یاری" یک مبارز بود و اما در عمل و پراتیک یک قدم هم گامی برنداشته بود"

بگذریم از اینکه این عالم به علم دری نیازی نمی بایست دید که (یک قدم هم گامی برنداشته بود) بنویسد بلکه می بایست دست کم از لحاظ دستوری میدانست که (یک قدم هم بر نداشته بود) یا (گامی بر نداشته بود) درست بوده و (یک قدم) و (گامی بر نداشته بود) عین معنا بوده و گرد آوردن این دو، چنین فن نویسنده گی، زشت ترین نوع عالمیت به علم دستور و نگارش زبان دری است!!! نکته این است که چگونه میشود کسی را (مبارز) و با تمجید کاذب (زنده یاد) هم خواند و اما مدعی شد که (یک قدم هم گامی!!!) برنداشته بود؟ چنین مبارز که گامی هم در مبارزه برنداشته باشد و با آنهم مبارزش بخوانی، هنوز در هیچ کجای دنیا وجود نداشته است. لابد در دبستان اپورتونیسم و ارتداد چنین مبارزانی یافت میشوند که بی گامی در راستای مبارزاتی، مبارز محسوب میشوند. این تناقض نویس در بخشی از نبشته اش همانگونه که قبلاً نقل کردیم بنیانگذاری (سازمان جوانان مترقی) را به (یاری ها) نسبت میدهد و در جایی دیگر قسمی که نقل آوردیم از موجودیت سازمانی به این نام منکر می آید. حال باز تناقض آفریده و مینویسد که اکرم یاری گامی هم در راستای مبارزاتی بر نداشته است. لابد بنیانگذاری سازمان جوانان مترقی توسط صدر اکرم یاری گامی در مبارزه محسوب نمی شود!!! اگر میشود، پس این سخن اخیر این مرتد، دود میشود و

به آسمان می‌رود. و اگر از سوی این اپورتونیست بنیانگذاری سازمان جوانان مترقی حتی یک گام مبارزاتی هم محسوب نمی‌شود، چنین استنباطی چیزی جز ارتداد و برخورد سرپا خائنه نیست. فرقی میان این رویزیونیست که سازمان جوانان مترقی را به گامی نمیشمارد و موضع رویزیونیست های “خلقی-پرچمی” در سنجش اهمیت سازمان جوانان مترقی، وجود ندارد. تنها حزب دموکراتیک رویزیونیست و مرتدان هوادار آن حزب اند که مزورانه و با بیش‌رمی تام لاف از مارکسیسم می‌زنند و همزمان سازمان جوانان مترقی را به هیچ می‌گیرند. حال این مرتدی از قماش مزدورانسوسیال-امپریالیسم روس، به خیل ارتداد رویزیونیست های آن حزب مزدور سوسیال امپریالیسم روس پیوسته و بنیانگذاری سازمان جوانان مترقی توسط صدر اکرم یاری را حتی به گامی نمی‌گیرد!

اینهمه تناقض نویسی در متنی کوتاه و اینقدر ارتداد ورزی در متنی کوچک خود رساننده ی آنست که عزم مرتدانی از این قماش در دشمنی با پیشگامان (اندیشه ی صدر مائو) در افغانستان، جزم تر از آنست که بسیاری ها می‌پندارند!

کدامین سخن عالم به علم دری را باید جدی گرفت؟ آنی که در سطر های پسین (یاری) شهید را بی عمل و مبارزی که حتی یک گام در راه مبارزه نگذاشته است! را باید نظر این مرتد دانست؟ یا آن بخشهایی را که در بالاتر از آن، چنین نوشته بود:

“زنده یادان یاری ها که گذشته از میان اقشار و طبقات اجتماعی خصوصا لایحه {!} های درد دیده و ستمدیده و استثمار شده جامعهء افغانستان و حتی مجموع هزاره جات {!-قبلا این بخش را واشکافته ایم}، در سطح پایین مبارزان مربوط به جریان دموکراسی نوین از هیچ نوع شناختی برخوردار نبودند”

حتی در این نقل اخیر نیز حواس-پرتی و یاد-فراموشی قویا گریبان نویسنده ی مرتد را گرفته است! (و این چنین بی سواد ذهن مغشوش که حتی نمی‌داند که چی یاهو سرایی میکند و خودنیز معنی درست آنچه را که افاده کرده است نمی‌داند، به صدر اکرم یاری توهین روا داشته و وی را با صفات حواس-پرت و یاد-فراموش تحقیر میکند). در آغاز بند منقول اخیر از گسترده گی اشتها (زنده یادان یاری ها) با توجه به قید (گذشته از)، در میان اقشار و طبقات اجتماعی خصوصا لایحه {!} های درد دیده و ستمدیده و استثمار شده ی افغانستان ...یاد میشود. اگر چنین باشد که نیز چنین است، آیا این امر کافی نیست که نه تنها توده های ستمدیده ی افغانستان بلکه ستمدیده گان کره ی ارض به این مبارز پرولتری ببالند. هم از این رو است که کمونیست های سراسر دنیا صدر اکرم یاری را می‌شناسند و به وی به عنوان (صدر

اکرم یاری) تجلیل میکنند. به اسناد منتشره ی حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست-مائوئیست فرانسه و اسناد حزب کمونیست مارکسیست-لنینیست-مائوئیست بنگلادیش رجوع کنید و ببینید که آن احزاب انقلابی به درستی صدر اکرم یاری را می شناسند و در اسناد شان به وی صدر پرولتاریای افغانستان گفته و از وی تجلیل نموده اند. نیز کمونیست های هندوستان که رهبری جنگ خلق آن کشور را به عهده دارند به اکرم یاری به عنوان صدر اکرم یاری ادای دین انترناسیونالیستی میکنند. حال ما به کسانی که از توهین ها و گفته های وهن آمیز مرتدی چند رنجیده خاطر میشوند که چرا این مرتدان رفیق اکرم یاری را صدر نگفته اند بلکه وی را بی عمل خوانده اند، به چنین گلایه کارانی ما چنین پاسخ می دهیم:

پی انعام مرو از پی انعامی چند

سپاس از مرتدانی که کوری خویش را آفتابی کرده اند!

بخش سوم

آری! این مرتدان (انعامی) بیش نیستند که بویی از انسانیت و احترام به رهبران پرولتری نبرده اند و به انقلابیون جانباخته توهین روا میدارند. برگردیم به تناقضاتی که در چهار-پنج سطر پیهم منقول از مرتد مانحنفیها وجود دارد: قسمی که دیدیم جمله ی نخست ظاهرا یادکردی از شناخت اقشار و طبقات اجتماعی از (یاری) ها است اما ناگهان در جملات ادامه ی آن که شکسته بسته نماینده گی از تداوم جمله ی اول و آنهم در گرو تناقض میکنند، می بینیم که (یاری ها) در سطوح پایین مبارزان مربوط به جریان دموکراسی نوین از هیچ شناختی برخوردار نبودند!

اگر نویسنده ی مرتد این جملات مخفی کاری رهبری سازمان جوانان مترقی را به گمنامی و بی اهمیت بودن صدر اکرم یاری و شهید صادق یاری تعبیر میکند، زهی بی شرمی و وجدان باخته گی! و اگر منظور اش اینست که همه اقشار و طبقات اجتماعی و جامعه ی افغانستان و حتی هزاره جات (!) وی را میشناختند و اما نزد (سطوح پایین مبارزان مربوط به جریان دموکراسی نوین) از هیچ شناختی برخوردار نبودند، در این صورت:

نخست اینکه این مرتد (سطوح پایین....) را جدا از (اقشار و طبقات....جامعه افغانستان...حتی هزاره جات) در نظر میگیرد.

دو دیگر اینکه: (سطوح پایین) را توهین میکند و در حالی که دیگران را همه شناسای (یاری ها) میخواند اینان را خل هایی عنوان میکند که نسبت آنکه در سطوح پایین سازمان بودند، از (یاری ها) شناختی نداشتند و یا اینکه یاری ها برایشان اهمیت نداشتند. در صورتی که منظور مرتد در این بخش آخر چنین باشد، پس خیلی جالب و باورنکردنی و غیر معقول است که (سطوح پایین) به رهبر و صدر سازمان خویش که اکرم یاری بود اهمیت و شناختی قابل نبودند! لابد آنها خل هایی بودند که دنبال فردی میرفتند که برایشان اهمیتی نداشته است! این چنین خزعبلات فقط زاده ی ذهنی است که مصاب حواس-پرستی و یاد-فراموشی شده، و روان-پزشکان به چنین بیمارانی، مصابین (مانیا) میگویند. مرتدان حال دامنه ی افرازا ت وهن آور خویش را حتی به خانواده ها و یا منسوبین (هر چند منسوبین تخیلی و یا منسوبینی که نه ایدئولوژی که ذهن بیمار شوینیستانتونیست که به ارثیت و تبارگرایی بهای سرسام آور میدهند ایشان را چنان معرفی میکند) رهبری سازمان جوانان مترقی نیز میتازند. این جا است که این مرتدان که تا دیروز دم از دفاع از رهبران انقلاب میزدند، سپر افکنده و از لاک اپورتونیسم و دروغ بیرون شده، و (صاف و پاک) مرتد از آب در می آیند:

“... چند تنی از باتوان خیلی نزدیک به یاری ها از جمله ی پرچمیهای بزرگ بودند...”

پس آیا سازمان کارگران افغانستان در داوری مبنی بر اینکه این قماش افراد را اپورتونیستانخزیده در لاک (رهبران جنبش) خوانده است بر حق بوده است یا خیر؟ و آیا دامنه ی لومپنی و فحاشی اینها به خانواده و (نزدیکان) رهبری سازمان جوانان مترقی نیز سرایت نکرده است؟ گذشته از آن، لحن جمله منقول در بالا سراپا لمپنا نه و وقیحانه است. ما بیهوده فحاش بودن اینها را به رگبار و تازیانه می بندیم. اینان خود خویشان را افشا میکنند. حقا که این کارگزاران کوانتل پرو در امر خودکشی سیاسی و خود-افشا-گری نیز استاد اند! و از این درک، آنقدر ها هم به درد بخور سیا نیستند. زیرا که اینان نمی توانند ماهرانه نقاب کمونیست بودن را به چهره بگذارند. اینان با تعرض و توهین به (یاری ها) روان داکتر فیض و (پس منظری) های فحاش را شاد نمودند و اینک چنان افراط در لمپنی کرده اند که دست امثال داکتر فیض را نیز از پشت بسته اند: اینان حتی به نزدیکان (یاری) ها نیز می تازند و به این طریق برای

داکتر فیض و امثالش یک روسفیدیکماهی میکنند. داکتر فیض و امثالش آنقدر احمق سیاسی و یا پلید نبودند که بیمارگونه و لمپانه به نزدیکان رهبری سازمان تهمت و یا توهین روا داشته و آنرا مصادره به رهبران سازمان جوانان مترقی کنند.

اینکه این مرتدان (مائوئیست های افغانستان) و حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را اتهام هزاره بازی زده و احمقانه و سرشار از تناقض چنین به رگبار اتهام می بندند:

“...چرا از هزارهء افغان انقلابی ابرمرد بزرگ ملیت هزاره قاضی ضیا که در زیر شکنجه های وحشیانه هزاره های خادی از بخش برادر کشتمند حماسه ها آفرید و در عمل و پراتیک مبارزه کرد و توسط جلادان خادیس با قامت بلند و ایستادگان باخت اصلا یادی نمی کنند؟!!!”

چنین اتهامی که بخشی از متن فوق خود ناقض ادعایشان و سرشار از تناقضات است (قسمی که متن بی سر و پای علم دری فوق نشان میدهد!) و نیز اینکه: چنین مرتدان بی خبر اند که حتی اپورتونیستان (سازمان انقلابی افغانستان) مقر اند که (مائوئیست های افغانستان) از قاضی ضیاء به عنوان زمین لرزه ی انقلابی یاد کرده است و نیز اینکه مطالعه ی وبسایت ها و نشریات و اسناد نیروهای مائوئیست کشور ما سیلی محکمی است به رخساره ی اتهام کثیف این مرتدان که با دروغ های شاخدار مدعی اند که انگار (حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان و سایر مائوئیست های افغانستان به پشتو چیز ندارند). نظری به مواد منتشره ی اینها برملا میدارد که این ادعای مرتدان دروغی بیش نیست.

و دیگر اینکه اگر این رفقای مائوئیست ما هزاره گرای باشند همانگونه که با صدر اکرم یاری مشکلی ندارند با مرتجعان هزاره نیز مشکلی نمی داشتند حال آنکه هرگز چنین نبوده است. اینکه چرا مائوئیست های کشور صدر اکرم یاری را عمده میدانند ناشی از هزاره بودن وی نیست. اگر چنان میبود، قاضی ضیاء نیز هزاره و انقلابی بود. اما، ما میدانیم که کی در کجای پراتیک انقلابی و در کدام ذروه از امواج انقلابی ایستاده است. ما به انقلابیون پرولتری از هر تشکلی که باشد احترام خالصانه داریم و اما، چهره ی کریه تناقض نویسان را نیز بی افشا نمیمانیم. ما به افشای تناقضات و ارتداد شان می پردازیم نه آنکه با ایشان شخصی بازی نماییم و یا اینکه نام، آدرس و یا فامیل شانرا هدف قرار دهیم. چنین کاری متأسفانه و یا اینکه خوشبختانه (در هر دو صورت) از ما ساخته نیست و ما نیز چنان ساخته نشده ایم که شباهتی و لو کوچک با

عوامل کوانتل پرو به هم رسانیم. به قول استالین کبیر، کمونیست ها از چیزی دیگری برش یافته اند. نیز معلوم است که اپورتونیست ها و مرتدان، از خیانت و جنایت به خلق ها برش یافته اند.

تمام تاخت و تاز های مرتدان یکسو و چند جمله ی زیر از قلم یک نو-چه اپورتونیست مرتد که بیشرمانه ادعای دروغین و کثیف دفاع از رهبران جنبش چپ گذشته را میکند، یکسو است. جملات زیر زهریست است که از دهانی ک مار سیاه ی، یک عامل کوانتل پرو، از دهان یک اجنت کثیف امپریالیسم و مزدور سیا بر آمده است. این جملات خاینانه در حق صدر اکرم یاری گفته شده است، در حق کسی گفته شده است که بنیانگذار سازمان جوانان مترقی، خط گذار مائوئیسم در افغانستان و مدافع اصولیت انقلابی پرولتری در جنبش انقلابی کشور و سرانجام کسی که تا پای جان در برابر رویونیستان مزدور سوسیال-امپریالیسم ایستاد، گفته شده است:

“اما راپور های انقلابیونی که با زنده یاد (یاری) نزدیک بودند حاکی از آن است که قبل بر این که دستگیر شود دوستان نزدیک برای شان هوشدار دادند که قرار راپور موثق دولت میخواهد که ایشان را دستگیر کند و اما زنده یاد (یاری) با خیال راحت گفت: ما هم به دیالکتیک باورمندیم و آنها نیز باور دارند و آنها هیچ گاهی مرا دستگیر نخواهند کرد!!!”

وجدان باخته گی و خیانت پیشه گی مرتدانی از این قماش از تعفن سطور فوق کاملاً برملا میشود. آن اکرم یاری که هنوز نوجوانی بیش نبود داکتر (ه.م) را از مجالست و نزدیکی با کسانی که بعداً حزب دموکراتیک خلق رویونیست را بوجود آوردند مانع شده بود، آن اکرم یاری که مانع شرکت داکتر (ه.م) در کنگره ی موسس آن حزب خاین شده بود، چگونه باورکردنی است که پس از سالها مبارزه و سپس بعد از به پخته گی رسیدن و رهبری نمودن جریان دموکراتیک نوین کشور هنوز اینقدر خام باشد که فرق میان دیالکتیک مارکسیستی و (دیالکتیک دروغین سوسیال-امپریالیستی) را نداند! چنین تهمتی کثیف ترین حمله یی است که به شخصیت انقلابی رهبر جنبش مائوتسه دون اندیشه ی کشور از سوی مرتدان میشود. این مرتدان در عین آنکه از صدر اکرم یاری یک (کم سواد سیاسی) میخواهند تصویر آفرینی کنند وی را غیر مستقیم به خیانت و هم-اندیشی با رویونیست های مزدور سوسیال-امپریالیسم روسی متهم نموده و با چنین دروغ شاخدار سر هم میکنند که صدر اکرم یاری گفته باشد که (آنها هیچ گاهی مرا دستگیر نخواهند کرد). تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! از همه ی آنچه

گفته آمد و با اتکا به اسناد و تحلیل هایی که ارائه گردید، حال دیگر مجالی از برای مرتدان باقی نمی ماند که خود را در پناه رهبران جنبش قرار داده و اپورتونیزم و ارتداد خود را پنهان کنند. دیگر آنها نمی توانند این یا آن تشکیل مائوئیستی رزمنده را به بهانه ی دفاع از (اندیشه ی مائوتسه دون) به رگبار اتهام بندند زیرا که با اسنادی که خود ارائه نموده اند، جنازه ی خویش را خوانده اند و با تاختن به صدر اکرم یاری و بستن تهمت های کثیف به وی و سازمان جوانان مترقی، ثابت نموده اند که دشمنی اینان با تشکلاتمائوئیستی کنونی، مستقیماً ناشی از دشمنی بنیادین این مرتدان با (اندیشه ی مائوتسه دون) و جریان دموکراتیک نوین و جنبش شعله ی جاوید است. از این خود-افشاگری های این مرتدان از صمیم قلب سپاسگذاری میکنیم. حال این رسالت مائوئیست ها و انقلابیون رزمنده است که با دفن نمودن این زباله ها و ته مانده های رویونیسم، صفا و اصولیت جنبش انقلابی پرولتری کشور را تامین کنند. دفاع از صدر اکرم یاری، دفاع از برگرفتن و به کار بستن مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم در افغانستان است. ما در دفاع از خط انقلابی صدر اکرم یاری تا پای جان خواهیم ایستاد و یقین داریم که نیرو های مائوئیست سایر تشکلاتمائوئیستی کشور نیز در توافق و هم-گامی با ما قرار دارند.

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

۲۰۱۳/۴/۰۹

" غلط نامه " نویس بیسواد، که بر صدر اکرم یاری می تازد!

زائده پلیدرویونیسم "رهایی"، میروی سودان محمودی، اینک دربخش نهم دشنام-نامه ی نحس خویش، نه تنها توهین ها و تاخت و تاز هایی را که بر صدر اکرم یاری روا داشته بود را مجدد تکرار و تایید میکند بلکه آنرا "انکشاف" نیز داده است.

"زنده یاد "یاری" به این باورمند بود که روس ها و سگان خلقی و پرچمی به دیالکتیک باور دارند؟!"

این "کانتور" ک.جی.بی، بیشرمانه و خاینانه عظیم ترین توهین را در حق رهبر سازمان جوانان مترقی روا میدارد. این خاین پلید چنان به کام "خلقی"-پرچمی ها مینویسد که اگر "تزارمل" لعنتی و برژنف پتیاره زنده میبودند برایش مدال دوستی "کشور شوراه" را اعطا میکردند. هر مائوئیستی که در قبال این عف عف های میرویس کثیف خموشی اختیار کند جز اپورتونیست کثیف نخواهد بود. یکی از معاییر اصولی انقلابی ها، دفاع از رهبران انقلاب است، و حال که یک لومپن هرزه در تبنای و تایید اپورتونیسم و رویزیونیسم بر رهبر جنبش مائوئیستی افغانستان میتازد، هیچگونه سکوت قابل اغماض نیست. سازمان کارگران افغانستان، دفاع از صدر اکرم یاری را در دستور کار خویش قرار داده است و اعلام میدارد که بدون خط صدر اکرم یاری و بدون دفاع از این خط، امکان پیشبرد امر مبارزه ی انقلابی میسر نبوده و محال است. از همین رو است که ما از همه نیروهای مائوئیست کشور میخواهیم تا در امر فروکوفتن دیو پلید رویزیونیسم سهم فعال گیرند. آنانیکه هنوز در پيله ی سکوت ننگبار "خفته " اند از برج عاج بی تفاوتی پایین شوند و الا، اگر سهم گیری در امر دفاع از صدر اکرم یاری را کسر شان خود دانند در شمار و از قماش رویزیونیست های پلید خواهند بود.

توله سگ سیاه، حتی کلمه "خلقی" را که اسم یکی از فراکسیونهای (حزب دموکراتیک خلق افغانستان) رویزیونیست بود، در میان قوس ناخنک نیز نمیگذارد. گذشته از بررسی فرمالیستی از جمله ی منقوله ی فوق، آن جمله از لحاظ پیام و محتوا، قلاده ی ننگی است که تا ابد در گردن میرویس پلید- این سگ وفادار سوسیال-امپریالیسم و امپریالیسم غرب- خواهد بود.

بیایید بخشی دیگر از "تاخت و تاز" نامه ی کثیف میرویس پلید را به خوانش گیریم، تاخت و تاز نامه یی که "تکامل" سرطانی خط جزوه ی (باطرد اپورتونیسم...) داکتر فیض و کثافت-افشانی های (پس منظر) نویسان است:

"... مقایسه نمودن اکرم یاری با قهرمانان جنبش انقلابی داکتر" فیض احمد" و "مجید قهرمان" ظلم در حق دو فرد اخیر و گناهی نابخشودنی میباشد. چه با چنین

مقایسه ای سطح بلند مبارزاتی "کلکانی بزرگ" و "فیض بزرگ" را از عرش مبارزاتی که همانا مبارزه مسلحانه است، و از زنده یاد "یاری" را که تازمان دستگیری هنوز هم از دشمنان مردم شناخت درستی نداشت و امید بدان داشت تا خلق و پرچم با جنبش انقلابی برخورد (!) خونین ننماید و صرف در آوان طفولیت جنبش انقلابی مطلبی چند نوشته، در یک صف قرار دادن، تنها ظلم به زنده یادان کلکانی و داکتر فیض نیست، بلکه دهل فقر فکری گوینده را نیز به صدر آوردن میباشد، که نمی تواند تفاوت بین درجات مختلف مبارزه را مشخص نماید...

سپس این اپورتونیست کثیف-این خاین به جنبش انقلابی کشور- در تقبیح و اپورتونیسم خواندن صدر اکرم یاری چنین قوله کشی میکند:

"ناگزیر باید حقیقت را گفت، اینکه چنگیزیست ها و هزاره ایست های "سازمان کارگران افغانستان م.ل.م" این مولود نحس انترنتی و دیگر یاران جاسوس شان معتقد اند که داکتر فیض احمد-مینای قهرمان و... اکونومیست، اپورتونیست و... امام.ل. ان بودند. پس درباره ی باورمندی شهید "یاری" مبنی بر باورمندی روسها و نوکران بومی اش به دیالکتیک چه نظریه باوری دارند؟

آیا شهید اکرم یاری چنین حرفی رازده است و یا خیر و اگر زده باشد آیا اپورتونیسم تسلیم طلبانه ای بود یا خیر؟..."

در پاسخ به این مولود پلید و ریز یونیسم "سه جهانی" رهایی و این کاسه لیس لعین دلکانی که به خون مجید شهید خیانت ورزیده اند باید گفت که: ای پلید! تو که خود داستان های خاینانه و پلید ساخته و آنرا در خورد احمق و خاینی چند میدهی، فکر میکنی با این حماقت ها میتوانی چرنديات خویش را بر اذهان آگاه بقبولانی؟؟؟ ای وطن فروش مزدور فکری سوسیال-امپریالیسم روس! این تو جاسوس پلید هستی که چنین کثافتاتی را خلق نموده ای!!! گرز کوبنده ی دفاع از مائوئیسم ما، تو و امثال پلیدات را به گورستان تاریخ روانه خواهد ساخت.

باز بیایید ببینیم که چگونه این دلک کثیف میخواهد داستان سرایی کثیف و ساخته و پرداخته ی کارگاه ی ذهن حقیر خویش را در خورد احمقانی چون خویش میدهد:

"یاری" نه تنها رهبر انقلاب افغانستان نبود بل در زمانی که ایشان مبارزه میکرد انقلابی در کشور جریان نداشت. حتی اکثریت "م.ل.ا." از آمدن و پیوستن "یاری" در جریان شعله ی جاوید اصراری نبودند و ایشان را بورژوا و عامل دربار میدانستند.

در پاسخ به این استفسارات ذهنی میرویس پلید باید گفت:

نخست اینکه صدراکرم یاری پیشقراول و بانی (سازمان جوانان مترقی) بود و یی پیش از جریان شعله ی جاوید بود. وی در تعاقب دیگری یادیگران قرار نداشت که "آمدن و پیوستن" اش را دیگران بر نتابد. بلکه عکس این ادعای خاینانه، این دیگران بودند که به وی و به جریان شعله ی جاوید و تحت درفش وی پیوستند. متأسفانه وجدان باخته گان و رویزیونیستانی انحلال طلب نظیر دکتر فیض نیز به گونه ی پرازیتی به داخل جنبش نفوذ کردند. این پرازیت ها بودند که "آمدند" و به جریان شعله ی جاوید "پیوستند". و این صدراکرم یاری بود که از "آمدن" و "پیوستن" این "تازه از راه رسیده ها" ناراضی بود و تا زمانی که خط اصولی صدر اکرم یاری در سازمان جوانان مترقی برقرار بود، هیچگاه اکونومیسم و گواریسیم توان برآمد نداشت. نیز باید گفت که پیشوایان آینده ی اکونومیسم و رویزیونیسم هرگز از سوی سازمان جوانان مترقی تحت رهبری صدراکرم یاری جدی گرفته نمی شدند و به اصطلاح از لحاظ سواد سیاسی به کس حساب نمیشدند. حال چنل نویس های کثیف تالیان آن اپورتونیست های آیند و انحلال طلبی خویش را عریان ساخته و جریان پرافتخار شعله ی جاوید و پیشاهنگ و پیش از نخستین پرولتاریای افغانستان یعنی سازمان جوانان مترقی را به رگبار دشنام و بهتان می بندند.

انحلال طلبی سیاسی میرویس کثیف و دشنام های وی به صدراکرم یاری، سبب میگردد که میرویس کثیف حتی به ذروه ی انحلال طلبی ملی گام گذارد. وی که میخواست در پای صدراکرم یاری را از تاریخ انقلاب کشور بزداید، چون توان این کار را ندارد، حتی موجودیت و شناخت افغانستان را در آن وقت در میان کشور های جهان، به هیچ میگیرد:

"...خلق های هزاره... از بودن "صدراکرم" بیخبر بودند و در سطح جهانی نه تنها مردم از موجودیت کشوری به اسم افغانستان بیخبر بودند چه رسد شناخت از "صدر یاری"؟! "

این اپورتونیست کثیف پس از اینهمه لجن پراگنی ها، چنین واژه ها را بد مستانه قطار میکند:

"از دستم شب و روز ندارید و خواب از چشمان تان ربوده شده است و متیقم که میرویس به عزرائیل تان تبدیل شده است".

آری ای دلچک تورا است میگوئی! توانباری از زباله و کثافات جنبش رابه نمایش میگذاری. انگلس به درستی میگفت که صفای جنبش پرولتری مضمردریرون ریختن انبار کثافات رویونیسم و اپورتونیسم است.

توان طویله ی آژیاس ضد کمونیسم رابه نمایش میگذاری که مارکس از آن سخن میگفت و میفرمود که مارکسیست ها آن را باید به دور بریزند.

رویونیسم رهایی و دلکان تالی آن نظیر این دلچک حقیر - میرویس جاسوس و کارگزار کوانتال پرو - همان طویله آژیاس است، و که این ماییم که باز دادن کثافات تان، صفای جنبش پرولتری کشور را تامین میکنیم.

در اخیر، غلطی هایی را که در "غلط نامه" موخره ی بخش نهم دشنام نامه ی میرویس جاسوس کوتوله گی احمق خویش رابه نمایش گذاشته است رابه بررسی میگیریم. این "غلط نامه" که سراپا عمق بیسوادی و غلطی های شخص میرویس رابه منصفه ظهور رسانیده است، به مثابه ی مشت نمونه ی خروار، نمادی از بیسوادی سیاسی و حتی بیسوادی مطلق اپورتونیستانی است که اینک بسوی تاریخ جنبش چپ انقلابی کشور دهن - کجی کرده و تمامت چپ انقلابی کشور را مورد توهین قرار میدهند.

کلماتی که با خط سرخ است، از متن ما است که میرویس بیسواد خواسته آنرا به نقد کشد. قسمی که در زیر خواهید خواند، سراسر غلط نامه ی وی که در زیر نقد شده است، یک قلم بیسوادی خودوی رابه نمایش گذارده است. قسمی که در ذیل میخوانید، وی با این "غلط نامه" نشان داده است که حتی کلاس نهم مکتب را نیز نرفته است. متأسفیم از اینکه به جای پرداختن به مسایل مبرمتر، اینک مشغول درهم کوفتن کثافات اپورتونیستان حقیری ایم که ارزش نقد کردن را هم ندارند. قسمی که همیشه گفته ایم، مخاطب ما خواننده گان اندوایشان رابه عمق انحرافات و بیسوادی این کثافات رهنمون میشویم. گذشته از آن، بخشی از رسالت تاریخی ما، همانا پاک نمودن (طویله ی آژیاس) رویونیسم و اپورتونیسم وطنی است. از آنجایی که میرویس جاسوس خیلی هاجباب منصفانه خود را مهم جلوه میدهد و چونان (عمار خارجی) که به قول محمدابن وصیف سیستانی دبیر رسایل یعقوب لیث، از کشته شدن به دست یعقوب لیث انگار افتخار میکند:

فخر کند عمار روزی بزرگ کوهدائم من که یعقوب کشت!

واین میرویس دلچک نیزافتخارمیکندکه با تیغ بران مائوئیستان افغانستان به قتل میرسد، مالااین بعدوی را ازاین افتخارنیزمحروم خواهیم ساخت مگرآنکه سیاه-مشق هایی ازوی، به استفرآغاتی مبدل شودکه خطر اغوای توده هالزسوی آن متصورباشد. اصولا تالین دم، پیوسته مخاطب ما خواننده گانی اندکه بخشی از آنهاحتملا قربانی خواننده شدن وپذیرفتارشدن خزعبلات وی قرارخواهندگرفت. لهذا، این جاسوس باید بدانندکه وی درآن حدی نیست که ماقلم سرخ خویش رامشغول "نقد"یا"به قتل رسانیدن"شخصیت وی کنیم. وی قسمی که ازدشنام نامه هایش معلوم است، بیچاره یی است که ازتعلیم و تربیه هردو محروم بوده است. پس وی هرگزبرای ماجدی نبوده است.اینک قسمی که قبلانیزنبشته ایم: "دزدحاضر وبزحاضر!" اینست سند محکم بیسوادی مطلق میرویس جاسوس. بالین"غلط نامه"میرویس بیچاره ثبوت بیسوادی خویش را ارائه کرده است و خودخویشتن رابه قتل رسانیده است!

خوش بودگر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد!

"حافظ شیرازی"

تعین:

ازنگاه ی صرف تعین بروزن تعلم

به فتح (تا) و (ع)، (یا) مشدد، (ن) ساکن

به معنی عینیت پذیری و معین شدن است. حال آنکه (دری مدان) گستاخ، آنرا با (تعین) که از لحاظ معنی و کاربرد با (تعین) تفاوت دارد، یکی گرفته است.

افشا:

مجازی بر تراشی تاحقیقت ننگ او گردد دوئی افشا نمایی تاکنی

تحقیق عار او

(ابوالمعانی میرزا عبدالقادر بیدل)

سر مکنون دل او ما بدیم نعره بی باکانه زد افشا شدیم

(اسرار و رموز علامه اقبال لاهوری)

رازم همه افشا شد از آن عمره عمار عظم همه سودا شد از آن طره طرار
راز همه کرد افشا، ننموده رخ زیبا هم برده درش بنگر، هم پرده نشینش بین
(فروغی بسطامی)

...سال در خود داشت و افشا نکرد تا آن گاه که بر آن دست یافت...

(شیخ بهایی)

لابد (دری مدان) گستاخ، بزرگان نظم و نثر فارسی دری نیز بانگ بر میکشده که
آنها چرابوزینه ی تازیان نشده و برسیاق و روال فارسی و در تطابق با آوا شناسی
(=فونتیک) فارسی دری نبسته اند!!!

دیروزین شان:

دیروزین اختصاص از برای گذشته رامیرساند. حال آنکه (دیروزی) منسوب به گذشته
رامطرح میکند. به این ظرافت هاهرگز مرغ بی پروبال (دری مدان) گستاخ نمی رساند.

هم-تا:

دکتر خسرو فرشی دورد از بزرگان دستور زبان فارسی دری بر آن است که واژگان مرکب
و یا واژگان حاوی پیشوند و پسوند، بهتر آنست که بخش های متشکله با علامت (-)
از هم جدا ساخته شوند. وی این کار را حتی در قوافی اشعار بزرگان شعر نظیر حافظ
شیراز نیز به کار بسته است. از دیدگاه ی وی، چنین رویکرد از غلط خوانی ها
جلوگیری به عمل می آورد. حال بیابید و این نظر صائب وی را در ترازوی انصاف با
(دری مدان) گستاخ قرار دهیم.

داریوش آشوری، یکی دیگر از بزرگان نثر و ادب و متبحر در اندیشه و تاریخ سیاسی،
بر آن است که چنین رویکردی را حتی در نثر نیز گسترش بخشیم. وی نیز در اشعار،
قافیه هایی را که مرکب از چند بخش اند، هر بخش را با (-) جدا میسازد. (رجوع کنید
به کتاب باز اندیشی زبان فارسی از این مولف)

دشنام نامه:

همه میدانند که دشنام نامه است. جز احتمال اشتباه تایپی، هرگز غلط نویسی این واژه متصور نیست.

اگر (دری مدان) باز هرزه درایی و ژاژ-نگری میکند، بهتر است، با مشت خودش به دهان یاوه-سرای اش کوفت:

"...و از زنده یاد (یاری) را که تا زمان دستگیری هنوز هم از دشمنان مردم شناخت درستی نداشت و امید بدان داشت تا خلق و پرچم با جنبش انقلابی برخورد خونین ننماید..."

قسمی که در نقل فوق می خوانید، (دری مدان) گستاخ، به جای (برخورد) نوشته است که: (بر خود)

چنین اشتباهی معنای جمله را کاملاً دگرگونه میسازد. اما ما چنین انتقادات سفیهانه حتی بر این (دری مدان) نمی گیریم، زیرا که میدانیم که این اشتباه حین تایپ بوده است که در اثر تند نویسی به جای (برخورد)، لفظ (برخود) را نوشته است.

شماره یی:

(شماره یی) به بهترین صورتی رساننده ی مدلول است. حال آنکه (شماره ای) التباس با (شماره + ای) داشته و اگر مدلول اخیر در میان نباشد، شیوه ی "نگارش" (دری مدان) سفیهانه است.

گذشته از آن، (شماره ای) میتواند در التباس با (شماره + ای) یعنی (ای) صرف فعل هستن در دوم شخص مخاطب قرار گیرد که به معنای (شماره هستی) میدهد.

صرف فعل هستن به وجه کلاسیک:

اول شخص مفرد: ام	دوم شخص مفرد: ای	سوم شخص مفرد:
		هست
دوم شخص متکلم: ایم	دوم شخص مخاطب: اید	سوم شخص جمع :
		اند

صرف فعل هستن به وجه امروزین:

هستم هستی هست هستیم هستید هستند

مثبت است:

جمله یی است به معنای ماضی قریب. حال آنکه (ثبت است) زمان حال ساده میباشد. (دری مدان) کجا از (زمان فعل) و صرف فعل در زمانها آگاهی دارد؟!

کلاس اکابر:

مروج "وطنی" سواد آموزی است. استعمال فصیح آن جهت آنکه القا کننده ی سواد آموزی از برای بزرگسالان باشد، همانا کلاس اکابر و یا صنف اکابر است. فرقی میان این دو اصطلاح اخیر نیست. آنانیکه فرقی میتراشند، بیچاره گانی اندکه در خیال خویش میان حافظ شیراز و مولانا جلال الدین محمد بلخی جدایی زبانی قایل میشوند.

زنده گی:

رساله ی (روش املای زبان دری) که تحت نظر دستور دانان "وطنی" تدوین شده است، پیشنهاد میکند که به جای مثلا (بندگی و زندگی) باید (بنده گی و زنده گی) نبشت. در ایران ("ها" ی غیر ملفوظ) این کلمات را اغلب نمی نویسند. می بینیم که (دری مدان) گستاخ، در این مورد خاص، طابق بالنعل با "نابردان" ایرانی اش رفته است و در این مورد ویژه، از ایرانیان تقلید نموده است!!!

زمین شوره ی:

(دری مدان) گستاخ، نسبت هر معذرتی که داشته است، سراز (دری خواندن) در نیاورده است. به قول حافظ:

ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگه که لطف طبع و سخن گفتن دری داند

این (دری مدان) مذکور، نسبت آنکه خود نیز اقرار میکند که (یک و نیم) سال میشود که با زبان و ادبیات دری آشنایی به هم رسانیده و پیرانه سرشوق یادگرفتن زبان دری درسش افتاده است، معذور است که هنوز ندانسته است که: (ی) در عبارت (زمین شوره ی)، نسبت واتصاف رارسانیده ومضاف ومضاف الیه را بهم می پیوندد. (دری مدان)

یک-ونیم ساله (باز خرده بگیر بیچاره که چرا با (-) جدا شده است!) آنرا خیال (ی) نکره یا (وحدت) کرده است. اگر آنرا (ی) نکره یا (وحدت) گیریم، معنی جمله منقلب و نامفهوم میشود!

دنیده است: از مصدر (دنیدن)

در پناه ی:

حتی حدود نیم قرن قبل دکتر پرویز ناتل خانلری کیا، از اساتید برجسته ی زبان و ادب فارسی، در مورد (ی) پیوند دهنده ی مضاف و مضاف علیه، صریحا گفته بود که: هنوز اتفاق نظر در مورد شیوه ی نگارش آن که "ی" یا "ء" یا "ای" باشد وجود ندارد. از آن زمان بدینسو، هر که به نهجی و با ادله ی "له" و "علیه" آن می نگارد. اما، اگر تطور تاریخی این "واژک" را در نظر گیریم:

فارسی باستانی	فارسی میانه	فارسی دری
ایهه	ایه	ای (=ی امروزی)
میشود.		

لایه:

بیچاره (دری مدان) در نبشته ی خویش از (لایحه) مراد داشته است تا از لایه های اجتماع یادی کند. مسکین آنرا با (لایحه) مشهور که جمع آن (لوايح) باشد، التباس نموده است!!! چه عیبی داشت و جرمی شداگریک (دری دان) یک ونیم ساله را سر جایش آورده و متوجه اشتباهش ساختیم. نیز (بی چشمی) از این حدنمی گذرد که به جای آنکه این (دری دان) یک و نیم ساله از شرم بی سواد ی آب شود، باز بر کسانی که وی را متوجه ی سطح رفیع سواد اش ساخته اند، با تمسک به همان اشتباه ی (دیروزی) خویش میتازد! اینت بی آرم تر "مرد"!

افزاتر:

افزا + تریعنی افزاینده تر.

مثال ها: روح افزا تر، جانفرا تر

بیچاره (دری شناس) یک و نیم ساله، فکرنموده است که ما آنرا به جای افتضاح اشتباهها نوشته ایم. این (دری دان) یک و نیم ساله هنوز با نگارش و ترکیب های روح افزا و جانفزا ملاقی نشده چه رسد به صفت تفضیلی که از آنها ساخته میشود. این خود "افتضاح" سواد این یک و نیم ساله است. لابد طی یک و نیم سال، به مطالعه ی (درجات صفت) در دستور زبان دری که در آن از (صفت تفضیلی) و (صفت عالی) بحث میشود، نرسیده و یا اینکه درس (دیروزی) خویش را که (افتضاح) است، تکرار میکند تا (یاسین اش پخته شود!)

گرایستن:

آهنگ کردن، میل و رغبت کردن، یازیدن، حمله بردن (فرهنگ فارسی عمید، دوره ی دو جلدی، جلد دوم، صفحه ی 1679)

بیچاره (دری دان) یک و نیم ساله، (گرایستن) را هنوز مشرف نشده و آنرا با گرایستن خلط کرده است، و در نتیجه، غلطی املائی ما را گرفته است. مرحبا به این (دری دان) یک و نیم ساله، دری دانی که به قول خودش، مدت یک و نیم سال میشود که میل به مطالعه ی زبان و ادب دری پیدا کرده است!!!

کماهی:

واژه ای است از زبان گفتاری که در فارسی رسمی سابقه نداشته است. به این قبیل لغات، در زبان انگلیسی

گویند. این قبیل واژه ها، با یافتن کاربرد در زبان نگارش، وارد گنجینه ی واژگان زبان ادبی میشوند. اشکال Slang گوناگون این واژه، به اعتبار (گویش) های گوناگون، هر یکی معتبر است.

متاسفانه:

نخست اینکه بزرگان فرهنگ فارسی نظیر حسن عمید با تبعیت کورکورانه از روش املا ی عربی در همچو موارد (همزه) همداستان نیستند. دو دیگر اینکه، چه با (همزه) و چه بدون (همزه) این هر دو شکل در فارسی کاربرد دارند. سوم اینکه اغلب (کیبورد) های کمپیوتر (تا جایی که ما دیده ایم) در (همزه ی میان کلمات) استاندارد نیستند و

یافتن آن گاه اشکال آفرین میشود، و از آنجایی که از اهمیت برخوردار نیستند و حذف آن التباس آفرین نیست، عطای شان را به لقای شان گاه میتوان بخشید. همانگونه که راحت تر آنست که عطای (دری دانان) یک و نیم ساله را که (اندر حقیقت) محروم از "علم" دری اند، میتوان نادیده گرفت و بر ایشان بخشایید.

میگوییم:

در زبان فارسی دری و در واژه های اصیل و نژاده ی دری، (همزه) وجود ندارد. وجود این حرف در واژه ها یا اختصاص به واژه های دخیل (از عربی یا گاه مستعرب) دارد یا اینکه اغلاط مشهور است. قسمی که حسن عمید و ملک الشعرای بهار بر آن اند و این نظر صائب شان مورد تایید جمهور دستور نویسان از جمله دکتر جواد شریعت نیز است، هرگز نباید (همزه) را در املا ی واژه های فارسی اصیل به کار برد. زیرا که این شیوه ی نگارش، عرب زده گی محض و بی خبری تام از زبان و املا ی فارسی است.

پس، خیلی ها مسخره است که به جای (میگوییم) که درست و فارسی است، به (همزه) به گونه ی (میگویم) بنویسیم.

نیز کلمات پاییز، پایین را که به گونه ی غلط مشهور به گونه ی پائیز و پائین مینویسند خلاف قاعده و در غرابت با زبان فارسی است. (دری مدان) یک و نیم ساله ی ما نیز از شمار کسانی است که مرتکب این چنین اغلاط مشهور میشوند. طرفه اینکه این (دری مدان) هنوز طی یک و نیم سال عرق ریزی شب-روزی هنوز به نوشته های دستور نویسان زبان فارسی دری دسترسی نیافته است. و الا حتما بخش زیر را در صفحه ی 42 فرهنگ فارسی عمید، جلد نخست، می یافتند:

"...همزه در زبان فارسی...در وسط یا آخر کلمه نمی آید، کلماتی که دارای همزه وسط یا آخر هستند از زبان عربی گرفته شده مثل: یاءس، ماء"

حال اگر روانشاد حسن عمید زنده میبود و میدید که (دری شناس) یک-و-نیم ساله ی "افغان" میگویم را به جای میگوییم میگذارد، حتما در شگفتی میشد از این خیره سری و خود-رایی!

(نیز با عرض معذرت از خواننده گان از بابت اینکه "کیبورد" کمپیوتر ما، حتی قادر به نگارش همزه ی وسط کلمات فارسی نیست. این امر، فوق العاده گیی ندارد. شاید نقص در ما باشد که آنرا نیافته ایم یا اینکه اصلا این کیبورد که مورد استفاده ی ما است، این قابلیت را ندارد. به هر حال ما انتقاد-از-خود به عمل می آوریم. باز جای شکرش باقیست که ما از نگاشتن "همزه" در وسط کلمات فارسی محروم شده ایم، و در نتیجه اغلام مشهور را نظیر امثال (دری مدان) یک و نیم ساله مرتکب نمی شویم.

دیدگاه ی:

نظر داکتر پرویز ناتل خانلری را در خصوص (ی) اضافت قبلا بیان کردیم. خرده گیری کنونی (دری مدان) یک و نیم ساله که آنرا به شکل (دیدگاه) به کسر (ه) مینویسد، ابرام ورزی بیهوده بیش نیست. قبلا گفتیم که در همچو موارد، اغلب نگارش (ی) ترجیح داده میشود.

سترده:

تصریفی از مصدر ستردن است. انتقاد (دری مدان) یک و نیم ساله پوچ و بی اساس است.

شوینست:

این واژه، از کلمه ی (شوین) که نام یکتن از سربازان ناپلیون بود، گرفته شده است. همین تلفظ، از اصل فرانسه نزد ما مروج شده است. بهتر آنست که (دری مدان) یک و نیم ساله، از این بیش دنبال بدیهیات نگردد. زیرا که وی را با ریشه شناسی (یا به قول فرنگی ها "ایتولوژی" و "ایتمولوژی" واژه ها) کاری نبوده و از آن سر در نمی آورد.

سیستماتیک:

اینکه (دری مدان) یک و نیم ساله گفته است که این واژه انگلیسی است، لابد خواسته کشف بزرگی را "مرتکب" شود!!! انگلیسی بودن این واژه یا بهتر است گفت ریشه ی فرنگی این واژه از بدیهیات است. این واژه در زبانهای انگلیسی، فرانسه و اسپانیایی با اندکی تفاوت تلفظی، مشترک است. این واژه در زبان فارسی دری جا افتاده است و هنوز هیچ حتی بیکاره ای پیدا نشده که بر آن خرده گیرد. راستی! این (دری مدان) که

دهها (لومپن-واژه) ی من-در-آوردی را در مذمت و توهین مائوئیست ها و انقلابیون کشور به گونه ی "نیولوجیسم" جعل کرده است، حساب آن افرازات بی اصل و اساس را کی خواهد پرداخت؟؟؟

فورموله:

برخلاف نظرانگریزی محور(دری مدان) یک ونیم ساله، فورموله، صورت یا تلفظ ناشی از اصل انگلیسی نیست. انگلیسی آن: Formulated می باشد. صورت اسمی آن، (فارمیولا) تلفظ میشود.

این کلمه در زبان فارسی، از اصل فرانسه آمده است. میدانیم که بخش معتناهی از واژه های فرنگی اصل در زبان فارسی ایران، از اصل فرانسه آمده است. مقداری از آنها، از طریق لهجه ی رسمی فارسی ایران، وارد زبان فارسی دری افغانستان شده است. از همین شمار است واژه ی فورموله.

آشنایی:

املای فوق درست است. آوردن (همزه) در وسط واژه ی مذکور، اشتباه محض بوده، و آگاهانه به اشتباه تن در دادن، انحراف عمدی است. برای (دری مدان) یک- و-نیم ساله اعلام میکنیم که نظر زنده یاد حسن عمید را که در بالا ذکر نموده ایم، در این خصوص، یک بار دیگر، به دقت بخوانند. باشد که سواد شان، به "دو ساله گی" تقرب کند!

اگر باز (دری مدان) یک-و-نیم ساله قانع نمی شود، شواهد شعری ذیل را جهت رو سفیدی اش، می آوریم:

شنیدی آن مثل در آشنایی که باشد آشنایی روشنایی

(ویس و رامین)

باهمه بیگانه ای وباغمش آشنایی آشنایی آشنایی آشنا

(دیوان شمس)

یادداشت: ای (دری مدان بیچاره)! حتی این ندا برکشیدن و فغان زدنهای (آشنایی آشنایی آشنایی آشنا) مولانای بلخ نیزگوش های کر و چشمان نا-بینای ترا با صورت درست املای این واژه آشنا نکرده است!!! و هنوز (بیگانه ای و با غمش)!

اگر آن روشنایی باز یابی طریق آشنایی باز یابی

(الهی نامه عطار)

ناقوسی دیر آشنایی زمزماری بزم بینوایی

(هفت اورنگ جامی)

فارغند از آشنایی آشنایان ازل آشنایی های رسمی مصدر بیگانگی است

(دیوان صائب)

شاید موارد فوق برای اقناع (دری دان) یک-و-نیم ساله کافی باشد! و الا (گوش... بفروش و گوش... بخر)!

نگاه ی:

باز صورت درست فوق را (دری مدان) یک-و-نیم ساله که بیشرمانه (دستور زبان نویسی) را تقلید میکند، در نیافته، و غافل از آن است که (ی) بعد از (نگاه) مبین رابطه ی اضافه (مضاف و مضاف علیه) است، و نمی توان آنرا یکجا با (ه) ملفوظ نوشت!!!

گذشته از همه، یکجانگاشتن (ه) با (ی) در کلمه ی فوق، صورت و معنای (ی نکره) راداده که خود رابطه ی دال و مدلول را در جمله از هم خواهد گسیخت. جناب (دری شناسا!) لطف نموده، به قول توده هایی که برایتان حق صحبت را بدون تحقیق کردن نمی دهند، متوجه باش که برایت خواهند گفت: "بی خریطه فیر نکن!!!"

جرءت:

اصل عربی و صورت اصیل آن جراءه (همزه که بالایش دو نقطه دارد و کیبورد ما آن حرف را ندارد) میباشد. متأسفانه همانگونه که گفتیم، مشکل (همزه نویسی) کیبورد ما

اینک دستاویز (دست-آویز) کسانی که حتی صورت اصلی این واژه را نیز نمی دانند، شده است. زهی بیکاره گی و سفاهت.

وجدان باخته گی:

ما املائی فوق راکه رواج بیشتر در افغانستان دارد برگزیده ایم، حال آنکه (دری مدان) یک-و-نیم ساله که آنهمه در نوشته هایش به ضد "فارسی ایران" بوغ میزند، صورت املائی "ایرانی" را انتخاب کرده است!!!

به هر حال، این هر دو املا درست بوده، و جز (وجدان باخته گان) که پراتیک مبارزاتی شان خیانت به مبارزه ی طبقاتی است، دنبال چنین ریزه کاری های بی معنا نمی گردند.

گزیری جز این نداشتیم که بابررسی این بیکاره گی های (وجدان باخته گان) به اصطلاح (دری مدان) یک-و-نیم ساله (وقت هدر دهیم). زیرا که بیم آن میرفت که "علم دری" این یک-و-نیم ساله، گل داده و در گلستان (دو ساله گی) شگوفان شود!!!

تجسد ایدئولوژی:

(عالم به علم دری) که هرگز نام مارکس را نشنیده و لنین نخوانده است نمی داند که هنگامی که تیوری انقلابی به گونه ی (برای خود) به مثابه ی ایدئولوژی در توده ها نفوذ نموده و به نیروی مادی تبدیل شود در وجود توده های انقلابی تجسد مییابد. این (تجسد یافتن ایدئولوژی) عین عبارتی است که صدر گونزالو در تشریح اصل مارکسیستی فوق به کار میگیرد. صورت انگلیسی آن: Incarnation of ideology به همان معنای تجسد ایدئولوژی میباشد. به (خط بین المللی) حزب کمونیست پیرو و ترجمه ی آن مراجعه کنید.

نمیدن:

به معنی خم شدن، تمایل و گرایش یافتن به سوی، میباشد. کلمه ی (نماز) که در اصل به معنی قامت شکستن است از این مصدر مشتق شده است. اصل پارسی میانه ی آن (نمیتن) و (نماچ) میباشد. راستی را که از (دری مدان) یک-و-نیم ساله نباید توقع داشت که طی یک و نیم سال به (مرتضی محیط) زبان و "علم"! دری مبدل شود.

بیچاره (دری دان) یک-و-نیم ساله هنوز موفق به دریافت متنی از فارسی دری نشده که در آن مصدر (نمیدن) را خوانده باشد. حال با چنین اعجوبه ی زبان-دان چگونه از پارسی میانه و پارسی باستانی و اوستایی یاد کنیم!!!

نزد (دری مدان) گستاخ، زبان مجموعه یی از 30-40 واژه است که به مثابه ی ابزاری از برای فحاشی و دشنام-سرایی به کار گرفته شده است. اصولاً با چنین سفیهی بحث نمودن، خود گناهی است نابخشودنی. از همین رو است که ما خزعلات و (نیولوجیزم) وی را از این به بعد بدون "نقد" گذاشته و هرگز به پاسخ "غلط" کاری هایش نخواهیم پرداخت و غلط نامه هایش را که همانا سیاه-مشق های شاگردان پایین تر از کلاس نهم مکتب است، نادیده خواهیم گرفت. زیرا که (بخش نهم) چرند-نامه ی وی، کاملاً آفتابی ساخته است که آن چتل-مشق ها، نشاندهنده ی آن است که وی زبان "دری" راحتی به اندازه ی زبان دوم نیز فرانگرفته است و حتی اساسات علوم مثبتة و شاید حتی معنی اصطلاح (علوم مثبتة) رانیز نمی داند! ولادیمیر ایلیچ لنین زمانی میگفت که هر کمونیست باید یک دایره المعارف زنده باشد. حال بیایید ببینید که یک بیسواد عامی ولومین که سواد مکتبی اش نشاندهنده ی آنست که حتی صنف نهم نیز نرفته است، می آید و پوزه ی کثیفش رابادشنام و فحاشی مسخره ساخته و وقیحانه خود را "کمونیست" میخواند و بر صدر اکرم یاری و جنبش شعله ی جاوید میتازد. بدابه حال حتی اپورتونیسمی که لومپنی چون (میرویس) وکیل مدافع اش باشد!

لتمس:

آن بیچاره یی که مدعی اخذ قطره یی از بحر "علم" دری است، غریق آن قطره ی مدعایی خویش شده است، و در جمجمه ی بیسوادش از علوم مثبتة نشانی و سراغی نیست. اگر وی دست کم مکتب راتا سویه ی صنف نهم نیز میخواند با مشاهده ی لفظ (لتمس) ذیل عنوان (معرف هاواندیکاتورها) مشکل نمی داشت. این بیچاره که هرگز بویی از مضمون (کیمیا) نبرده است، و علوم مثبتة در جمجمه ی خالی اش کیمیا و ناشناس مانده است، هنوز از کاغذ لتمس که جهت تشخیص رنگ حین مواجهه ی آن بامواد اسیدی وقلوی به کار گرفته میشود، سردرنیاورده، و قسمی که از (غلط نامه) اش مبرهن است، هنوز این کلمه را درجایی نخوانده است. ما به (میرویس جان محمودی) نصیحت میکنیم که نام زنده یادان (محمودی ها) را بد نکند و به جای آنکه احمقانه "چپ چپ" کنان دهن پاره گی کند و آبروی خویش را بیش از پیش ببرد، بهتر آن است

که برود و تعلیمات خویش را در مکتب ادامه دهد و دست کم در صنف نهم مکتب شامل شود. شاید بگویند که وی چگونه پیرانه سرافتخار باز-شمولیت در مکتب جهت ادامه ی تعلیمات خویش رایابد. ما برایش راهنمایی میکنیم. برود و در یک کلاس اکابر نام-نویسی کند.

دراخیر ذکر این نکته را ناگفته نباید گذاشت که متاسفانه از اثر استیلای اپورتونیسیم فسیلهای گذشته، امروزه بخش معتابهی از مدعیان "چپ" و "کمونیسم" بیسوادانی اند که حتی از سواد حیاتی نیز برخوردار نیستند. ایشان هم-قماشان (میرویس خان) اند و این رسالت نیروهای انقلابی است که این خاشاک را روفته و آنان را به سوی مکاتب و کلاسهای اکابر رهنمون شوند.

سنگ بیمایه اگر کاسه ی زرین بشکست

قیمت سنگ نیفزاید و زر کم نشود

جاسوس پلید امپریالیزم، مهره ی حقیر رویونیست های "سه جهانی"، تفاله ی مردار استمرار خاینان به خون شهید مجید، کارگزاری آزمون کوانتل پرو، دلک نگون مایه، میرویس ودان "محمودی" که چونان "سمندر" سرگشته ی کویر رویونیسم، ننگی است به دامن خانواده ی شهیر "محمودی"، اینک باپخش بخش سوم "پارس نامه" ی رسوای خویش، به قول شاعری گرانمایه، "میخ آخربه کفن پوش خویش راپتک نمود" و همانگونه که قبلادر یافته و فراگفته بودیم، اینک: براونمرده، به فتوای وجدان های مدافع انقلاب، باید نماز جنازه کرد!!! (1)

افلاطون از ستایش نادان، گریسته بود. رفیق پولاد، دیگر آن پولادی است که آبدیده شده است. ابجد خوانانی که نمی دانند "پولاد چگونه آبدیده میشود" لاجرم گمان برده اند که افشاگری کثیف میرویس "نادان" نامحمود رفیق پولاد را آسیمه سر میسازد. حقا که چنین نبوده و نخواهد بود. موضع گیری اصولی و اراده ی پرولتری رفیق پولاد نشان داد که این رفیق در مقابل اخطار ها و تهدیدات کثیف میرویس دلک کوتاه نیامد و سپر نیافگند. لجن پراگنی ها و لجام گسیخته گی هاوبی ادبی های وی را که نادانی بیش

نیست، برای خویش اسباب ناراحتی ندانست، حتی به قیمت پذیرفتار شدن "افشاگری" از سوی دلقک نگون مایه، باز در موضع خویش چونان البرز استوار ایستاد و میدان سرخ مبارزه را ارج نهاد. این ایستاده گی پرولتری رفیق گر انمایه ما، آزمون کبیری بود که وی از آن پیروز و سرفراز به درآمد. مگر نه آنست که پولاد با چنین گداختن ها و فروختن ها است که آبدیده میشود؟

میرویس مزدور امپریالیسم امریکا-شرکا و هم قماشان لومپن اش کوس رسوایی خویش را با چنان قوت و شدت کوفتند که دیگر حتی برای عقبمانده ترین عناصر جنبش انقلابی کشور نیز جای تردید باقی نمانده است که میرویس-همقاشان لچک وی، فرمانبرداران سرمایه و ارتجاع، و تفاله های مردار سگان پلید اخوانی بوده، و برای ابد مورد لعن و نفرین انقلابیون افغانستان و جهان قرار گرفته اند. این مزدور و جاسوس منشی اش، نشان داد که این فردوهم-سلکان پست اش، همانند عوامل خادی-جهادی، تادست شان برسندنیروهای انقلابی کشور را در کام سرکوب فرو برده و به خون انقلابیون تشنه اند. حال میرویس ودان محمودی باید بداند که:

هر افغان با وجدان، هر فرد افغانستان ولو آنکه در هر سطحی از برداشت و تایید از دموکراسی قرار داشته باشد، هر افغان وطن پرست که شرافت مادر-وطن و استقلال کشور را وقع نهد، بر این مزدور کثیف نفرین بیکرانه نثار خواهد کرد!

اگر زمانی دلقکانی نگون مایه، خوک نمایانه لفظ دری را به لجن می آلایدند (در زمان ناصر خسرو) اینک، این توله سگ آی.اس.آی، این بنده ی بنده ی سی.آی.ای، با جاسوسی و کارگزاری کوانتل پرو، پارس زنان، باز بر جگرگاه این زبان، با خنجر پلید و آژه های مستهجن که نماد تربیت حقیر وی است، ضربت وارد کرد.

میروس پلید، ننگ افغان، ننگ یارسی، ننگ خانواده ی شهیر محمودی و سرانجام به مثابه ی سپاهی فکری اجیر امپریالیسم و ارتجاع، ننگ انسانیت است.

و اما رفیق پولاد:

رفیق پولاد، فرزند راستین خلقهای ستمدیده و انقلابی کشور بوده، و استواری ایشان در برابر مرتدان رنگارنگ و اینک استقامت ایدئولوژیک و موضع گیری اصولی شان در برابر دلقکانی نظیر میرویس نادان نامحمود، نشاندهنده ی آنست که این رفیق عزیز، مصداق لفظ پولاد در عرصه ی مبارزه ی عملی بوده، و فرزند راستین مبارزه است. ماوی رامیستاییم زیرا که با موضع گیری های استوار خویش در برابر مرتدان به اثبات رسانید که رهرو پر افتخار راه ی صدر اکرم یاری بوده، و ستاره ی سرخی است در آسمان انقلاب پرولتری کشور!

زنده باد رفیق پولاد و اصولیت انقلابی پرولتری وی!

مرگ به مرتدانی که بوزینه صفت، در توهم اینهمانی با انسان خویشان را می فریبند!

**شرم جنایات رخ داده در جامعه ی منقسم بر طبقات طی شش هزاره بر گرده ی کثیف
میرویس جاسوس!**

در راه ی سرخ انقلاب دموکراتیک نوین به پیش!

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

5.6.2013

(1) هر آنکسی که در این حلقه نیست زنده به عشق

بر او نمرده به فتوای من نماز کنید --- (حافظ)

معلول بدتر از علتش

کودتای ننگین و بد فرجام هفت ثور 1357 که به حمایت مستقیم سوسیال امپریالیسم اتحادشوری در افغانستان راه اندازی گردید، مشتی از عناصر بی باور به ارزش های میهن پرستی را بقدرت رسانید. این عناصر بدون درک یابدون در نظر گرفتن ماهیت سوسیال- امپریالیسم که بعد از سال های 1956 بامرگ استالین راه سرمایه داری رامیرفت، آن را قبله ء خود قرار دادند و هر مخالفی را که به این بت سر تعظیم فرود نیاورد کشتند و یا راهی زندان ها کردند.

باتمام این وحشت-گستری ها، باند های "خلق" و پرچم نتوانستند که کنترل اوضاع را بدست گیرند، درماندگی باند "خلق" و پرچم در برابر خیزش های مردمی ناگزیر پای حامی شان سوسیال- امپریالیسم روس را بخاطر جلوگیری از سقوط رژیم مزدور به افغانستان کشانید.

با تجاوز بی شرمانه و سوسیال امپریالیسم در ششم جدی سال 1358 به افغانستان، آتش خشم و نفرت مردم آزاد ایمان ما را بر انگیخت و رعد آسا کران تا کران کشور ما به دژ تسخیر نا پذیر در برابر اشغالگران مبدل گشت.

سوسیال امپریالیسم "شوروی" در طی یک دهه با مردمی جنگید که جز ایمان به آزادی سلاح دیگری نداشتند و سر انجام پس از یک دهه نبرد شکست را پذیرفت و از این کشور با خفت بی مانند بیرون رفت و این شکست بیک از اسباب فروپاشی امپراتوری اش در جهان گردید.

با بیرون شدن نگونسارانه ی سوسیال امپریالیسم "شوروی" از افغانستان ، رژیم دست نشانده آن که بقا و دوامش منوط به حمایت بادرش بود ، با بی التفاتی بادر نتوانست به عمر ننگینش دوام دهد و با بی آرمی بی نظیر، در هشتم ثور سال ، 1371 قدرت را به احزاب "اخوانی" مزدور غرب تسلیم نموده، و این تجربه را بار دیگر ثبت تاریخ کرد که اتکا به غیر و قدرت لایزال توده ها را نادیده گرفتن جز شرمساری و شکست ننگین عاقبتی در پی ندارد .

مردم افغانستان که بخاطر آزادی کشور شان بیش از 2 میلیون شهید داده بودند ، در انتظار و آرزوی روزی بودند که کشورشان آزاد گردد و از جنایتکاران "خلقی" - پرچمی حساب جنایات شان را بگیرند، اما با بقدرت رسیدن احزاب اخوانی و جنایات بی نظیر آنها که تاریخ نظیرش را کمتر دیده بود ، جنایات "خلقی" ها را " فراموش" کردند و بقول معروف کفن کش سابق را در سیاهروی، سفید تر از روسیاهان "هشت ثوری" دیدند.

مردم ما با اهدای خون های پاک شان شاهد آزادی را در برنکشیدند. احزاب وطن فروش اخوانی این وطن را بار دیگر فروختند، و اما اینبار، به امپریالیسم امریکا و شرکای جنایت-پیشه اش. برای مردم آزاده ء ما و یا هر کشور دیگری چه تفاوتی وجود دارد که وطن شان از یک استعمارگر خلاص شود و به استعمارگر دیگری فروخته شود؟ اخوانی ها به اثبات رسانیدند که از آنجایی که همانند وطن فروشان "خلقی" - پرچمی وجدان باخته و به پستی گراییده و در امر وطن فروشی نهایت اهتمام به خرج داده اند، لهذا، در وطن فروشی دست کمی از خاینان "خلقی" - پرچمی ندارند.

اخوانی ها برای مردم ثابت کردند که به هیچ چیزی به جز به پول و قدرت ایمان و باور ندارند. هم اکنون احزاب وطن فروش اخوانی به هر ساز غربی ها می رقصند و هیچ آرمی ندارند. بسیاری از این وطن فروشان بی ایمان حتی ریش شان را تراش کرده

اند تا در نظر غربی ها خود را دموکرات جلوه دهند که مورد بی مهری قرار نگیرند، غافل از آن اند که دموکرات بودن به فکر واعتقاد ارتباط دارد نه به بلندی و کوتاهی ریش.

باند های اخوانی که از روز های میلاد نامیمون شان طوق بردگی غرب را به گردن شان داشتند و مطابق برنامه های غرب در این مدت عمل کرده و میکنند ، وطن فروش تر از باند خلق و پرچم هستند و روز هشتم ثور که پیروزی این جنایت پیشه گان است بدتر از هفتم ثور میباشد و پیامدی جز اسارت نوین خلق ما این روز در پی نداشته است.

به همین اساس است که مردم ما شعار ("هشت ثور" سیاهتر از "هفت ثور") را اعلام داشته اند. رویهمرفته، این دو روز بعنوان بدترین روز های تاریخ کشورما، نماد وطن-فروشی خائیان جهادی-خادی بوده، روز های سیاه محسوب میگردند. حماسه ی خلق شهیم ما در مقاومت جانبازانه شان در برابر سوسیال-امپریالیسم "شوروی" شاهکار های وطن پرستی آفریده است، و در متن این مبارزات ملی-انقلابی است که سپهبد مقاومت ضد سوسیال-امپریالیستی، قهرمان ملی خلق های آزادیخواه ی افغانستان، یعنی شهید مجید کلکانی ، پیشتاز وطن پرستان سراسر افغانستان گردیده، و به همه جهانیان ثابت نمود که : در دفاع از وطن و در دفاع از شرافت خلق های آزادیخواه، کم ترین هدیه، همانا جانی است که باید به جانان استقلال باید تقدیم کرد! و اما، سپاهدار جهالت پیشه گان اخوانی، احمد شاه مسعود وطن فروش، همانگونه که در دوره ی به اصطلاح "جهاد" خویشی پروتوکولی کا.جی.بی و کارگزار امپریالیزم غرب یعنی جاسوس دوسره بود، در دوره ی "مقاومت" کاذب خویش نیز، با سر سودن در آستان "دشمنان" روسی دیروزین خویش، و با "سفر اروپا"ی خود، یکبار دیگر نشان داد که هنوز در منجلاب جاسوسی منهک است و که پلکانی زیادی را نیز تا سقوط کامل فرو پیموده است! از همین رو بود که رژیم پوشالی شاه شجاع ثالث، به وی عنوان پوشالی "قهرمان ملی" را گدابخشی نمود. خلق قهرمان افغانستان برای این نجنگیده بود که شوروی را بکشد، بجای آن امریکا را بیاورد.

در شرایط کنونی چیز بسیار جالب و مهم این است که بدانیم که آیا کدام تضاد ماهوی میان گروه طالبان و احزاب اخوانی بر سر قدرت وجود دارد یا خیر؟

همه میدانیم که هیچ تفاوتی بین ماهیت این گروه ها نیست و خالق همهء شان امپریالیسم، و عمدتاً امپریالیسم امریکا و انگلیس است. امریکایی ها و انگلیسها بخاطر تطبیق برنامه های شان تعدادی از گروه های اخوانی را در رژیم پوشالی گردهم آورده اند و گروه هایی را موازی با رژیم پوشالی در بیرون "نظام" توظیف کرده اند و هر دو دسته از یک منبع دستور میگیرند.

بیاد داشته باشیم، هرزمانی که غربی ها برنامه های شان تطبیق گردد و به اهداف شان برسند این مخالفان را نیز مانند تعدادی از افراد مرتد سابقانیمه شعله یی، "خلق"، پرچمی، ستمی و احزاب اخوانی مانند حزب اسلامی، جمعیت، حرکت، و وحدتی ها که در حکومت پوشالی دور یک سفره ی وطن فروشی نشانده است، رسماً و علناً در کنار شان قرار خواهد داد. گروه طالبان بهتر از این ها نیست که در کنار برادران خود قرار نگیرند.

این امریکا است که از 3 دهه واندی کشور ما را توسط باند های آفریده اش به کشتار گاه بیگناهان مبدل کرده است. این امپریالیسم است که امنیت زرع مواد مخدر را در جنوب کشور تامین و آنرا تا غرب انتقال میدهد و میلیارد ها دالرمفاد آن به جیب سرمایه داران غربی می ریزد. اما ده سال میشود که شعار مبارزه علیه مواد مخدر و تروریسم را بمثابه نقاب تزویر بر سیمای پلیدش کشیده و به این بهانه ها وارد افغانستان شده است.

حکومتی که بر بنیاد مهندسی امریکا در افغانستان ایجاد گردیده است متشکل از قاچاقبران مواد مخدر، غاصبان دارایی های عامه و اجیران وابسته به کشور های بیرونی استند که این واقعیت ها گاهی از سوی نهادهای وابسته به حکومت نیز به بیرون درز کرده و افشا گردیده است.

مافیای رژیم پوشالی و شرکای تنظیمی-جهادی-خادی شان، در جرم و جنایت، قاچاق مواد مخدر، رشوت، اختلاس، غصب ملکیت های عامه دست باز دارند و تا هنوز هیچ یک آنها مورد باز پرس قرار نگرفته است.

به این گونه سرنوشت مردم ما بدست نوکران استعمار قرار گرفته است و اکنون بسیاری از هفت ثوری ها با کلاه پکول بر سر کردن و دستمال به گردن مجاهد شده اند و این شگفت آور نیست چون همهء این باند ها سرشت و سرنوشت یکسان داشته و دارند

چرا از یک دیگر شان بشرمند؟! آخر دیالکتیک مارکسیستی برای مان می آموزد که ماهیت، تعیین کننده ی پدیده است .

چیزیکه برای مردم ما مهم است تجربه وشناخت از این گروه های مزدور بیگانه است که دیگر فریب شعار های دروغین آنها را نخورند، زیرا عرصه تاریخ دراز است وحوادث مشابه تکرار خواهند شد.

"عمار"

عضو کمیته ی مرکزی سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

چرا "سازمان انقلابی افغانستان" در لاک "مارکسیسم-لنینیسم" می خزد؟

"سازمان انقلابی افغانستان" مدعی است که: " مائوئیست ها" در غرب به "شورش" آمده، "کارگران" دور آنان حلقه زده، "علاقمدان" متفقن به پرچانگی بچگانه پرداخته و در این بین "پولاد" فراری از میان آتش و شعله، داغ شده، جرس ضد سازمان کوبیده و همه با هم زیر بیرق زرد اپورتونیسم، علیه سازمان انقلابی افغانستان "قیام" کرده اند. " سپس این "سازمان" مدعی میشود که "قیام" مائوئیست ها جناح اپورتونیستی بوده و " هنگامی که جناح اپورتونیستی به ضد جناح انقلابی قیام میکند، خیلی زشت است"

. چنین ادعا هایی که خویشان را "جناح انقلابی" و مائوئیست ها را جناح "اپورتونیستی" میخواند، به تعبیر خود "سازمان انقلابی" آیا بچگانه نیست؟ بگذریم از اینکه "بچگانه" یا "دخترانه" خواندن مواضع طرف، بی آنکه آن مواضع را به بررسی گیریم، چیزی جز واژه-بافینمی تواند باشد. از همین رو است که ما اینک به بررسی میگیریم که کدام جناح اپورتونیستی است و کدامین جناح انقلابی؟

محک ما مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم) که تسمیه ی درست تر از مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه ی ماتوتسه دون است، (میباشد. مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه ی ماتوتسه دون (و اینک مائوئیسم)، هرگز از جهت درجه ی تکاملی معادل مارکسیسم-لنینیسم نیست. این "اندیشه" یا ایزم، یک مرحله ی کاملاً نوین، و مرحله ی سومین در تکامل ایدئولوژی پرولتاریا یعنی در مارکسیسم به شمار میرود. بیایید ببینیم که آیا "سازمان انقلابی" حتی در حرف، از "اندیشه ی ماتوتسه دون" یاد میکند یا اینکه همانند "اخگر"، "املا" و... سایر سنتریست ها، هنوز مارکسیست-لنینیست است؟

این "سازمان" می نویسد:

"واضح است که درپشت "شورش"، یکی دو علامه ی غنوده در غرب یلوه سرائی میکنند و درپشت "کارگران"، خرده بورژواهایی لمیده اند که گاه به این طرف و گاه به آن طرف میلوند و باقات کردن بسترشبانۀ شان، بیمارگونه "مارکسیزم-لنینیزم" را نیز رواجایی بسترشان فکر کرده، به ماشین کالاشویی میسپارند، تابادوسه چرخ، از آن مائوئیسم بزمیند!!! و اگر به ایشان بگویی که مائوئیست جان عزیز، مارکسیزم-لنینیسم رواجایی بسترشبانۀ ات نیست که آنرا قات کرده اینجا و آنجا حواله اش کنی تا "مائوئیسم" ات "دیده به جهان بگشاید"، آبروهایشان را {شاید منظورشان "ابروهای شانرا" باشد} درهم میکشند، بادیه غیغ می اندازند و دیوانه وار فریاد میکشند: آهای، مائوئیسم تحت حمله ء رویونیست ها قرار گرفته است، کمک، کمک، کمک!"

مقصود ایشان از "کارگران" سازمان کارگران افغانستان میباشد و نیز از "شورش" تشکیلات مائوئیست های افغانستان را افاده میکنند. بگذریم از اینکه این رویه ی نگارش و لحن تمسخرآمیز جملات، شایسته ی یک نقد آنهم نقد مارکسیستی نیست. نیز بگذریم از اینکه عبارت استعاره ی "دیده به دنیا گشودن" را به تمسخر گرفته و آنرا با لُهو با "بزمیند" اقتفا داده اند. مهم برای ما پیامی است که این "سازمان" میرساند. این سازمان وانمود میکند که این سازمان کارگران افغانستان و یا تشکیلات مائوئیست های افغانستان است که برای نخستین بار از مائوئیسم سخن گفته باشد. این سازمان قسمی که اسناد "کنگره ی دوم" شان میرساند، آگاه است که تسمیه ی مائوئیسم، با اتکا به دلایل محکم، نخستین بار توسط صدر گونزالو صورت پذیرفته است. حزب کمونیست پیرو و صدر گونزالو بر آن اند که مائوئیسم مرحله ی نوین، عالی تر و سوم در تکامل مارکسیسم است. این مارکسیسم-لنینیسم است که به مرحله ی بالاتر و عالی تر تکامل یافته و ثمره ی این

تکامل همه جانبه که در هر سه مولفه ی ایدئولوژی پرولتاریا رخ داده است، همانا مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم است. یکی از دلایل عمده از متروک شدن تسمیه ی "اندیشه ی مائوتسه دون" در آن است که این چنین تسمیه و "ایزم" قابل نشدن به تکاملاتیکه صدر مائو به ایدئولوژی پرولتاریای انقلابی یعنی مارکسیسم داده است، همانا در دست کم گرفتن خدمات صدر مائو به ایدئولوژی پرولتری و علم انقلاب، میباشد. از همین رو است که مدعیان "مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه ی مائوتسه دون" زمانی زیر تاثیر توهمات ظاهرا ناشی از "تیوری عصر" استالین، خویشتن را مارکسیست-لنینیست اعلام میدارند و زمانی هم از اندیشه ی مائوتسه دون یاد میکنند. در مجموع نزد اینها آنچه مطرح است این است که: در عموم مارکسیست-لنینیست هستند و "اندیشه ی مائوتسه دون" را صحیح ترین منهاج و تکاملی بر آن، و نه تکامل به مثابه ی مرحله ی نوین در آن، می شمارند. زیرا که اگر اینها از تکامل به یک مرحله ی نوین حرف بزنند، به مائوئیسم میرسند و این چیزی است که حضرات "مائوتسه دون اندیشه" از آن می پرهیزند. زیرا که اینها هرگز به آن راضی نیستند که خدمات صدر مائو به علم انقلاب پرولتری را هم سنگ خدمات مارکس و لنین بشمارند. نیز آنان مدعی اند که: عصر ما عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است. این تر استالین درست میباشد. مائوئیست ها نیز همه بر آن اند. چیزی نوی که مورد استناد "مائوتسه دون اندیشه" ها و یا مورد انکار مائوئیست ها باشد در آن به نظر نمی رسد. ظاهرا "مائوتسه دون اندیشه" ها نیز این تر را پذیرفته اند، اما این شیوه ی پذیرش شان، دگماتیستی و سوژیکتیویستی است. زیرا که اینان فکر میکنند که قبول پذیرش مرحله ی نوین در مارکسیسم، منوط به رد تعریف استالین از "عصر" ما است. حال آنکه چنین نیست. مارکسیست-لنینیست-مائوئیست ها نیز همدستانانند که عصر ما عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است. مائوئیست ها زائده ی لینیپائوئیستی "عصر زوال امپریالیسم" و تیوری های بی پر و پای "پسا-امپریالیسم" و "نیو-امپریالیسم" را رد میکنند. عصر ما کماکان عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است. پس، نباید به بهانه ی توهمات "عصر" مدعی شد که: امکان ندارد که بدون آنکه عصر نوینی آغاز یابد، مارکسیسم، به مرحله ی عالی تر از لنینیسم، یعنی به مرحله ی مائوئیسم تکامل کند. کسانی که چنین توهماتی را دامن می زنند دگماتیستند. زیرا که آنان تکامل مارکسیسم را که یک ایدئولوژی علمی و علمی ترین ایدئولوژیی است که بشریت ارائه داشته است، رد میکنند. آنان از مارکسیسم یک "دگما" و رویکرد مذهبی و "مقدس" ارائه

میدهند. اینکه از مرحله ی سوم سخن میزنیم، یک جهش کیفی را در نظر داریم، جهشی که مارکسیسم-لنینیسم را به مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم تکامل داده است. قسمی که در اسناد (جنبش انقلابی انترناسیونالیستی) آمده است، همانگونه که حزب کمونیست پیرو و صدر گونزالو گفته اند، همانگونه که سایر احزاب مائوئیست جهان بر آن اند:

امروزه کسی که مبارزه ی طبقاتی و قبول انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا را قبول داشته باشد، کمونیست نیست، بلکه کمونیست کسی است که: مبارزه ی طبقاتی، انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا و ادامه ی انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا تا رسیدن به کمونیسم را قبول داشته باشد. لنین میگفت و لنینیسم بر آن بود که امروزه کسی کمونیست نیست مگر آنکه مبارزه ی طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا را قبول داشته باشد. با مائو و مائوئیسم است که این تعریف انکشاف یافته و تز "ادامه ی انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا تا رسیدن به کمونیسم" مطرح شده است. اینجا است که یک جهش کیفی، یک تکامل همه جانبه ظهور خویش را اعلام میدارد. این تز ثمره ی مبارزات انترناسیونالیستی و اصولی حزب کمونیست چین تحت رهبری صدر مائوتسه دون بوده، و در برابر تز های رویزیونیستیخروشچف مرتد قرار دارد. همان خروشچفی که دیکتاتوری پرولتاریا را کنار گذاشته و از "همزیستی، گذار و رقابت مسالمت آمیز" حرف میزد و از "دولت و حزب عموم خلقی" سخن میگفت. از همین رو بود که آنده از احزاب مارکسیست-لنینیست که به دنباله ی خروشچف و شبه خروشچف ها مبدل شدند، سرانجام سر از گریبان سوسیال-دموکراسی و سرانجام سوسیال-فاشیسم و سوسیال-خیانت پیشه گی به در آوردند. اما آنده از احزاب و جریانات مارکسیست-لنینیست که به تکاملات و دست آورد های تیوریک صدر مائوتسه دون پی بردند و مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه ی مائوتسه دون (اینک مائوئیسم خوانده میشود) را اتخاذ کردند، درفش کمونیسم و انقلاب جهانی پرولتاریایی را برافراشتند و آنرا در اهتزاز نگهداشتند. برخی از "مارکسیست-لنینیست"ها میگفتند و بعضا هنوز میگویند که مائو خود خویشان را مارکسیست-لنینیست میگفت. در جواب باید گفت: آیا جز این بود که لنین خود را مارکسیست میخواند؟ و آیا این استالین نبود که پس از مرگ لنین، از مارکسیسم-لنینیسم حرف زد؟ گذشته از آن، امروزه اگر به جای مائوئیسم، مارکسیسم بگوییم، و این در صورتی اتفاق افتد که ما به مائوئیسم به مثابه ی مرحله ی سومین و عالی تر در تکامل مارکسیسم باورمند باشیم، در چنین صورت، منظور ما از

مارکسیسم همان مائوئیسم است. این چنین لحنی، در نوشته های احزاب مائوئیست کشور های اروپای غربی گاهگاه اتفاق می افتد. با اینهمه این احزاب اعلام نموده اند که هنگامی که از مارکسیسم نام میبرند، منظور شان تکامل عالی تر آن تا لحظه ی کنونی یعنی مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم میباشد. اما هیچ سازمان، حزب یا جریان مائوئیست پیدا نشده است که مارکسیسم-لنینیسم را اصطلاحاً به کار برده و از آن مائوئیسم اراده کرده باشد. گذشته از آن، یک عیب بزرگ مارکسیست-لنینیست خواندن و سپس ادعای "اندیشه ی مائوتسه دون" نمودن در این است که یک تمایز بنیادین بین آن عناصر پرولتری که تکاملات کمی و کیفی خدمات صدر مائو به علم انقلاب پرولتری را قبول و اتخاذ کرده اند و آن "مارکسیست-لنینیست" هایی که خویشتن را چنین می نامند اما صدر مائو را رد نموده و دنبال رویزونیستهای نظیر تروتسکی و دگمارویزونیستهای نظیر انورخوجه روان اند، دست کم در تسمیه هویدا نمی شود. اگر ما باورمند به آن ایم که خدمات صدر مائوتسه دون به علم انقلاب پرولتری هم سنگ خدمات مارکس و یا لنین است، پس چه "مهمی" ما را باز میدارد که از مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم یا به طور خلاصه از مائوئیسم سخن نگوئیم. بویژه در شرایطی که تمام رویزونیستهای که خویشتن را کمونیست میدانند، خود را امروزه مارکسیست-لنینیست میخوانند. اگر مائوتسه دون اندیشه ها هم خود را مارکسیست-لنینیست بخوانند، از سویی عدم درک خویش از تکامل علم انقلاب پرولتری و درجات آنرا به نمایش میگذارند و از سوی دیگر، خود را در شمار نحله ها و یا گرایش هایی قرار میدهند که هریکی مدعی مارکسیست-لنینیست بودن اصیل اند. خیر! مارکسیست-لنینیست-مائوئیست ها مارکسیست-لنینیست نیستند. آنها مارکسیست-لنینیست-مائوئیست اند. همین مارکسیست-لنینیست شمردن خویش است که "سازمان انقلابی افغانستان" با سازمان های غیر کمونیستی نظیر حزب کار ایران (طوفان) که خود را تا قبول استالین متوقف داشته و تایید اش از مائو به مثابه ی "یک انقلابی کبیر" و نه یک کلاسیک که نماینده ی سومین مرحله ی تکامل در ایدئولوژی پرولتری باشد، سنگواره شده است، روابط "رفیقانه" و "کمونیستی" دارد. اما مائوئیست ها با در نظر داشت اینکه برنامه و اساسنامه ی حزب کار ایران (طوفان) یک برنامه ی غیر مائوئیستی است، و هیچ خوانایی و ارتباطی با مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه ی مائوتسه دون ندارد، لهذا آنرا یک حزب غیر مائوئیستی میدانند. درست است که رفیق "فروتن" از بزرگان کمونیست های ضد رویزونیست در ایران، صدر مائو را قبول داشته و اثر وزین اش "دفاع از

مائو دفاع از مارکسیسم خلاق است" جایگاه ی خویش را دارا است، اما فروتن به همان اندازه به مائو "احترام" دارد که حزب رنجبران ایران! و نیز چریک های فدایی خلق ایران و اقلیتی ها نیز در ظاهر از مائو به احترام یاد میکنند و در وبسایتهایشان برخی از آثار صدر مائو را به نشر رسانیده اند اما آنان استراتژی مائوئیستی جنگ خلق را در برنامه های خویش نگنجانیده اند. نه حزب کار ایران (طوفان)، نه حزب رنجبران و نه "چریک ها" و منشعبات شان، هیچکدام از اندیشه ی مائوتسه دون و یا مائوئیسم نه تنها نمایندگی نمی کنند بلکه در تقابل با آن قرار دارند. چرا؟ زیرا که آنان منهمک در مرحله ی مارکسیسم-لنینیسم شده اند و قادر به این درک نیستند که اندیشه ی مائوتسه دون یا مائوئیسم مرحله ییکیفیتا نوین در تکامل ایدئولوژی پرولتری است. حتی نام کتاب فقید "فروتن" نیز خود میرساند که از دیدگاه ی وی، مائو در به کار گیری مارکسیسم، خلاقیت به خرج داده و لهذا، دفاع از وی، دفاع از مارکسیسم خلاق است. فروتن هرگز از مرحله ی تکاملی نوین، یعنی از تکامل مارکسیسم-لنینیسم به مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم سخن نمی گوید. با اینهمه از آنجایی که تا اوایل دهه ی هشتم سده ی بیستم میلادی، هیچ حزب کمونیست در جهان نبود که از مارکسیسم-لنینسم-مائوئیسم سخن زده باشد، به استثنای حزب کمونیست پیرو، لهذا، ما تقصیر را محض در گردن فقید فروتن نمی اندازیم. "سازمان انقلابی افغانستان" حتی در سندی دیگر، متهورانه (متهورانه از آنجایی که بی تحقیق حق صحبت کردن را به خود داده است) مدعی است که این اندیشه ی گونزالو است که "مائوئیسم" را خلق کرده است(تا اینجا، از جهاتی و به تعبیری که درست تر افاده کننده ی مطلب باشد، درست!- تبصره از ما است) و تقصیر از آن دیگران است که دنباله رو برداشت گونزالو یا حزب کمونیست پیرو شده و نتیجه گیری های صدر گونزالو یا حزب کمونیست پیرو را تعمیم بخشیده و مائوئیسم را پذیرفته اند. آنچه ما نقل میکنیم نقل قول به عین عبارات "سازمان انقلابی" نیست، بلکه نقل به مضمون آن بخش از سند شان است. به هر حال، از دیدگاه ی "سازمان انقلابی" اگر گونزالو یا اندیشه ی گونزالو و حزب کمونیست پیرو به غلط از مائوئیسم یاد نمی کرد دیگران قربانی این تسمیه نمیشدند! معنی این ادعای این سازمان آن است که این سازمان به گونه ی ماهوی و جذری، منکر مائوئیسم به مثابه ی مرحله ی نوین، عالی تر و سومین در تکامل مارکسیسم است. از همین رو است که این سازمان، یک سازمان مارکسیست-لنینیست است. و ما جهت تمایز خویش از چنین سازمانهای "مارکسیست-لنینیست" که ارزش تکاملات جهانشمول ایدئولوژی

پرولتاری بوسیله ی صدر مائو به مرحله ی سوم، نوین و عالی تر را منکر می افتند، با درک و با در نظر داشت تکامل مارکسیسم-لنینیسم به مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، با صراحت اعلام داشته ایم که مارکسیسم-لنینیسم به تاریخ سپرده شده است. این سخن ما درست است و متکی است به تز صدر گونزالو که در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و همه ی احزاب مائوئیستیجهان، مورد قبول است و ماحصل آن اینکه اگر صدر مائو را هم سنگ با مارکس و یا لنین ندانیم، کمونیست نیستیم. چونکه "سازمان انقلابی" و سایر سازمانها و احزاب "مارکسیست-لنینیست" نظیر حزب کارایران، چریک های فدایی خلق و حزب رنجبران، هرگز برای مائو چنان مرتبتی و اهمیتی قایل نیستند، لهذا آنها "مارکسیست-لنینیست" هستند، و ما که گفته ایم که "مارکسیسم-لنینیسم" به تاریخ سپرده شده است، منظور ما چنان "مارکسیسم-لنینیسم" است. شاید بگویند که ما در سخن سابق خویش تجدید نظر کرده ایم. خیر! از دیدگاه ی ما، امروز این مارکسیسم-لنینیسم نیست که ایدئولوژی طبقه ی کارگر است، بلکه تکامل آن یعنی مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم است که ایدئولوژی طبقه ی کارگر است. از همین دیدگاه است که برای مبارزه با کسانی که منکر رهبری جهانشمول صدر مائو میشوند ما اعلام داشته ایم که مارکسیسم-لنینیسم به تاریخ پیوسته و تنها رویونیست ها و ضد مائوئیست ها اند که در لاک اتوریته ی مرحله ی دوم در تکامل مارکسیسم خزیده اند. چنین شگردی، در زمان لنین و استالین نیز سابقه داشته است که رویونیست ها جهت مبارزه در برابر لنین و کمونیسم، خویشان را مارکسیست میخواندند و لنینیسم را یک گرایش یا نظریه ی غیر مارکسیستی. دیدیم که رویونیست ها به بنبست رسیدند و مارکسیسم-لنینیسم ظفرنمون از آزمون مبارزه ی طبقاتی پیروز به در آمد. حال، رویونیست ها در لاک مارکسیسم-لنینیسم می خزند تا در برابر صدر مائو و مائوئیسم قرار گیرند. تکامل مارکسیسم-لنینیسم به مائوئیسم با انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی به گونه ی یک جهش که تکامل کمی و کیفی همه جانبه را نمایندگی میکند، صورت گرفته است. اما، این حرف بدان معنی نیست که در تکامل ایدئولوژی پرولتاری، گسست هایی رخ داده باشد، گسست هایی که رابطه ی یک مرحله را با دیگری قطع نموده باشد. خیر! تکامل ایدئولوژی پرولتاری یک استمرار یا continuity است که با جهش هایی که تعیین کننده ی مرحله هایکیفیتا نوین و عالی تر اند، مشخص شده است. لهذا، همانگونه که مائوئیسم را میتوانیم مارکسیسم بنامیم، مارکسیسم-لنینیسم نیز زمانی اعتبار و مشروعیت دارد که تکامل آن یعنی مائوئیسم را در نظر داشته باشیم. از همین رو بود

که جهت تمایز از رویونیست ها، در دهه های شصت و هفتاد قرن بیستم، احزاب مائوئیستی جهان خود را: مارکسیست-لنینیست انقلابی میخواندند تا از "مارکسیست-لنینست" ها در تسمیه نیز فرق شوند. حال که ما جنبش مائوئیستی بین المللی را داریم (منظور مان "ریم" نیست بلکه کلیت جنبش مائوئیستی جهان است) که متفقا از مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم حرف میزنند، نیازی به آن نیست که خویشان را به غلط، مارکسیست-لنینیست بخوانیم و بر آن ابرامورزیم، مگر آنکه غرضی در کار باشد، و آن غرض، چه اعلام شود یا نشود همانا دست کم گرفتن تکاملات صدر مائو است. لهذا باید گفت که: مارکسیسم-لنینیسم به تاریخ پیوسته است و امروزه این مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم است (که در زمان صدر مائو و در سالیان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، به مثابه ی تکامل لنینیسم و بنام اندیشه ی مائوتسه دون خوانده میشده است)، ایدئولوژی ما میباشد.

"سازمان انقلابی افغانستان" که استهزا آمیز برای ما میگوید که مارکسیسم-لنینیسم را روحایی ساخته ایم و سزاوار "ماشین کالا شویی" اش دانسته ایم، این لحن این "سازمان" چیزی سواى شانه خالی کردن از یک بحث سازنده نمی تواند باشد. این "سازمان" بعد از آنکه در اسناد "کنگره ی دوم" خویش، تشکیلات مائوئیستی کشور را به باد اتهامات و انتقادات غالبا ناوارد قرار داد، برای مدت مدیدی آماده ی یک بحث سالم نشد. این سازمان در کنگره ی کذایی خویش، سازمانهای رویونیست و شبه تروتسکیست نظیر (سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان) را که خود را "مارکسیست-لنینیست" میخوانند، را رفیق و چپی خوانده و در ردیف احزاب و سازمانهای چپی و کمونیستی قرار داد. نیز در کنگره ی کذایی خویش، بسیاری از احزاب ، سازمانها و گروهبندی های گذشته و کنونی را که به مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه ی مائو یا مائوئیسم باورمند بوده اند، از قلم انداخته است. ما و برخی از تشکلات مائوئیستی کشور به جواب تاخت و تاز نامه ی شان پرداختیم. اگر این "سازمان" هنوز به دنبال پاسخ است، نشاندهنده ی آنست که:

یالین سازمان همه اسناد منتشره ی مارکسیست-لنینیست-مائوئیست هاراکه دروبسایت های شان موجوداست وبه پاسخ این "سازمان" پرداخته اند، نخوانده است ویالینکه "تجاهل عارف" میکند.

به هر حال، ما چنین می‌گیریم که خواننده باشد و دریافته باشد، و یا اینکه بدان بسنده نکرده باشد. روی این ملحوظ، نبشته‌ی کنونی را که دفاعیه‌ی بی است از خدمات فنا ناپذیر صدر مائوتسه دون به علم انقلاب پرولتری، یعنی دفاعیه‌ی بی است از مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه‌ی مائوتسه دون (و اینک درست آنست که مارکسیسم-لنینیسم-مائوتیسم خوانده شود) در برابر کسانی که هنوز فکر میکنند این مارکسیسم-لنینیسم است که ایدئولوژی پرولتاریا است و "اندیشه‌ی مائو فقط یک کاربرد خلاق آن است". ما از جهانشمول بودن و کیفیتا نوین بودن اندیشه‌ی مائوتسه دون و پذیرفتن آن به مثابه‌ی مرحله‌ی سوم در تکامل مارکسیسم صحبت میکنیم. چنین تکاملی، قسمی که قبلا گفتیم هرگز الزام آور آن نیست که ما به پسا-امپریالیسم یا نیو-امپریالیسم برسیم. تکامل مارکسیسم-لنینیسم به مائوتیسم، هرگز در گرو پذیرش آغاز یک عصر نو نیست. اگر لنینیائو و لنینیائوتیست‌ها از عصر نوین حرف میزدند، لنینیائوتیست‌های "پنهان" نظیر "سازمان انقلابی افغانستان" قبول تکامل مارکسیسم به مرحله‌ی سوم را تابع شروع یک عصر نوین میدانند. اگر چنین نباشد، چرا آنها استدلال میکنند که عصر نوینی آغاز نیافته است، پس چرا مرحله‌ی نوینی در تکامل ایدئولوژی پرولتری متصور باشد. این چنین استدلالی، فصل مشترکی با انور خوجه و خزعبلات (امپریالیسم و انقلاب) وی نیز دارد. خوجه‌ی دگمارویزیونیست نیز میگفت که لنینیسم عبارت از مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتاریایی است و لهذا، اندیشه‌ی مائوتسه دون، مبین شروع عصر جدیدی است که مورد قبول اش نیست (مورد قبول انور خوجه نیست). حزب کمونیست نیپال (مشعل) با چنین لنینیائوتیسم پنهان بود که مارکسیسم-لنینیسم-مائوتیسم را نپذیرفت و سبب شد که به یک حزب سوسیال-فاشیست استحاله کند. انحرافات پراچندیستی و موهنیدیا(کیرن) از مائوتیسم نیز ناشی از آن است که این رویزیونیست‌ها جهانشمول بودن مائوتیسم و اصول آنرا به بازی، غفلت و سرانجام رد گرفته و از مائوتیسم بریدند. اینکه باب آوکیان به پسا مارکسیسم-لنینیسم-مائوتیسم رسید، آن نیز ناشی از درک ناقص و بورژوازی‌ی وی از انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا بود. این موارد را در جا‌های دیگر به بحث گرفته ایم و هنوز زمینه و دامنه‌ی بحث باز و دراز است، منظور این است که اپورتونیسم، چه راست و چه "چپ"، با رد مائوتیسم به مثابه‌ی یک مرحله‌ی کیفیتا نوین است که منکر مائوتیسم شده، و به دامن مارکسیسم-لنینیسم چسبیده و سنگواره میشود. نیز این سنتریسم است که هیچمدانهای نظیر "سمندر" را به بار می‌آورد. "سازمان انقلابی

افغانستان" در همان حد "سمندر" و سازمانهای رویزیونیست نظیر "اخگر" (بعد از آنکه به سنترسیم گرایید)، "املا" (بخش غیر مائوتسه دون اندیشه ی آن) و "ساوو" قرار گرفته است. اینکه جایی در اسناد شان گفته اند که در حال مطالعه اند که "اندیشه ی مائو" درست تر است یا "مائوئیسم"؟ در جواب شان باید بگوییم:

شماکه هنوز به آن حدویک نتیجه ی قطعی نرسیده اید، چه حق دارید که بالای مائوئیست ها و نامگذاری مائوئیسم تاخت و تاز میکنید.

نشود که زمانی با "تکمیل مطالعات و معلومات" خویش، "مائوئیسم" را هر چند در حرف (قسمی که حالا نیز اندیشه ی مائوتسه دون را در سطح یک ادعا پذیرفته اید و عملاً با "مارکسیسم-لنینیسم" خویش سنگواره بسته و در برابر کمونیست ها قرار گرفته اید.) بپذیرید؟!

مشکل ما با "سازمان" شما، یک مشکل بنیادین است و آن اینکه:

ما مائو را به مثابه ی رهبر انقلاب جهانی پرولتاریایی پذیرفته ایم و اندیشه ی وی یا مائوئیسم را مرحله ی سوم در تکامل علم انقلاب پرولتاریایی میدانیم.

شما هنوز "مارکسیست-لنینیست" هستید.

از آنجایی که از نظر ما کسی که رهبری صدر مائو و مائوئیسم را نپذیرد کمونیست نیست، لهذا: از دیدگاه ی ما، شما رویزیونیستهای هستید که در برابر اندیشه ی مائوتسه دون یعنی در برابر تکامل مارکسیسم-لنینیسم به مرحله ی جدید و عالی تر، قرار گرفته اید. اگر شما مانند ما مرحله ی سومین را می پذیرفتید، هرگز ما را به تمسخر نمی گرفتید که: مارکسیسم-لنینیسم به تاریخ پیوسته است.

ما چنان صریح و قاطع نوشته بودیم و هنوز بر آن ابرامیورزیم تا باشد که راه ی چانه زنی های رویزیونیست ها، دگمارویزیونیست ها، و سرانجام رفرمیست هایی که تحت بهانه ی نام "مارکسیسم-لنینیسم" صدر مائو و تکامل مارکسیسم به مرحله ی جدید و سوم را منکر شده اند، بسته گردد.

حال شما حضرات "سازمان انقلابی" بگویید که شما جناح انقلابی هستید یا کسانی که در دفاع از صدر مائو و مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون (امروزه مائوئیسم)

قرار دارند؟ آیا شما که منکر مائوئیسم یا اندیشه ی مائوتسه دون به مثابه ی مرحله ی جدید، عالی تر و سوم در تکامل مارکسیسم اید، جناح انقلابی اید یا یک جناح رو به گذشته و منکر رهبری جهانی صدر مائو و اندیشه ی وی؟؟؟ بهتر بود که از "جناح اپورتونیستی" و "جناح انقلابی" یادی نمیکردید، زیرا که خود زمینه ی نقد ویرانگر خویش را فراهم آورده اید و ما از اینجهت از شما متشکر ایم. محض با گفتن اینکه ما "سازمان انقلابی" ایم، کسی انقلابی نمی شود. نیز تفاخر به این نکنید که شما "سازمان انقلابی" هستید و دیگران و از جمله حزب کمونیست (مائوئیست) کف های روی آب!!!

برای کمونیست ها، آنچه تعیین کننده است، خط است. اگر درست باشد، همانگونه که صدر مائو میگفت، کمیت نیز فراهم می آید. اگر خط درست حاکم نباشد، و خط رویزیونیستیراهیان سرمایه داری بر حزب یا سازمان حاکم شود، نظیر حزب کمونیست چین پس از دوره ی صدر مائو که علی الرغم داشتن میلیونها عضو، بخشی از گردان سرمایه و در خدمت امپریالیسم بوده، و تا زمانی که خط غیر پرولتری حاکم باشد، چنین سازمانها و احزابی، جز خیانت به خلق، دست آوردی نخواهند داشت.

رفقای مائوئیست های افغانستان، همیشه از داکتر فیض به عنوان شهید یاد کرده اند. انتقاد ما و آنها از داکتر فیض یا گروه انقلابی خلق های افغانستان (و بعد ها سازمان رهایی افغانستان) ناشی از برخورد شخصی یا کدام عقده مندی خصوصی نیست. این را شما نیز میدانید. لهذا، هرگز انتقاد ما رنگ دشنام را به خود نمی گیرد. ادعای شما که ما به داکتر فیض دشنام داده باشیم، بی اساس است. انتقاد ما از وی، انتقاد از خطی است که وی پیریزی نموده و به پیش برده است. انتقاد ما بر پایه ی مواردی مشخص استوار است، که در نبشته های خویش مطرح نموده ایم. ما در ذیل به بازنویسی فشرده یی از اهم موارد می پردازیم:

-داکتر فیض احمد، تیوری ارتجاعی سه جهان را اساس قرار داد و در تبانی با رویزیونیست ها و خاقان های نوین چینی قرار گرفت. آیا شما منکر این مورد هستید؟ اینکه شما میگویید که وی در "مشعل دوم" از خود انتقاد نموده بود، بفرمایید و سند بیاورید. به هر حال، اینکه شما آن تیوری ارتجاعی را نمیپذیرید، و با "گسستن" از سازمان رویزیونیست "رهایی" حساب خویش را با آن تیوری تسویه شده اعلام دارید، ما آنرا به شما تسرینمی دهیم. اما اگر شما از اتخاذ موضع داکتر فیض و خط سه جهانی

وی انتقاد به عمل نیاورید، به این معنی است که شما هنوز به تایید خط انحرافی وی پرداخته و با تعند در این انحراف، رویونیست محسوب میشوید.

-داکتر فیض احمد، در برابر رهبری سازمان جوانان مترقی و خط انقلابی صدر اکرم یاری قرار گرفته و با خط "انتقادی" خویش، اکونومیسملکی را خط گذاری نمود. اینکه شما در جاهایی مدعی شده اید که وی بعد ها از خود انتقاد نمود، این ادعای تان زمانی موجه است که:

نخست سند ارائه دهید، و دو دیگر اینکه خود را نیز مبرا داشته و اعلام دارید که در حرف و عمل، خط انقلابی صدر اکرم یاری را پذیرفته اید. شما این کار را نکرده اید قسمی که معلوم است، نمی کنید. لهذا، شما همان خط انحرافی را ادامه داده اید و حرفی از "انتقاد از خود" نمی تواند در میانه باشد.

- داکتر فیض احمد، با "جمهوری اسلامی" بازی های خویش و ائتلاف کردن ها و جبهه ساختن ها با نیرو های قهقرااییجهادی، انحلال طلبی و اکونومیس را در جنبش نفوذ داده، و زمینه ی انحرافات فراوانی نظیر رویونیسم مسلحانه را فراهم نمود. وی در برابر خط انقلاب افغانستان یعنی خط شهید اکرم یاری قرار گرفت. اگر خط صدر اکرم یاری مطرح می بود، هرگز تز های تسلیم طلبانه نظیر جمهوری اسلامی بازی در میان نمی آمد.

- داکتر فیض احمد، به جای آنکه مبارزه ی مسلحانه به منظور راه اندازی جنگ خلق را تبلیغ کند و در پیش گیرد، بسوی مشی های غیر مائوئیستی (یا ضد مائوتسه دون اندیشه) نظیر اقدام به کودتا روی آورد. این مشی های ضد مارکسیستی، ناشی از درک اکونومیستی وی از تکامل جامعه و ناشی از خط انحرافی بود که وی نماینده ی آن بود. آیا داکتر فیض احمد با "قیام" بالا حصار که کودتایی محض بود، در عمل نشان نداد که با جنگ ممتد خلق بیگانه بوده، و از آن رویگردان است؟

مشکل آن است که شما مائوئیست نیستید که با شما با محک مائوئیسم سخن بگوییم. اگر میخواهید به تظاهر خویش به "مائوتسه دون اندیشه" بودن وفادار باشید، بیاید اگر از واژه ی "مائوئیسم" خوش تان نمی آید، با همان "مائوتسه دون اندیشه" نکات مطروحه ی ما در خصوص داکتر فیض احمد را به بررسی گیریم. آیا جز آن است که در مواردی که فوقا برشمردیم تیوری و پراتیکداکتر فیض احمد در تقابل با مارکسیسم-

لنینیسم-اندیشه ی مائوتسه دون قرار داشت؟ آیا وی بسوی جنگ خلق رفت یا اینکه رو به کودتا بازی، نظیر کودتای بالا حصار آورد؟ آیا وی از مبارزه ی انقلابی و تاسیس جمهور دموکراتیک نوین افغانستان سخن گفت یا اینکه در حرف و عمل، استراتژی "جمهوری اسلامی" و "مکتب اسلام" را اتخاذ کرد؟ آیا او نبود که تیوری ارتجاعی "سه جهان" را اساس "سازمان رهایی افغانستان" قرار داد؟ آیا چنین اساسی، با اندیشه ی مائوتسه دون خوانایی دارد؟

آیا این داکتر فیض احمد نبود که با حلقه ی "انتقادیون" خویش، در برابر سازمان جوانان مترقی قرار گرفت؟ آیا او نبود که با رد و لعن خط صدر اکرم یاری، خط اکونومیستی و سه جهان بازی را اتخاذ کرد؟

و سرانجام اینکه: آیا این خط انحرافی سه جهانی وی نبود که وی را قربانی گرفت؟ آیا جز آن بود که وی قربانی اتکا به کمک تسلیحاتی چینی ها و "آی.اس.آی" شده و شکار حزب اسلامی و رژیم خاین پاکستان شد؟ آیا جز این بود که سوسیال-امپریالیسم چین وی را فریفته و به قربانگاه ارتجاع اسلامی سپرد؟

اگر شما ذره یی از مارکسیسم برخوردار باشید، این انتقاد های ما را دقیقاً بررسی نموده و به آن پاسخ بدهید. آیا این انتقاد های اصولی ما از داکتر فیض احمد، دشنام دادن به وی است؟ هرگز نه! دشنام قسمی که مصطلح است، به کارگیری واژه ها و لحن مستهجن است که برای خرد ساختن طرف مقابل، به طور لومپانه و غالباً در خدمت اغراض زشت و شوم به کار گرفته میشود. نمونه ی "برجسته" و "برازنده" ی دشنامسرایی، همانا نوشته های لومپنی بنام "میرویسودان محمودی" است که تا بخش هفدهم "دشنامهایش" سرایا لمپنیسم و دشنام است. اگر اندکی انصاف ورزید، لحن نبشته ی شما و جملات به کارگرفته از سوی شما در نبشته ی اخیرتان تحت عنوان: "دون کیشوت های "مائونیست" بیماران روانی با لاطائلات "مائونیستی" خود دشنام نامه ای است کامل!

اگر به ذکر و چیدن مثال های فراوان از متن این نبشته رو آوریم، اطاله ی کلام است. دست کم خود بگویید که به جای آنکه رو به بحث و جدل آورید، طرف مقابل را با واژه های کلی و هتاکانه نظیر "گنگس های سیاسی"، "دلالان بورژوایی"، "علامه های فصلکی"، "مائونیسمزاییدن" و... فرو می مالید. با این قبیل شیوه ی نگارش، شما خود

به اثبات میرسانید که چیزی جدی به گفتن ندارید و بهتر آن است که به جای ضیاع وقت "گرانبهای" خویش، بروید و مطالعه ی خویش را کامل سازید که:

"مارکسیسم-لنینیسم" درست تر است یا "مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه ی مائوتسه دون" یا اینکه "خدای خواسته" مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم!

به قول شما، ما که حال از "آشفته گی تیوریک" خلاصی یافته ایم، و از لقای "مارکسیسم-لنینیسم" گذشته و به "مائوئیسم" رسیده ایم، و بر "عمده بودن" آن اذعان داریم. آری! ما از "آشفته گی تیوریک" خلاصی یافته ایم. دلمان برای شما میسوزد که هنوز فرصت کافی نیافته اید که از آشفته گی تیوریک خلاصی یافته و عطای مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم را به لقای آن بسپارید و دیگر خود را نیازمند مطالعات بیشتر جهت پذیرش و عدم پذیرش مائوئیسم نسازید. ما از شما توقع نمی بریم که مائوئیسم را بپذیرید. زیرا که این عمل در صورتی ممکن است که شما از انحرافات گذشته ی خویش بریده، و با انتقاد از خود، خط مائوئیستی انقلاب افغانستان یعنی خط صدر اکرم یاری را در حرف و عمل اتخاذ کنید. چون چنین خواستی از شما باطل است (قسمی که موضع گیری های شما نشان میدهد) لهذا، شما هرگز به عمق ایدئولوژی پرولتری و اندیشه ی مائوتسه دون پی نخواهید برد.

سازمان کارگران افغانستان

13.5.2013

ساما در هجدهم جوزای 1392 خورشیدی،

باری دیگر سند تسلیم طلبی و خیانت به خون شهید

مجید را امضاء نمود!

سازمان آزادیبخش مردم افغانستان (ساما) طی بیش از یکدهه اشغال کشور از سوی امپریالیسم امریکا-شرکا نه تنها حتی لب به تقبیح اشغال و اشغالگران نگشود، بلکه با

مشی تسلیم طلبانه ی (سیاست مماس با امپریالیسم در برابر فنودالیسم) عملا در برابر امپریالیستان اشغالگر سپر افگند. این تسلیم شدن، دنباله ی خط انحرافی و تسلیم شدن های مکرر ساما طی سالیان قبل بود. اسناد تسلیم طلبی ساما، گواهان استواری است که مهر خیانت بر پیشانی رهبران آن زده است، رهبرانی که اینک با پرواز های (قرچه) یی خویش، میخواستند خویشان را شهسوار شاهین رزم آزادیبخش، یعنی هم عنان با مبارزات انقلابی شهید مجید کلکانی جلوه دهند. پر هویدا است که رهبران ساما طی سالیان حاکمیت خون و خیانت جهادی ها، طی بیش از یک دهه اشغالگری امریکا-شرکا، نه تنها این سازمان را به یک سازمان تسلیم شده و سوسیال-خیانت پیشه مبدل نموده اند، بل به مثابه ی کثیف ترین عوامل ارتجاع و سرمایه، اتوریتة ی انقلابی شهید مجید کلکانی و گذشته ی پر افتخار سامای شهید مجید کلکانی را نیز به بازی گرفته و با آن قمار سیاسی زده، و عملا نشان داده اند که کاسبکاران خوبی در سیاست های وطن فروشانند!

پس از آنکه ساما-ادامه دهنده گان اعلام موجودیت کرد، اینک دست کم با دو ساما سر و کار داریم: سامایی که جنبجلیرویزونیست های رهایی را در خویشان داشته و هم آهنگ با آنها بوسه بر چکمه ی خونین امپریالیسم و ارتجاع زده است، و سامایی که علی الرغم ادعای ادامه دهنده بودن، هرگز انحرافات خطی ساما در گذشته را به گونه ی صادقانه به بررسی نگرفته، و محض ادامه دهنده بودن را ماهیت وجودی خویش اعلام کرده است. زمانیکه که از ادامه دهنده بودن سخن به میان می آید، اگر با گذشته و با خیانت طلبی ها و کرنش های دیروزین تصفیه ی حساب نشود، اگر از خلق هایی که به آنها خیانت ورزیده اند پوزش نخواهند، دیگر اینگونه ادامه دهنده گی، سوای ادامه دادن گذشته ی انحرافات، چیزی نخواهد بود. چنین سامایی، هیچ فصل مشترک با سامای شهید مجید ندارد.

دو قلويساما، چونان عنكبوت، پیرامون خود تار (هواخواهانی) چند تنیده اند، و می پندارند که (رواق خانه ی تسلیم طلبی، بارگاه ی فتح شان خواهد بود) بی خبر از اینکه این واصفان خنجر بی آرم دشمن خلق، با کاخ های عنكبوتی انحرافات خویش، هر چه بیشتر، با گذشت هر روز، از سامای شهید مجید فاصله گرفته اند، و اینک: جز نامی و پیرنگی کاذب، از سامای انقلابی نمانده است.

ساما با مشاهده ی هل من مبارز درایی های ادامه دهنده گان هم-خون اش، اینک "رادیکالیزه" شده است و نمی خواهد از وی عقب بماند. انگار کرختی که ظرف بی محتوایش را فرا گرفته بود، و پیکر نامیمون انقیاد پذیر اش را افلیج ساخته بود، اینک دارد بر طرف میشود، و لاش متعفن تسلیم طلبی، با دم مسیحایی بیرون کشیدن یک اعلامیه به مناسبت سی و سومین سالروز شهادت شهید مجید کلکانی، از تعفن و ارتداد وا میرهد و نسیم خوش مبارزه می وزد! افسوس که چنین نیست! واژه در جمله استفاده کردن های سامایقرچه، هیچ فصل مشترک با ادبیات فاخر شهید مجید و پرواز شاهین سامای مجید ندارد.

روان مبارزات شهید مجید کلکانی، در درازنای دهه ها، اعلام داشته است که:

نه هر کو نقش نظمی زد کلامش دلپذیر افتد

تذرو طرفه من گیرم که چالاک است شاهینم

حال، قرچه های ملعبه دستان امپریالیستان، با واژه در جمله استفاده کردن، میخواهند انتساب خویش به شهید مجید را اثبات کنند. اگر معیار و محک مان سیاست باشد، سیاست انقلابی شهید مجید هیچ فصل مشترکی با بزدلانسانماندارد، بزدلانی که در کنار سازمان رویونیست رهایی، به مغازله با اشغالگران امپریالیست نشسته و سرانجام اعلام داشتند که طی یک دهه از سپری شدن اشغال افغانستان بوسیله ی امریکا-شرکا آنها هنوز در گیر بحث های تیوریک بودند تا ماهیت (دموکراسی) رژیم پوشالی را دریابند و سره کنند که "حضور" جامعه ی جهانی در افغانستان تجاوز محسوب میشود یا خیر؟!

ساما که اینک دست "مبارزه" از جیب تزویر و دروغ کشیده است، خود باری دیگر سند تسلیم شدن خویش به امپریالیستهای اشغالگر را تسجیل داشته و سنگ مبارزه ی مسلحانه در برابر اشغالگران را بوسیده و بازوان نحیف مرتدان خویش را عاجز از بر داشتن آن میداند! این اقرار "جانانه" رساننده ی آنست که پوشالیانساما، حتی یارا و توش دروغ بافتن را نیز از دست داده اند. در اعلامیه یی که به مناسبت هجدهم جوزا، سی و سومین سالروز شهادت شهید مجید کلکانی بیرون داده اند، ساما چنین لجن تسلیم طلبی خویش را برملا میدارد:

"فعالیت های سیاسی آن {منظور شان از ساما است-توضیح از سازمان کارگران افغانستان} چه در سطح وسیع و چه در سطح محدود علیه امپریالیسم، ارتجاع، بورژوازی... به شیوه خاص و دموکراتیک ادامه داشته و در صورت تحول اوضاع و ایجاب شرایط مجددا نبرد مسلحانه و جنگ های انقلابی را نیز مورد بررسی و مطالعه قرار خواهند داد"

این "شیوه خاص و دموکراتیک" مطلوب ساما، قسمی که دست کم پراتیک بیش از یک دهه ی اخیر آن نشان داده است، سکوت مرگبار در قبال تجاوز بر افغانستان، کرنش در برابر دموکراسی دروغین صادره ی اشغالگران امپریالیست و سرانجام، به بهانه ی دروغین مقابله با بنیادگرایان مذهبی، همدستی ساما با اشغالگران و همنوایی این قرچه ها با سازمان رویونیست و تسلیم طلب (رهایی) بوده است.

این "شیوه خاص و دموکراتیک" به این معنا است که امپریالیست های اشغالگر و رژیم پوشالی مطمئن باشند که ساما هرگز توسل به مبارزه ی انقلابی و خشونت آمیز را در دستور کار خویش قرار نمی دهد بلکه با استفاده از جو سیاسی زاده ی حاکمیت رژیم پوشالی و ارباباناشغالگرش، به شیوه ی "دموکراتیک" مبارزه میکند! آیا بیش از یکدهه از سپری شدن ادامه ی اشغال افغانستان مدت کمی است که هنوز حوصله ی ساما سر نرفته است و "بررسی و مطالعه ی" نبرد مسلحانه و جنگ های انقلابی" را موکول به تحول اوضاع میکند؟ نکند که زمانیکه خلق های آزادیخواه ی کشور موفق به درهم شکستن زنجیر های اسارت شدند، آنگاه ساما اعلام جنگ با اشغالگران دهد؟؟؟

"ایجاب شرایط" یعنی چی؟ آیا از دیدگاه ساما، افغانستان کنونی هنوز کاملاً یک کشور اشغال شده نمی باشد و شرایط ایجاب نمی کند که در برابر اشغالگران باید قد علم کرد؟ آیا این غیبت "ایجاب شرایط" مطروحه ی ساما به این معنا نیست که این سازمان خاین به توده ها اعلام میدارد که اکنون شرایط ایجاب آنرا نمیکند که در برابر اشغالگران مسلحانه برزمید؟؟؟ آیا این "ایجاب نکردن شرایط" یعنی آیا این نگاه ی خاص و سراپا تسلیم طلبانه ی ساما نیست که این سازمان را بر آن داشته است که به "شیوه خاص و دموکراتیک" روی آورده و از مبارزه ی مسلحانه ی انقلابی همانند جن از بسم الله در حرف و عمل بگریزد؟

زمانی هم که "شرایط ایجاب کند" و "اوضاع تحول یابد" باز هم ساما مدعی آن نیست که اقدام به مبارزه ی مسلحانه کند یا توده ها را بدان سمت بسیج کند، بلکه این سازمان خاین به خون شهید مجید، اعلام میدارد که صرف "نبرد مسلحانه و جنگ های انقلابی" را "مورد بررسی و مطالعه قرار خواهد داد". رهبران کنونی ساما با این حرف های خود مسجل میدارند که حتی در حرف نیز "مرد" تایید و یا روی آوردن به مبارزه ی مسلحانه نیستند و صرف در صورت ایجاب شرایط و یا تحول اوضاع، آنرا مورد مطالعه و بررسی قرار میدهند!

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م) سند اخیر ساما به مناسبت هجدهم جوزا را هم "استقبال" میکند و هم تقبیح.

استقبال از اینجهت که ساما خود دست خود را دیگر رو کرده است و خود پرده از ماهیت تسلیم طلبی و انقیاد پذیری خویش برداشته است و از این منظر، با افشای ماهیت وطن فروشانه ی خویش "دینی بر گردن خلق الله نهاده است". از آنجایی که این سند، تسجیل خیانت به توده ها و انتساب دروغین به کارنامه ی سترگ شهید مجید کلکانی است، ما این سند خیانت و این انتساب دروغین تزویر پیشه گان ساما را شدیداً تقبیح میکنیم.

همانگونه که بزرگان مارکسیسم گفته اند، بدون مبارزه با اپورتونیسم و رویونیسم مبارزه با امپریالیسم ممکن نیست، ما نیز اعلام میداریم که: در شرایط خاص افغانستان، بدون مبارزه بر علیه احزاب و سازمانهای اپورتونیست، رویونیست و خادم امپریالیسم، نمی توان مبارزه ی واقعی بر علیه امپریالیسم را سازمان داده و به پیش برد. روی این ملحوظ است که ما به افشای خیانت ها و تسلیم طلبی های سازمانهای اپورتونیست، سنتریست، و رویونیست نظیر ساما، رهایی و (سازمان انقلابی) پرداخته، و از این منظر، راه را برای چیره گی مشی اصولی و خط سرخ انقلاب هموار میسازیم.

مرگ به اپورتونیستان و مرتداندیزین و امروزین!

درود به روان قهرمان راستین خلق های ستمدیده ی کشور شهید مجید کلکانی!

جنگ خلق آری! کرنش در برابر دموکراسی پوشالی، هرگز!

زنده باد مارکسیسم-لنینیسم-مائونیسم!

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

بیست و یکم جوزای 1392

توضیح مختصر ناشر

در گزارش کبیرتوخی دونکته وجود دارد که ما با استفاده از فرصت نشر نوشته رفیق "ستیز" میخواهیم به آنها بطور مختصر اشاره کنیم

1. کبیرتوخی میگوید که به دلیل اصرار میرویس محمودی راضی شده است که باامضای هواداران حزب کمونیست افغانستان (مارکسیست-لنینیست-مائونیست) در پای آن نوشته رضایت بدهد. این به هیچوجه درست نیست. کبیرتوخی این نوشته را از موضع سازش طبقاتی و بانثار چنډلغن و نفرین لمپانه بر خلق و پرچم نوشته و در حقیقت مضمون آن محتوای دماغ یک رویونیست است و بخاطر آنکه این رویونیسم رابه حزب کمونیست افغانستان (م.ل.م) بچسباند، هواداران حزب کمونیست افغانستان (م.ل.م) را در زیر آن چه که در متن نوشته نیز می آورد. ننگ و نفرین بر کمونیسمی باد که سازمان رهائی و "راوا" نیز شامل آن باشد.
2. این نوشته که اندکی بسشتر از دونیم صفحه را در بر میگیرد و وقتی که کاپی شود 3 صفحه میشود و بتاريخ 11 می 1988 به تعداد 158 نسخه در تورنتو و گلف پخش شده است. 2000 نسخه را که کبیرتوخی میگوید، دروغ شاخداری است که افرادی که با فعالیت های تبلیغاتی آشنانیست و لاف میزنند، علم میکنند. 2000 نسخه این نوشته 6000 صفحه میشود و 6000 صفحه به نرخ آنروز اروپا 1320 مارک آلمانی یا گیلدن هالندی میشود که معادل 600 یورو است و این تنها مصرف فوتوکاپی آن میشود. فکر نمیکنیم که میرویس جان باپول سوسیال اش (یعنی در یک ماه هیچ چیز نخورد و کرایه خانه و پول آب و برق و غیره را هم ندهد) توان

اینکار را داشته باشد. توخی و میرویس میتواند هزاران نوع لاف بزنند ولی آنهاییکه در غرب زندگی کرده و میدانند که با افراد وابسته به سوسیال چگونه رفتار میشود در آن واحد میدانند که توخی دروغ میگوید. ضرب المثل عامیانه است که "دروغگودروغ میگوید و قیاس گرقیاس میکند"، کبیرتوخی آنقدر مشتاق توطئه چینی است که برای نگه داشتن میرویس فحاش و نمونه بینظیر فرهنگ او باشان قداره کش درکنارش حتی درس بالاتر از 70 سالگی اش هم دروغ می گوید.

"موم" در سال 1998 میلادی (م.ل.م) بوده است!!!

**من از آن "حمق" روز افزون که "میرویس" داشت، دانستم*
که جعل از پرده ی "عصمت" بر آرد "سنتریست" ها را**

هنگامی که لومپنی بنام میرویس ودان محمودی در دفاع از انحرافات و رویزیونیسم سازمان های تسلیم شده نظیر ساما، رهایی و ... قملفرسایی میکرد، از لابلای سیاه مشق هایش هویدا گردیده بود که وی لعبتکی است که "هر چه استاد رویزیونیسم" اش برایش دیکته میکند، همانرا عرضه میدارد. این موضوع از سوی منسوبین جنبش مائونیستی کشور به فراستی تام کشف گردید و همگان بر آن بودند که حتی دست رویزیونیست های "سازمان انقلابی افغانستان" نیز در عقب سیاه مشق های جاسوسانه ی وی است. آن سوپرلومپن عربده کشیده و اعلام داشت که این اوست که "به تنها تن خویش جنگ می آورد"! اینکه رویزیونیست های "سازمان انقلابی افغانستان" عنان صبر و تحمل از کف دادند و لومپنیسم میرویس را پهلوی دادند، خود نشان داد که در عقب وی کی ها ایستاده اند. برای مائونیست ها فرقی نمی کند که جواسیس و ایادی استعمار و امپریالیسم از يك آدرس یا صد آدرس بنویسند، مهم آنست که این آدرس ها را باید با توپخانه ی مبارزه ی بی امان بر ضد رویزیونیسم درهم کوبید. منسوبین جنبش مائونیستی کشور (به جز حزب کمونیست مائونیست افغانستان) در این امر مشترک، فعالانه سهم گرفتند و چهره ی کریه خاینان و سنتریست ها را افشاء نمودند. رویزیونیست ها نیز صف آرای خویش را "آب و تاب" بیشتر بخشیدند و حتی بقایا و

تفاله های سنتریسم ساوو نیز خودی نشان دادند. میشد دریافت که تفاله هایی نظیر بقایای سنتریسم ساوو به گونه ی سازماندهی شده با برادران رویونیست سه جهانی شان مشترکا میرویس لومپن را پیش کشیده اند. این دریافت، بعدا بوسیله ی پیوستن رحیمه و کبیر توخی به ستاد فرماندهی انتشار خزعبلات رویونیستی شان مثبت افتاد و مبرهن گشت که سنتریست هایی چونان ایشان که تا آن زمان در "عقب" جبهه بودند و جرئت تبارز نداشتند، اینک از پرده ی "عصمت" به در آمده و بیش از این شکفتن را در مقام انتحار سیاسی می پندارند. همان است که در مقابل جنبش مائونیستی کشور قرار گرفته و خطر حرام شدن به خنجر بران نقد مائونیستی را به جان خریده اند. آقای کبیر توخی (یا همان پ.رتبیل قسمی که خودش خویشان را در شعر خوانده و این موضوع را یاد آوری کرده است که وی همان پ. رتبیل عرصه ی شعر است) به حیث یک شاعر چپی، نامی و اعتباری در میان حلقاتی چند داشت، اما اینک با پهلو دادن با رویونیست ها و سازمانهای رویونیستی که در برابر جنبش مائونیستی کشور قد علم کرده اند، خویشان را رسوای خاص و عام ساخته است. راستی را که از منسوبین و تفاله های سنتریسم ساوویی نمی توان انتظار داشت که در برابر انقلاب و نیرو های انقلابی قرار نگیرند. از همین رو است که امثال توخی، با همه جبنی که دارند (و پیوسته در عقب جبهه دیگران را پیش می اندازند) موقعی که به عمق حمق جانبازان پیشتاز خویش پی میبرند، خود ناچار وارد گود میشوند و ابتذال سیاسی خویش را بر ملا میدارند.

حال که حمق سیاسی میرویس لومپن به تمامی برملا شده است، حال که سازمان رویونیست "انقلابی افغانستان" سریال خزعبلات خویش را به نمایش گذارده است، و حال که رویونیست ها دشنامی بیشتر از این در چننه ندارند، حال که فرماندهان بهتان و توطئه از پای افتاده اند، اینک نوبت مار های "خوش خط و خال" سنتریسم ساوو است که به مدد هم قماشان خویش شتابند. آقای کبیر توخی سنتریست که خود زباله ی انحرافات گذشته است، میخواهد از خرمن سنتریسم خویش برای پرستیز بخشی به میرویس که در گرداب حمق فرو رفته است، وارد میدان شود. روی این ملحوظ، دست به نگارش بیوگرافی برای میرویس خان میزند و میخواهد این اعجوبه ی فحش و جاسوسی را برای کسانی که حتی یک سطر از فحاشی های وی نخوانده اند! به معرفی گیرد!!!

آقای کبیر توخي! چيزي که عيان است چه حاجت به بيان است؟! و مشک ميرويس آنست که خود ببويد نه آنکه عطار سنتريسم بگويد!

ما از اينکه مي بينيم آقای توخي قلم رنجه فرموده و شمایل ميرويس خان را به تحرير گرفته اند، استقبال ميکنيم، زيرا که خود افشا گري ها و افشاگري هاي آقای توخي که ذيلا به بررسي خواهيم گرفت، چونان يتک هاي گران بر تارك شخصيت نحيف جاسوس پليد- ميرويس ودان محمودي- فرو آمده است. از آقای توخي نيز خواهش ميکنيم که لطفا

از نگارش بخش دوم بيوگرافي امتناع ورزد! همينقدر که ميرويس عزيزش را بر باد داده است، کافي است و بيچاره گگ تاب اينهمه خود افشاگري هاي شما را ندارد! به هر حال، اگر شما آقای توخي خواهش ما را در نظر نمي گيريد و به رسوا ساختن بيشتر آقای ميرويس ادامه مي دهيد، ما هم بيشتر از پيش يقين حاصل ميکنيم که شما نصيحت رهبر سنتريست تان يعني آقای سمندر را نصب العين ساخته ايد، و اگر بيش از اين نيز بر فرق بيچاره ميرويس سنگ افشاگري بباريد، ميرويس نادان چاره يي جز آن ندارد که همانند سمندر بگويد:

هر چه از دوست ميرسد نيكونست!

کبير توخي مي نويسد:

" در تورنتو براي نخست يکي از راديو هابنام "راديو صدای افغانستان" جرات کرده در رابطه با جريان دموکراتيک نوين (شعله جاويد) به بدگويي پرداخت. در رابطه با بدگويي اين راديو هر دو با هم صحبت نموديم.ميرويس پيشنهاده کرد، طي نوشته اي عکس العمل شديد نشان داده شود و از اين قلم خواست تا در پاي نوشته ("هواداران حزب کمونيست افغانستان") نشاني شود. اين قلم بنابر دلایلي موافق نوشتن چنين جمله اي ("هواداران حزب کمونيست افغانستان") در پاي متن نبودم، مگر به خاطر اصرار زياد اين رفيق و مهمتر از آن ، به خاطر دفاع از کليت جريان دموکراتيک نوين و سازمانهاي شکل گرفته از آن، خواست اين رفيق را پذيرفتم.

رفيق ميرويس که در آن وقت از جمله هواداران ("حزب م.ل.م. افغانستان") بود مصرف چاپ و کار توزيع و تقسيم آنرا متقبل گرديد. نگاشته در بيشتر از دو هزار نسخه چاپ شد. رفيق محمودي (به کمک رفقايش) به تقسيم آن در يك دايره وسيع الساحه در تورنتو و يکي دو شهر نزديک به تورنتو همت به خرج داد."

به تعبير خود آقای توخي، "نقاط عطف" در اين نقل قول، که کوس رسوايي و دروغين بودن دعوي کنوني ميرويس جاسوس را ميکوبد قرار ذيل است:

1- میرویس جاسوس در آن تاریخ یعنی اول می 1998 میلادی، خروشچفیسیت بوده است، زیرا که این جاسوس قرار که اکنون ادعا میکند مارکسیسم-لنینسم-مائوئیسم ساخته و پرداخته ی برژنفیسیت ها و خروشچفیسیت ها بوده و تسمیه ی مائوئیسم بوسیله ی صدر گونزالو، کاری بوده است در خدمت تقویت و تایید برژنفیسیت و خروشچفیسیت! اینکه قرار اقرار توخی صاحب میرویس جاسوس در آن تاریخ از ("حزب م.ل.م افغانستان") دم میزده است، خود نشان میدهد که بر طبق نگاه و ادعای کنونی این جاسوس، این جاسوس بی آرم، در آن تاریخ یک خروشچفیسیت و برژنفیسیت بوده است، و علی الرغم برژنفیسیت و خروشچفیسیت (م.ل.م!) خویش، از کبیر توخی خواسته است که در برابر عوامل خاد و کاجی.بی در کانادا یک نبشته ارائه دهند و ماحصل آن نوشته یی بر آمده است تحت عنوان:

"اطلاعی در مورد شبکه های خاد زیر عبا و قبای اسلام"

مائوئیست های کشور نیک میدانند که میرویس جاسوس در سال 1998 هم جاسوس و دشمن مائوئیسم بوده است و هم حالا به قول توخی صاحب "کمر همت" به دشمنی با مائوئیسم بسته است! وی بهترین خروشچفیسیت فحاشی است که ساما برای جنبش انقلابی کشور هدیه داده است! همانگونه که داکتر فیض احمد بهترین تینگ هسیائو پنگیست فحاش علیه سازمان جوانان مترقی بود که سازمان رهایی افغانستان برای جنبش به هدیه داده بود!

2- کبیر توخی که "بنابر دلایلی موافق نوشتن چنین جمله ای (" هواداران حزب کمونیست افغانستان") در پای نبشته ی خویش نبوده است، دست آخر، جعل کارانه به خواست میرویس جاسوس تن در داده و نوشته ی خویش را زیر نام چنان آدرسی که خود نمی خواسته است، بنام چنان آدرسی نوشته و جعل ورزیده است. کبیر توخی به جعل و تزویر خود و میرویس جاسوس اقرار کرده است.

3- یکبار آقای توخی خود، میرویس جاسوس و همقامشان شان را در تحت آن نبشته (" هواداران حزب کمونیست افغانستان") میخواند و جایی دیگر نام آن "حزب" را ("حزب م.ل.م افغانستان") میخواند. این شیوه ی نگارش ناشی از آن است که برای جعل کاران و دروغگویانی که از اتوریته ی کمونیسم و مائوئیسم سوء استفاده میکنند، نمی توان چشم داشت که در نگارش و تسمیه برای عین محمول به جعل نامهای مختلف تن در دهند و به انحای گوناگون از آن تعبیر سازی کنند. بگذریم از اینکه "جمله ای (" هواداران حزب کمونیست افغانستان") از لحاظ دستور زبان یک جمله نیست!

4- اگر آقای توخي در اينكه جعالي وي و ميرويس جاسنوس را ثابت کرده ايم (و آنها از برکت اقرار صريح خود شان است) ايرادي داشته باشند، لطف کنند و بگویند و اقرار کنند که موقعي که آن سطور را مینوشتند از صحت فکر برخوردار نبودند و حواس شان جمع نبوده است و گرنه چنان غلطي نمي نوشتند!

اگر موضوع از اينقرار باشد که ايشان از حزب کمونيست افغانستان همان حزبي را در نظر داشته باشند که به تشکیل حزب کمونيست (مائويست) افغانستان پا داد، ديگر اين امر ثابت ميسازد که ميرويس جاسوس، يك زماني پر و پا قرص پيرو حزبي و رهبراني بوده است که اينکه آنها را چنگيزيست و ...ميخواند! پر و پا قرص گفتيم زيرا که قرار اقرار توخي صاحب " رفيق ميرويس که در آن وقت از جمله هواداران ("حزب م.ل.م افغانستان") بود مصرف چاپ و کار توزيع و تقسيم آنها متقبل گرديد. نگاشته در دو هزار نسخه چاپ شد. رفيق محمودي به(کمک رفقايش) در تقسيم آن در يك دايره وسيع الساحه در تورنتو و يکي دو شهر نزديک به تورنتو همت به خرج داد." دست کم قسمي که از اين برهه از بيوگرافي و کارنامه ي سوپرفحاش زمانه مي برآيد وي در آن زمان، اينهمه عرق ريزي را جهت تبليغ و ترويج م.ل.م که اينک آنها خروشچفيسم ميخواند، به خرج ميداده است!!!

5- اينکه مزورانه کبير توخي مي نويسد:

"ين قلم بنابر دلایلي موافق نوشتن چنين جمله اي ("هواداران حزب کمونيست افغانستان") در پاي متن نبودم، مگر به خاطر اصرار زياد اين رفيق و مهمتر از آن ، به خاطر دفاع از کليت جريان دموکراتيک نوين و سازمانهاي شکل گرفته از آن، خواست اين رفيق را پذيرفتم."

نمي تواند با اين تزوير ورزي ها رد پا جعالي خویش را گم سازد. گذشته از اين، "به خاطر دفاع از کليت جريان دموکراتيک نوين" آيا لازم است که دست به جعل کاري زده پاي سندي که خود مي نويسي، اسم آدرسي ناخواسته را امضاء کنی و بعدش بروي و اسم آنها "دفاع از کليت جريان دموکراتيک نوين و سازمانهاي شکل گرفته از آن " بگذاري؟؟؟ اينکه هم قماشان تو آقای توخي بار ها چرند بافته اند و سابقه و حال برخي از تشکلات مائويستي و انقلابي کشور را بر چسب تشکلات و سازمانهاي چند نفره، مجعول و امثالهم زده اند، حال خود جواب بده که تو چگونه تن به چنين جعالي زده اي؟ و ان جاسوسک حقير، ميرويس نادان چگونه اين گذشته ي ننگين خویش را

توجیه میکند که به خاطر دفاع از "کلیت جریان دموکراتیک نوي" سند و امضاء جعل میکنند؟ آیا نشر چنین بیوگرافی بهانه یی بدست وطن فروشان "خلقي" "پرچمي"، "جهادي"، "طالبی"، و "کرزیی" نمی دهد که بگویند که: ببینید که منسوبین جریان دموکراتیک نوین خود به جعلی خویش مقرر اند!!!

و اگر این حزب کمونیست افغانستان که از نام آن پای اعلامیه کذایی تان استفاده کرده اید همان حزب کمونیست افغانستان باشد که قبل از حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان فعالیت داشت، باز این سوال را پاسخ بگویید که شما کجای کار بودید که خود سرانه از نام آن حزب اعلامیه بیرون دهید؟ و طرفه اینکه یکتان از شما یعنی آقای توخی که قرار بیان خودش ربطی با آن حزب نداشته، نویسنده آن اعلامیه بوده باشد! از آنچه گفته امد، به ششمین استنتاج خود میرسیم:

6- کبیر توخی، در جعلی و تزویر دست کمی از میرویس جاسوس نداشته و این دو، همانگونه که در 1998 میلادی در لاک دفاع دروغین از (م.ل.م) به جعلیات پرداخته و در برابر مارکیسم-لنینیسم -مائوئیسم قرار میگرفتند، اینک نیز، پس از گذشت پانزده سال، کماکان در برابر مائوئیسم قرار داشته و آنرا دروغزانه و بیشرمانه ساخته و پرداخته ی خروشف و برژنف میدانند. سیلی های "سرخ" سازمان "انقلابی افغانستان" که پس از تناقض گویی های بیشمار، سرانجام ناگزیر در برابر تسمیه صحیح مائوئیسم به نوعی فرار را بر قرار ترجیح داده است، باید گونه های بی آرم میرویس جاسوس و یار غار قدیمه اش، کبیر توخی را نواخته باشد. به امید آنکه آقای توخی بیش از این خود و میرویس جاسوس را بر باد نهد و اقدام به نگارش ادامه ی بیوگرافی "مائوئیستی" میرویس ودان محمودی "م.ل.م" نکند.

پ.ستیز

* من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم/ که عشق از پرده ی عصمت برون آرد زلیخا را (حافظ شیراز)

تصحیح یک نادرست

ما دیروز وقتی این نوشته را در سایت گذاشتیم بجای آنکه بنویسیم "سازمان کارگران افغانستان" سالروز مرگ رفیق بصیر اخگر را گرامی میدارند" نوشته بودیم که سازمان انقلابی افغانستان سالروز مرگ رفیق بصیر اخگر را گرامی میدارند. بعدا رفقای چندی انتقاد کردند و ما را متوجه این اشتباه ساختند. ما اکنون با اصلاح این جملهاین نوشته را بار دیگر در وب سایت میگذاریم و از تمام رفقای ما که صادقانه و سازنده این نکته را انتقاد کرده اند، سپاسگذاری میکنیم. **مدیر وب سایت شورش**

رفیق بصیر اخگر، شاهین سیتغ های سرخ

جریان دموکراتیک نوین افغانستان که در صدر آن اسم رفیق اکرم یاری قرار دارد، مایه ی مباحثات خلق های آزادیخواه این کشور است. این جریان که با جنبش شعله یی مهر تسجیل بر پراتیک انقلابی رهروان راه سرخ انقلاب در دهه ی ششم سده ی بیستم میزند، تحت رهبری صدر اکرم یاری و با سازمان جوانان مترقی ثبت تاریخ این خطه است. صدر اکرم یاری به دست وطن فروشان مزدور سوسیال امپریالیسم روس به شهادت رسید. برخی ها نظیر واصف باختری و اعظم دادفر بعدا مرتد شدند، اما از میان شعله یی های اصیل و از میان اعضای اصیل سازمان جوانان مترقی، نبرده انقلابیونی نظیر بصیر اخگر هم بودند که پس از به شهادت رسیدن رفیق اکرم یاری صدر کمیته ی مرکزی س.ج.م بر خط صحیح انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان که خط سرخ شهید اکرم یاری است، پای فشردند. نوزدهم جون 2013 میلادی مصادف است با هفتمین سالگرد وفات رفیق بصیر اخگر، مائونیست نستوه و رهرو راه ی سرخ شهید اکرم یاری.

اگر از یکسو رفیق اخگر با سامای مجید شهید پهلو داد و به مثابه ی یک رفیق شعله یی از شرافت خط سرخ انقلاب دفاع نمود، از سوی دیگر این رفیق گرامی، هنگامی که مشاهده نمود که سامای بعد از مجید "رخ به سوی خانه ی خمار دارد" در برابر انحراف خطی-ایدئولوژیکی آن ایستاد و هرگز فراموش نکرد که یک شعله یی اصیل تنها در بستر داغ مبارزه ی طبقاتی و در آغوش مائونیسم است که میتواند سکاندار انقلاب باشد. وی نیک میدانست که آنانیکه از مائونیسم (مائوتسه دون اندیشه در

آنزمان) گسست نموده اند، شرافت شعله یی را نیز به حراج گذاشته اند و میان آنان و انقلابیون شعله یی- انقلابیونی که در راس شان صدر اکرم یاری درفش سرخ انقلاب را در اهتزاز نگهداشته بود- دریایی از خون فاصله است. روی این ملحوظ، تا زنده بود يك شعله یی باقی ماند و با شعله یی های اصیل در آمیخت و به دفاع از خط سرخ اکرم یاری کمر همت گذاشت. هرکجا رفیقی میدید صادق و رسالتمند، از اکرم یاری میپرسید و نظرش را در مورد وی میخواست، و به آن ترتیب، راهیان مسیر صحیح انقلاب را فرا میخواند تا دست به اتحاد دیالکتیکی داده و در راه یی ایجاد حزب طبقه یی کارگر یعنی حزب کمونیست مائوئیستی گرد آیند. رفیق اخگر علی الرغم فقر و تنگدستی، هرگز غرور خویش را پامال اغراض و تمنیات فرادستان ننموده و مصداق راستین مصراع ذیل از خواجه یی شیراز بود:

گر چه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم

گر به آب چشمه یی خورشید دامن تر کنم

رفیق اخگر يك "انقلابی لفظی" نبود بلکه به مثابه یی يك انقلابی راستین، در برابر امپریالیسم، فئودالیسم و کاپیتالیسم بیروکراتیک ایستاده و در کنار خلق های انقلابی قرار گرفت.

رفیق اخگر به سال 1352 خورشیدی مبارزات دهقانی را در زادگاهش پغمان به بهترین وجهی رهبری و سازماندهی نمود. رفیق اخگر در زادگاهش پغمان نیز شهرت خوبی داشت و صد ها تن دانش آموز و آموزگاران محلی را به گونه یی دموکراتیک و انقلابی آموزش داده و آنان را در امر رهایی خلق ها بسیج نموده بود. رفیق اخگر گذشته از آن که از کادر های برجسته یی سازمان جوانان مترقی بود، در میان کارگران و بویژه کارگران پیشرو نیز شهرت بسزایی داشته و مورد اعتماد شان بود. این رفیق گرانبه، از جمله یی سازمانده گان اعتصابات فابریکه جنگلک در بهار 1347 خورشیدی بود. نیز وی مبارزات دموکراتیک خلق ها از جمله اعتصابات مبارزات دانشگاهیان (دانشگاه کابل) و دانش آموزان را سمت دهی صحیح و انقلابی میکرد. روی این ملحوظ، حتی در دوران ستم شاهی، نام وی معادل مبارزات انقلابی خلق ها، مشهور خاص و عام بوده و به مثابه یی خار چشم ارتجاع داخلی از شرافت

انقلاب دفاع می نمود. پس از کودتای منحوس هفتم ثور، وی در سه جهت مبارزات خویش را شدت بخشید:

-مبارزه به ضد سوسیال -امپریالیسم و پوشالیان دست نشانده اش (که پس از ششم جدي 1358 خورشیدی، این مبارزه شکل مبارزه در برابر اشغالگران و رژیم پوشالی دست نشانده ی آنرا به خود گرفت)

- مبارزه در برابر ارتجاع اخوانی و مرتجعان مدافع منافع خوانین و سلطنت

-مبارزه در برابر رویزیونیسم عمدتاً رویزیونیسمی که در لاک "شعله یی" دست آورد های جریان شعله ی جاوید و عمدتاً خط سرخ آنرا طرد میکرد. رفیق اخگر با مبارزه به ضد رویزیونیست ها و سنتریست های رنگارنگ، خط سرخ اکرم یاری را و شخص اکرم یاری را به مثابه ی خط گذر مائوئیسم در افغانستان در نظر میگرفت و به این ترتیب، زمینه آنرا فراهم آورد که نسل بعدی انقلابیون بتوانند سره را از ناسره تمیز کنند.

رفیق اخگر در این مبارزه سرانجام متقاعد شد که رهبری تشکیلاتی که هموندی آنرا دارد از انحرافات خطی-ایدولوژیک نه تنها نمی خواهند برهند بلکه هر چه بیشتر لیبرالیزه شده و "استراتژی جنگ خلق" و اندیشه ی مائوتسه دون را عملاً کنار گذاشته اند و در ادبیات رسمی خویش نیز تا میتوانند از مارکسیست خواندن خویش طفره میروند. لهذا، رفیق اخگر چاره ی کار را در گسست از چنان تشکیلاتی دید. اما وی این گسست را به بهای توطئه چیدن و هم آوا شدن با گسیخته گان بی پرستی پذیره نشد. وی ترجیح داد که با اقلیلی از رفقا که بر اصولی می اندیشند و اصولی عمل میکنند یکجا شود. وی هم آوا با صدر مائو بود که این درستی خط است که تضمین کننده ی پیشرفت و پیروزی است و این درستی خط است که کمیت آفرین است. لهذا، وی اقلیتی اصولی را بر اکثریتی که انحراف در پیش گرفته اند نه تنها ترجیح میداد بل در برابر چنان "اکثریتی" می ایستاد و ادعای مزورانه و دروغین چنان "اکثریت" را که خویشان را در لاک "سنترالیسم دموکراتیک و تبعیت اقلیت از اکثریت" پنهان میداشت، را طرد و افشاء می نمود. رفیق بصیر اخگر، در سراسر عمر پربر مبارزاتی خویش، از همان آوان نیمه ی دهه ششم سده بیستم میلادی به بعد، مبارزه ی دو خط را به مثابه ی یک پرستی مائوئیستی اتخاذ نموده و در برابر

خط سیاه سنتریسیم و رویزیونیسم، خط سرخ مارکسیستی، و در شرایط خاص افغانستان، خط سرخ رفیق یاری را که اندیشه ی راهنمای انقلاب در افغانستان بود، مورد تصدیق، قبول و حمایت قرار داده و به نشر و تبلیغ آن خویشتن را وقف کرده بود.

رفیق بصیر اخگر را گرامی داریم، کارنامه های سترگ اش را به بررسی، ستایش و تایید گیریم، نکات ارزنده و دست آورد های تیوریک و عملی وی را که در راستای خط سرخ شهید اکرم یاری اند، مورد قبول قرار داده و از آن استفاده خلاق به عمل آوریم، و از این رفیق نستوه در برابر رویزیونیست ها و مرتدانی که وی و یادوار وی را با سکوت برگذار میکنند، دفاع اصولی و رفیقانه کنیم. رفیق اخگر با ما است، و در هر گامی که به پیش می نهیم، مشعلدار مبارزات ما است. وی اخگری است که حریق انقلاب را نماینده گی می کند. و ما به چنان اخگر هایی همیشه نیازمند ایم. وی همان شعله ی جاوید است که میرایی را با وی میانه یی نیست.

اگر رویزیونیسم، ارتجاع اسلامی و وطن فروشان "خلقی-پرچمی" همه ی هم و غم خویشتن را برآن معطوف می داشتند که اخگر ها را به خاکستر مبدل سازند، اخگر جاوید ما، پایسته گی و شایسته گی تاریخی خویشتن را مثبت داشت. در دفاع از نجابت انقلابی رفیق اخگر و سایر رفقای مائوئیست، اعم از دیروزیان و امروزینگان، با درفش سرخ مائوئیسم، باید به پیش تاخت. سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م) خاطره و کارنامه های سرخ رفیق اخگر را تجلیل نموده و با یاد آوری از این رفیق، دست کم کوچکترین گام را در راستای ادای دین به پیش گاه ی رفیق اخگر و سایر رفقای جنبش مائوئیستی کشور که همه ی عمر خویشتن را در دفاع از انقلاب سپری نموده اند، فرا پیش می نهد.

زنده و پیروزگر باد خط سرخ شهید اکرم یاری

فرزوان باد مشعل مبارزاتی رفیق بصیر اخگر

مرگ به ارتجاع و رویزیونیسم

بر چیده باد بساط اشغالگران و امپریالیست های خون آشام

زنده باد جنگ خلق!

با درفش سرخ مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم، به پیش!

20 جون 2013 میلادی

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

اعلامیه

برهه یی از نبشته یی (افغانستان در سی و چهار سال اخیر) منتشره در وبسایت سازمان کارگران افغانستان را رویزیونیست ها پیراهن عثمان ساخته اند. سوء تعبیر شان ما را بر آن داشت تا موضع مشخص خویش را یکبار دیگر در خصوصاً مبرمیت درک صحیح از مسئله (مبارزه طبقاتی در داخل و در "خارج") ارائه داریم:

برای ما، مبارزه در داخل کشور عمده گی دارد. اما به هیچوجه منظور این نیست که ما انقلابیون پرولتری کشور را که در برون مرزی به سر میبرند و نسبت مصایب و چالش های عدیده یی که آنان را ناگزیر ساخته است ترک وطن کنند، در نظر نگیریم و به کار شان بهایی قایل نباشیم. بلکه ما معتقدیم یک انقلابی پرولتری توانایی آنرا دارد که از هر کجای گیتی، هم جنبش انقلابی کشور خویش را در حرف و عمل نماینده گی کند و هم در کنار سایر انقلابیون پرولتری جهان، درفش انترناسیونالیسم پرولتری را به اهتزاز نگهدارد.

منظور ما از لمیده گان خفته در برج عاج اوهام فرنگی در یوروپ و ینگه دنیا، همانا روشنفکران خود فروخته و وجدان باخته از مرده ریگ "سه جهانی ها" و وهمقاماشانسنتریست و آوانتوریست شان است که با آنکه بوسه بر چکمه خونین امپریالیسم و ارتجاع میزنند اما با لافها و بلوفهای هرزه، از هزاران کیلومتر دور، داد از انقلاب در افغانستان و انقلابی بودن میزنند.

اگر هنوز مجالی به سوء تعبیر محسوس باشد، و اگر رویزیونیست ها باز ابرامورزند که خیر: نبشته یی مذکور ما انقلابیون پرولتری و منسوبین جنبش مائوئیستی کشور را آماج قرار داده است، ما ضمن رد این چرند شان می نویسیم: اگر احتمال چنان برداشتی

از متن منشره ما رود، ما جرئت انتقاد از خود را داریم و اعلام میداریم که: ما از خود انتقاد میکنیم و با برداشتی بازگونه از موضع مشخص خویش موافق نیستیم.

ما به همه آحاد جنبش مائوئیستی کشور، چه در داخل کشور و چه در خارجه احترام قائلیم و ارزش کار شان را میدانیم. تقلابهای مذبحانه ی (بی سر و پایي چند) که تینگهسيائوپنگيسم شرمسار خویش را دفع کوی و برزن هرزه درایی ساخته اند، جایی را نمی گیرد. آماج نبشته ی ما تفاله های آن چپی است که در آستان امپریالیسم و ارتجاع جبین سوده است و صدر اکرم یاری را "غلام بچه ی دربار" میگوید، نه "مائوئیست های افغانستان"، نه "رفیق پولاد" و نه سایر منسوبین جنبش انقلابی پرولتری کشور. دفاع از شرافت جنبش انقلابی پرولتاریایی کشور، وجیبه ی ما است، و دفاع از منسوبین ائتلاف مائوئیستی افغانستان، رسالت تاریخی و مایه ی افتخار ما!

انقلاب زنده باد!

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

یازدهم سرطان 1392 خورشیدی

خط سرخ، تعیین کننده است!

خط سرخ، ضامن پیشبرد مبارزه در مسیر انقلاب بوده، و بدون اتخاذ چنان خطی، همه چیز وهم است. زمانی که رویونیسم کهن با شعار مرتدانه ی (جنبش همه چیز، هدف هیچ) ظهور کرد، ظهور خط سیاه در جنبش را نماینده گی کرد و در تقابل با خط سرخ که مارکسیسم انقلابی بود قرار گرفت. کائوتسکیسم سپس بر همان شگرد خط سیاه برنشتین رفته، و با سوسیال-شوینیسم و سوسیال-پاتریوتیسم از انقلاب گسیخته و در تقابل با خط سرخ قرار گرفت. این لنین کبیر بود که از خط سرخ در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نماینده گی نموده، و مرتدانانترناسیونال دوم و

انترناسیونال "دو و نیم" را به رگبار انتقادات مارکسیستی بسته، و کاوتسکی مرتد را که نماینده ی برجسته خط سیاه و طلایه دار سوسیالشیونیسم بود، بر باد داد.

پس از در گذشت لنین کبیر، این رفیق استالین، پیشوای کبیر پرولتاریای گیتی بود که بر مبنای محکم مارکسیسم-لنینیسم جنبش کمونیستی جهان را رهبری نمود. طی سالیان رهبری وی، خط سرخ چیره گی داشت و رویزیونیست های خزیده در صفوف و حتی رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی، جرئتتبارز و به چالش کشیدن دیکتاتوری پرولتاریا را نداشتند. هر کجا که سر بلند میکردند، بوسیله ی رهبری پرولتری استالین کبیر، سرکوب میشدند. "ستون پنجم" نازی در اتحاد شوروی، قبل از وقوع جنگ جهانی دوم، کشف و شناسایی گردیده و تروتسکیست ها و اصحاب بوخارین که رهبری این "ستون" را به عهده داشتند، همه قلع و قمع گردیدند. حتی دشمنان کمونیسم نیز به نبوغ سیاسی استالین کبیر معترف اند که چگونه این پیشوای سترگ کارگران گیتی به اسرع وقت و در زمانی مناسب قادر به شناسایی راهیان و طلایه داران خط سیاه گردیده و بساط آنها را برچید.

پس از در گذشت رفیق استالین، خروشچف مرتد، با هم قماشان مرتد خویش، در برابر خط سرخ قرار گرفته و با واژگون نمودن دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی، دیکتاتوری راهیان سرمایه داری را مستقر نموده و با (دیکتاتوری بر پرولتاریا) خط سیاه را در مقام فرماندهی نشانیدند. خیانت باند مرتد خروشچف به سوسیالیسم و مارکسیسم-لنینیسم در اتحاد شوروی، مسئله ییلوکالیستی و تک کشوری نبود. رویزیونیسمخروشچفی که بیان "پیشروی" سرطانی رویزیونیسمبرنشتین ها و کاوتسکی ها بود، تمامت جنبش کمونیستی جهان را آماج قرار داده بود. اینجا است که صدر مائوتسه دون، پنجمین پیشوای کبیر پرولتاریای گیتی، با دفاع از دیکتاتوری پرولتاریا، دفاع از مارکسیسم و سرانجام دفاع از جنبش کمونیستی بین المللی، در برابر خط سیاه دار و دسته ی مرتد خروشچف-برژنف قرار گرفت. صدر مائو نماینده ی خط سرخ در کمونیسم بین الملل در سالیان بعد از جنگ دوم جهانی بود. احزاب مرتدی که به دنباله روی از "خط مسکو" که خط سیاه بود ادامه دادند و وابسته گی خویش به رویزیونیسمخروشچفی را برملا نمودند، نظیر حزب توده ایران، از کمونیسم بریدند و به گردان رویزیونیسم پیوستند.

در افغانستان، باند خاین و رویزیونیست "حزب دموکراتیک خلق افغانستان" از نطفه ی کثیف رویزیونیسمخروشچفیروید. رهبران این باند مرتد، جواسیسک.ج.بی و وطن فروشانی بودند که در خدمت سوسیال امپریالیسم روس، نه تنها به مارکسیسم بلکه به کشور خویش نیز خیانت نمودند.

باند رویزیونیست "حزب دموکراتیک خلق"، نماینده ی خط سیاه بوده، و از بدو تولد تا اینک که به دهها شاخه و شاخچه (که همه در خدمت اشغال و اشغالگران امپریالیست به سرکرده گی امپریالیسم امریکا اند) تقسیم شده اند، سراپا نماینده گی از خط سیاه و خیانت میکنند. احزابی که در آستانه ی جنگ اول جهانی به مارکسیسم خیانت نمودند، با بورژوازی "خودی" کنار آمده بودند و به تحمیق توده ها می پرداختند. اما، رویزیونیست های خروشچفی نظیر باند مرتد "خلق و پرچم" حتی "منافع خودی" را نیز قربانی سوسیالامپریالیست ها کردند. به این ترتیب می بینیم که "خلق-پرچمی" ها، کثیف ترین رویزیونیستهایباند که تاریخ تا حال شاهد بوده است. این رویزیونیست ها، به مارکسیسم، به انقلاب، به میهن و به تمام خلق ها خیانت ورزیدند. باند مرتد "خلق و پرچم" به مثابه ی مزدورانسرسپرده ی سوسیال امپریالیسم، نه تنها با کشور خویش بیگانه بودند، بلکه انسانیت در قاموس شان جای نداشت. از همین رو بود که این خاینان، تا توانستند دست به کشتار بهترین فرزندان این مرز و بوم زدند و همانگونه که وطن را به سوسیالامپریالیست ها فروختند، زمینه ساز انقیاد کشور به دامن امپریالیسم امریکا-شرکا نیز گردیدند. اما اعضا و هواداران این باند مرتد همیشه کور خوانده اند. خلق های آزادیخواه ما، همانگونه که در برابر سوسیالامپریالیست های متجاوز و رژیم پوشالی دست نشانده شان قرار گرفته و تن به انقیاد نسپردند، حال نیز هرگز تسلیم شدن و انقیاد طلبی وطن فروشان "خلق-پرچمی" در اراده ی آزادیخواهانه ی خلق های ستمدیده ی این مرز و بوم کوچکترین خللی وارد آورده نمی تواند و این خلق های دلیر و آزادیخواه ما اند که در برابر اشغالگران امپریالیست سینه سپر کرده اند و رژیم پوشالی کرزی (این شاه شجاع ثالث) را به رسمیت نمی شناسند. پر هویدا است که گروه ی مزدور و مرتجع طالبان، به مثابه ی نیرویی خود فروخته و منقاد منافع استراتژییک بیگانه ها و امپریالیسم جهانخوار، هرگز خواهان استرداد استقلال کشور نبوده و یگانه کاری که میکنند این است که مسیر مقاومت خلق های ستمدیده ی ما را به انحراف سوق داده و نمی گذارند که یک

الترناتیف انقلابی سکاندار مقاومت خلق ها شود. با اینهمه، علی الرغم اینکه "رهبری" مقاومت خلق ها را طالبان دزیده اند، این خلق های آزادیخواه ی ما است که در سراسر افغانستان با ایثار خون های پاک خویش در برابر اشغالگران و رژیم پوشالیمیرزمند. این جوانان غیور و وطن پرست قندهار و یکتیا است که پوزه ی اشغالگران را به خاک می مالند. این شیر مردان و شیر زنان شرق و شمال شرق کشور است که در برابر خارجی ها سر تسلیم فرو نمی آورند. این خلق های آزادیخواه جنوب، غرب، شمال، ولایات مرکزی کشور اند که در برابر خارجی ها دلیرانه می رزمند و نهال شرافت تاریخی خویش را با خون های پاک خویش آبیاری میکنند و درسی را که از نیاکان کبیر خویش گرفته اند، در عمل پیاده میکنند. همان نیاکانی که سه بار پوزه ی انگلیس را به خاک مالیدند. خلق های آزادیخواه ما، همانگونه که پوزه ی کثیف سوسیال امپریالیسم روس و نوکران "خلق-پرچی" اش را به خاک مالیده اند، اینک امپریالیسم امریکا-شرکا را نیز به چالش کشانیده و با حماسه آفرینی های کم نظیر، تاریخ را درخشنده گی می بخشند. در هیچ ولایتی از افغانستان نیست که مقاومت در برابر اشغالگران و رژیم پوشالی جریان نداشته باشد. این نیز حقیقت است که در هیچ ولایت نیست که گروه کوردل و خود فروخته ی طالبان، مدعی سکانداری این مبارزه نباشد. حقیقت آنست که با آنکه در نبود یک رهبری سراسر ی انقلابی، ارتجاع مزدور و خود فروخته طالبانی لاف از سکانداری میزند، اما مقاومت خلق های ما، هرگز ربطی به طالبان و ایدئولوژی ارتجاعی شان ندارد. طالبان اگر هم در مقابل خارجی ها "قد علم" کرده اند، به مفهوم واقعی کلمه نبوده، بلکه بیشتر جنبه ی عملی نمودن برنامه های امپریالیست ها را در نظر داشته اند و با امتیاز ستانی ها و مزدور منشی های خویش، به مقاومت خلق های ما خیانت ورزیده اند.

تنها مارکسیست ها (که معتقد به مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه ی مائوتسه دون یا مائوئیسماند) از منافع راستین و تاریخی خلق های ستمدیده ی ما نماینده گی میکنند. این نماینده گی شان، خط سرخ انقلاب، یعنی خط پویایی، مقاومت، جنبش و انقلاب است. خط سرخ، خط حیات است، و در برابر خط سیاه که نماینده ی انجماد، انقیاد و مرگ است، قرار دارد.

مائوئیست ها، نفرین بیکرانه خویش را از وطن فروشان "خلق-پرچی"، جهادی، طالبی و سایر مزدوران ارتجاع و سرمایه اعلام داشته و سرفرازانه اعلام میدارند که همانگونه که جنبش سرفراز شعله یی، نبرده سواران مقاومت ضد سوسیالامپریالیستی را پرورده، و جنگ میهنی در برابر اشغالگران سوسیالامپریالیست روس را راه اندازی نموده، اینک نیز همان راهیان راه ی شعله ی جاوید اند که در برابر کلیت ارتجاع قرار گرفته و با موضع گیری قاطع در برابر متجاوزان و رویزونیست های مزدور شان، از شرافت انقلاب دفاع نموده، درفش مارکسیسم، انترناسیونالیسم پرولتری و دفاع از مادر وطن را به اهتزاز نگاه میدارند.

هستند عده یی مدعی شعله یی بودن که با آنکه تظاهر به ضدیت با رویزونیست های "خلق-پرچی" و "اخوان الشیاطین" میکنند، اما در برابر امپریالیسم و اشغالگران، کرنش ورزیده، به جناح چپ رژیم پوشالی مبدل شده اند. چنین "شعله یی" ها، هیچ فصل مشترک با رهروان راستین شعله ی جاوید ندارد. این "شعله" یی های تسلیم طلب، آن سوی سکه ی اسپنتا ها و دادفر ها اند. تنها نفرت داشتن از "خلق-پرچی" ها و "اخوانی ها" کافی نیست. تنها محدود نمودن شعاع نفرت به اینها نمی تواند ما را یک راهی "شعله" بسازد. بلکه این نفرت باید توأم با نفرت از اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده ی آن باشد. اگر یک فرد مدعی "شعله یی بودن"، که از یک طرف مدعی نفرت شدید داشتن از "خلق-پرچی" ها، جهادی ها و طالبان باشد، اما از طرفی دیگر به افشاء هویت مائوئیست ها و انقلابیونی که نفرت بیکرانه از وطن فروشان و رویزونیست های خاین به مارکسیسم و وطنباند جنایتکار "خلق-پرچی" و بقایای کثیف آن در دلدارند، بزند، آیا چنین فردی یا ، واقعا راهی راه ی پر افتخار شعله ی جاوید تواند بود ؟ پر واضح است که خیر! در صورتی ما در ادعای خویش مبنی بر نفرت شدید داشتن از جنایکاران "خلق – پرچی" ، جهادی ، طالبی صادق ایم که آلوده به بیماری افشا نمودن هویت انقلابیون نباشیم. در غیر آن، ضد "خلق-پرچی" بودن مان، کذایی و دروغین بوده، و تظاهری بیش نیست. یک انقلابی یا یک تشکیلات انقلابی ، در صورتی ضد "خلق-پرچی" و ضد طالب و جهادی است، که ضد امپریالیست های اشغالگر نیز باشد. اگر برود و برای اشغالگران هویت انقلابیون را افشا کند، این به معنای خدمت نمودن به امپریالیست های اشغالگر

و رژیم یوشالی کرزی میباشد. در چنین حالتی، چنین فردی یا تشکیلاتی با "خلقی-پرچمی" ها فرق ماهوی داشته نمی تواند.

تنها در صورتی میتوان گفت که فلان شخص یا تشکیل نفرت بیکرانه از "خلق-پرچم"، جهادی و طالبی دارد و ضد "خلقی-پرچمی" است که آن شخص یا تشکیلات، عامل کوانتل پرو نباشد. اگر آن شخص و یا تشکیلات، ضمن تظاهر به ضدیت با رویزیونیست های "خلقی-پرچمی" خود در خدمت پروژه های امپریالیستی قرار داشته و به افشاء هویت انقلابیون پردازد، در آن صورت، آن فرد در ادعای خویش صادق نمی باشد.

بنابر آن، بالای رفقای مائوئیست های افغانستان این انتقاد وارد است که ایشان، میرویسودان محمودی را که به افشای هویت انقلابیون مائوئیست کمر بسته است، "ضد خلقی-پرچمی" و یا کسی که ("واقعا از باند های خلق و پرچم و اخوان متنفذ است") اعلام میکنند. این موضوع را که اینک "موم" برای خویش رکلام میکند نمی بایست به گونه ی نادرست و طوری طرح کرد که نوعی افتخار بخشی برای "موم" تلقی شود.

از نگاه ی اصولی، "موم" هیچگونه نفرتی از وطن فروشان "خلقی-پرچمی" و "اخوانی" نمی تواند داشته باشد. چرا؟ زیرا که : همانگونه که وطن فروشان و رویزیونیست های "خلقی-پرچمی" دست شان به خون هزاران انقلابی مائوتسه دون اندیشه و جوانان وطن پرست آغشته است، همانگونه که باند های رویزیونیست مذکور انقلابیون را زیر ساطور ک.ج.ب میکشانیدند، همانگونه که اخوانی های وطن فروش و سگ استعمار هزاران انقلابی مائوئیست و وطن پرست را به شهادت رسانیده اند، شبیه ایشان اینک "موم" و شرکا با افشای هویت انقلابیون، در رقابت با کارنامه ی "خلقی-پرچمی" ها و اخوانی ها قرار گرفته اند.

برای یک مارکسیست خط مهم است، نه فرد یا شخص. مارکسیست ها زمانی به فرد یا شخص می پردازند که حرف یا پراتیک آن فرد را در پیوند با خطی که آن فرد منسوب به آن است به بررسی گیرند. از همین رو، زمانی که "موم" یا قیر یا فلان رویزیونیستی به بررسی گرفته میشود، در حقیقت، خط سیاهی که امثال "موم" سر سپرده ی آن اند، به نقد کشیده میشود.

مارکسیست ها، هرگز شخصی بازی و فرد پردازی نمیکنند. روی این ملحوظ است که این تنها رویزیونست های مرتد اند که به افشاگری و شخصی بازی روی می آورند. اگر هویت یک مارکسیست توسط یک رویزیونیستخاین افشا شود، یک مارکسیست هرگز تعامل به مثل نمی کند. یک مارکسیست، خط را می ببند و نه شخص و شخصی بازی را. گذشته از آن، رویزیونیست ها و خاینان، شخصیتی ندارند که افشا شود، و آنها نزد بادران شان "افشا" اند و آنان را برای کی باید افشا کرد؟

برای انقلابیون خلق؟ نزد انقلابیون خلق کارنامه ی افشاگری های انقلابیون توسط خاینان، خود هویت خاینان را افشا نموده است. رویزیونیست ها با افشاگری های خویش، به خود افشاگری خویش نیز اقدام میکنند. آنان برای انقلابیون و خلق ها حالی میکنند که به مثابه ی جواسیسکوانتل پرو، هویت انقلابیون را برای دستگاه های جهنمی سرمایه و ارتجاع افشاء میکنند.

زمانی که مشخص باشد که فلان فرد یا سازمان در برابر رویزیونیست های "خلقی-پرچمی"، جهادی، طالبی، و در برابر اشغالگران و رژیم یوشالی دست نشانده شان، موضع قاطع و اصولی داشته باشد، افشای هویت چنان فرد یا چنان سازمان، خیانت به یک فرد یا یک سازمان مارکسیستی نیست، بلکه خیانت به تمام خلق های ستمدیده ی افغانستان، و خیانت به مارکسیسم است. اما، مارکسیست ها هرگز خود را خورد نمی سازند. آنها هرگز سر به سر خاینی چند نمی گذارند. مارکسیست ها اگر هم مثلاً هویت تمام افراد کمیته مرکزی فلان سازمان رویزیونیست یا دست کم بخشی از اعضای مطرح آنرا بدانند، هرگز در یک عکس العمل، تعامل به مثل نمی کنند (به قول شاعری گرانمایه: توان کرد با بد رگان بد رگی/ ولیکن نیاید ز مردم سگی) که دست به افشاگری متقابل بزنند. زیرا که برای مارکسیست ها، خط مهم است. اینکه مارکسیست ها خط سیاه را افشا کنند، خود کافی است، و خلق ها با کسب شناخت از آن، در برابر آن خط سیاه قرار میگیرند. این رویزیونیست های بیچاره اند که توان به چالش کشیدن خط سرخ را که خط حیات است ندارند و مذبوحانه دست به افشای هویت انقلابیون میزنند.

خط سرخ، خط حیات و خط انقلاب است. این خط، برغمو رویزیونیست های "خلقی-پرچمی"، برغمخادی-جهادی ها، برغمکوردلان وحشی طالبی، برغم اشغالگران امپریالیست، برغم حاکمیت یوشالی کرسی، برغم کلیت ارتجاع (داخلی و خارجی)،

پیروز شدنی است، و درفش سرخ انقلاب دموکراتیک نوین را بر چکاد بابا و یامیر و بر قله های شامخ سراسر افغانستان به اهتزاز در آوردنی است. طومار امیریالیست های اشغالگر و رژیم پوشالی دست نشانده ی شان با طوفان جنگ خلق، در هم نوشته خواهد شد. رویزیونیست های وطن فروش "خلق-پریمی" مطمئن باشند که فرزندان جنگ خلق، انتقام خون هزاران شهید خویش را از آنان خواهند گرفت و وطن فروشان مذکور، بهای وطن فروشی و جنایکاری های شان را خواهند پرداخت.

جهادی های مزدور استعمار و طالب های مزدور ارتجاع منطقه و عروسک های کوکی ارتجاع "اسلامی" نیز در تنور داغ انتقام خلق کباب خواهند شد. **حامد کرزی - شاه شجاع ثالث- همانند ببرکارمل خواهر و مادر فروش، رویش سیاه است.** همانگونه که شاه شجاع ثانی، داغ ننگ ابدی بر جبین دارد، شاه شجاع ثالث نیز برای ابد در تاریخ افغانستان، رسوا و بدنام مثبت خواهد بود. استخوان کثیف ترکی ها، امین ها، کارمل ها، نجیب ها، مجددی ها، ربانی ها، ملا عمر ها، کرزی ها و سایر مزدوران استعمار نباید دامن پاک مادر وطن را آلوده کند. اجساد پلید شان، باید سوزانده شود و خاکستر آنها، دور از دامن پاک مادر وطن بیرون ریخته شود. سوال آخرین اینست که : آیا برای پذیرش خاکستر کثیف جنایتکارانخاین مذکور، جایی در همه ی کائنات موجود است؟

ف. فرهوش

اعلامیه سازمان کارگران افغانستان

به مناسبت قتل هشت کارگر در ولایت لوگر بوسیله

جنایتکاران طالبی-پوشالی

خون ناحق دست از دامن قاتل برنداشت

دیده باشی لکه های دامن قصاب را

گروه جنایت پیشه "طالبان" پگاه پنجشنبه مورخ 27 ماه سرطان 1392 خورشیدی، در یک اقدام وحشیانه هشت کارگر اهل ولسوالیکلنگارولایت لوگر را در ولسوالی خوشی آن ولایت، به قتل رسانیدند.



این کارگران با فروش نیروی کار خویش تامین معیشت میکردند، و اینکه در "پایگاه" های اشغالگران امریکایی به کار مزدی پرداخته بودند، ناشی از شرایط مسلط معلول اشغال کشور است، و ولایت لوگر که مرکز آن بیش از شصت کیلو متر با کابل فاصله ندارد، نمی تواند خارج از دایره بهره کشی و بهره گیری کار مزدی کشیدن کارگران کشور بوسیله اشغالگران اجنبی نباشد. نه اینکه این کارگران خاین به وطن و یا ایادی اشغالگران امریکایی باشند. اشغالگران امریکایی با استثمار نیروی کارشان آنان را به بهره گان کار مزدی مبدل ساخته بودند، و سگان "طالبی" امپریالیست ها، این کارگران بیچاره و ستمدیده را به قتل رسانیدند. این کارگران را در "نزدیکی پایگاه نیرو های امریکایی، ساختمان ولایت لوگر و یک پاسگاه پولیس در حوالی صد متری آن" ^[1]تیر باران نموده اند.

این موضوع خود میرساند که دست قصابان رژیم پوشالی و بادران امریکایی شان نیز در قضیه دخیل بوده است، و اشغالگران، رژیم پوشالی دست نشانده ی شان و سگان "طالبی" مشترکا این کارگران را سلاخی نموده اند. گناه این کارگران سوای کارگر و "مشغول کار روزمزد بودن" [iii] در چیست؟ اگر کار مزدی در پایگاه امریکایی ها را طالبان بهانه قرار داده اند، باید برایشان گفت:

ای جنایتکاران وحشی! شما خود بدوا و اساسا پروژه بی ساخته و پرداخته ی امپریالیسم، عمدتا امپریالیسم امریکا اید، چگونه ادعای دروغین ضد اشغالگران بودن را عنوان میکنید؟؟؟

بیا باید استدلال یکتا از نزدیکان قربانیان را بخوانیم:

یک از نزدیکان قربانیان گفته است که: «زمانیکه نان نباشد کارم برای مردم نباشد پس مردم چه کند اگر تو(طالب) خود را حکومت می دانی پس به مردم کاریده تا با خارجیان کار نکنند [iii]».

آری! زیر ساطور اشغالگران و رژیم پوشالی دست نشانده ی آن، در معرض وحشی گری های طالبان، از یک سو "نان" و "کار" برای مردم نیست، و از سوی دیگر، زمانیکه کار مزدی از دری نمودار شود، از دری دیگر، مرگ سراغ کارگر را میگیرد. این است وضعیت طبقه کارگر کشور!

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م) کشته شدن این کارگران ستمدیده و بی دفاع را محکوم نموده، و به قاتلان آنها که قاتلان خلق های ستمدیده ی کشور اند، نفرین فرستاده، اعلام میدارد:

کارگران افغانستان و سایر طبقات ستمدیده ی کشور، گزیری جز آن ندارند که در برابر اشغالگران و سگان طالبی-جهادی و رژیم پوشالی آغشته به خادی-جهادی های وطن فروش آگاهانه قد علم نموده، و با در هم شکستن گردان تجاوزگران و سگان زنجیری شان، مادر-وطن را از لوٲ تجاوز،

ارتجاع و بنیادگرایی نجات بخشند. این مامول ممکن نیست مگر آنکه جنگ ممتد خلق تحت رهبری طبقه کارگر راه اندازی شود. چنین جنگی، با درفش سرخ مائوئیسم، خلق های ستمدیده کشور را بسوی پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و افغانستان دموکراتیک نوین رهنمون خواهد بود.

برچیده باد بساط اشغالگران و رژیم پوشالی دست نشانده شان

نابود باد جنایکاران "طالبی" و خادی- جهادی های وطن فروش!

زنده باد استقلال!

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

^[i]<http://www.tolonews.com/fa/afghanistan/11260-8-afghan-workers-shot-dead-by-taliban-in-logar>

^[ii]http://www.bbc.co.uk/persian/afghanistan/2013/07/130718_k03_eight_killed_in_logar.shtml

^[iii]<http://www.tolonews.com/fa/afghanistan/11260-8-afghan-workers-shot-dead-by-taliban-in-logar>

چرا رویزیونیست ها از صحبت مشخص در رابطه به خط انقلاب ابا میوزند؟

با وجود آنکه رویونیست ها در حرف و عمل نماینده گی از خط سیاه میکنند و با بیاناتی کثیف نظیر اینکه "مهم نیست که گربه سیاه است یا سفید مهم آنست که موش گرفته میتواند" این نماینده گی خویش را به منصفه ظهور میرسانند اما حین صحبت از کمونیسم و انقلاب با بیانات اکلکتیسیستی میخواهند کاه و گندم را قاطی نموده و رهبران سیاه خویش را در ردیف رهبران پرولتری جا زده و چه بسا که آن رهبران من در آوردی خویش را به مثابه ی "سدر های تناور جنبش انقلابی" در خورد بی خبران میدهند.

سازمان ارتجاعی و رویونیستی "سازمان انقلابی افغانستان" یکی از آن سازمانهای رویونیستی است که به قاطی نمودن کاه و گندم ادامه داده و میخواهد در پهلوی اسم صدر اکرم یاری (که کاملاً ریاکارانه از وی نام میبرد) اسم رویونیست حرفوی داکتر فیض احمد را نیز بنشانند.

خط سیاه اکونومیستی داکتر فیض از همان سالهای نخستین دهه پنجاه سده ی جاری خورشیدی تبارز تیوریک و پراتیک خویش را به منصفه ظهور رسانیده و مورد نقد انقلابیون پرولتری قرار گرفته بود. تداوم و "انکشاف" سرطانی این خط همانا پذیرش و به کارگیری پیگیرانه ی "تیوری سه جهان تینگ هسیائو پنگ" بوسیله ی داکتر فیض و سازمان رهایی افغانستان بود. سازمان رهایی ادامه دهنده و "تکامل دهنده" انحرافات و اپورتونیسم گروه انقلابی خلق های افغانستان بود. اکونومیسم با سازمان رهایی کرنش مطلق خویش بر آستان سوسیال امپریالیسم چین را تبارز و تشخص بخشید. آیا با تبارز و تشخص صریح رویونیسم در شکل و شمایل "تیوری سه جهان" باز میتوان خط رویونیستی "سه جهانی" ها را در بستر (اندیشه مائوتسه دون) به بررسی گرفت؟ واضح است که نه! از همین رو است که رویونیست های (سه جهانی) و تقاله های امروزی آن رغبتی به تحلیل خطوط و انطباق و انحراف آن با معیار راستین انقلاب یعنی مائوئیسم (یا اندیشه مائوتسه دون) ندارند. روی این ملحوظ است که از ترس افشا شدن ماهیت سیاه خویش در پناه التقاط گری خزیده اند.

رویزیونیست های سازمان "انقلابی" میکوشند که گذشته سیاه رویونیسم داکتر فیض را به فراموشی بسپارند. آنها این کار را به شیوه های گوناگونی میکنند.

میگویند که گویا بعداً ها داکتر فیض پذیرش تیوری سه جهان را اشتباه دانسته و نادم بوده است. می نویسند که گویا وی از خویش انتقاد نموده بود اما اسناد آن الحال موجود نیست و ... سوال این است که: با ملاحظه آنهمه انحرافات ایدئولوژیک صریح داکتر فیض باز مشروعیت تراشی برای وی چیزی جز ادامه بخشی رویونیسم وی میتواند باشد؟

رویزیونیست های "سازمان انقلابی" ادا و اطوار در می آورند که گویا "تیوری سه جهان" و اکونومیسم فیضی دیگر مورد قبول شان نیست. اگر چنان است چرا آنها "خاموشانه" ضمن تایید مشروعیت ایدئولوژیک رهبری داکتر فیض احمد به تایید آن انحرافات تداوم بخشیده اند؟ اگر از خط داکتر فیض احمد اکونومیسم و "سه جهان" را منها کنیم چیزی باقی نمی ماند. لحاظاً هرگونه ابرام ورزی بر تایید رهبری وی ابرام ورزی بر تایید خط انحرافی وسیاهی است که وی نماینده ی سیاسی و ایدئولوژیک آن بود.

قرار دادن اکونومیست و "سه جهانی" نظیر داکتر فیض در کنار صدر اکرم یاری و این دو را (سدر های تناور) جنبش انقلابی کشور خواندن ناشی از شگرد التقاطی و اکلکتیسیسم حرفوی رویونیست های "سازمان انقلابی" است. آنان عمداً تحلیل خطی را کنار میگذارند تا باشد که برای رویونیستی شناخته شده نظیر داکتر فیض در کنار مائونیستی کبیر نظیر صدر اکرم یاری جا باز کنند. رویونیست های "سازمان انقلابی" عمدتاً سنگ داکتر فیض را به سینه میزنند و با این کار خویش "با زبان بی زبانی" حالی میدارند که رهبر اصلی و معظم جنبش انقلابی افغانستان داکتر فیض احمد بوده و این خط سیاه وی است که خط انقلاب افغانستان است. این است آنچه این التقاطی گرایان از کنار گذاشتن تحلیل خطی مرام دارند.

تحلیل اقتصاد سرمایه داری در اقتصاد سیاسی با تحلیل کالا آغاز یافته و بر مبنای آن تحلیل قوام می پذیرد. بر همین نهج در تحلیل میزان بسامد و ماهیت وفادار بودن نیرو های سیاسی به ایدئولوژی هایی که دم از آن میزنند معیار و خشت بنایی در دسترس قرار دارد. آن معیار نشاندهنده ی انطباق یا عدم انطباق خطوط سیاسی بر ایدئولوژی مورد نظر (یا مورد ادعای شان) است. چنین معیاری همانا خط و تحلیل خطی است. این معیار است که فشرده ی اقتصادی است که از آن نماینده گی میکند. هر خط معرف و فشرده سیستم اقتصادی است که به آن تعلق دارد.

خط مائونیستی صدر اکرم یاری فشرده ی اقتصاد سوسیالیستی است. اما خط اکونومیستی و سه جهانی داکتر فیض احمد ریشه در اقتصاد رویزیونیستی چین تینگ هسیائو پنگ دارد. **هیچگونه آشتی میان خط سرخ و خط سیاه ممکن نیست.** نمی توان خط سرخ و سیاه را کنار هم و به اصطلاح مرتدان خروشچفی "به گونه ی مسالمت آمیز" به "رقابت مسالمت آمیز" قرار داد. **مبارزه بین خطوط سرخ و سیاه مبارزه ای است انتاگونیستی.** لحاظ نمی توان داکتر فیض را در کنار صدر اکرم یاری قرار داد و با هم کاسه کردن اتوریتیه های متضاد آنها خزعبلاتی نظیر مهمل (سدر های تناور جنبش انقلابی) را بافت. صدر اکرم یاری سدر تناور جنبش انقلابی افغانستان است. اما در مورد داکتر فیض احمد مسلم است که پراتیک و موضع گیری های ایدئولوژیک سیاسی اش نشان داده است که "تاک فروخته ای است که شکسته است".

نمی توان به گونه ی پاسیفیستی با هم کاسه کردن خطوط انتاگونیستی مسئله حیاتی تعیین و شناخت خط انقلاب افغانستان را کنار گذاشت. این کار را فقط رویزیونیست ها میکنند. برای رویزیونیست های مزدور سوسیال امپریالیسم "شوروی" همه چیز از مصدر اشغالگران صادر میشد. برای مزدوران سوسیال امپریالیسم چین همه چیز از مصدر التقاط که آن سوی سکه ی ارتداد است صادر میشد. **در مورد خط انقلاب افغانستان باید صریحا سخن گفت و صریحا مسئله را باید به تحلیل گرفت.** سکوت در این مسئله به خلع سلاح شدن جنبش کمونیستی کشور می انجامد مسئله یی که رویزیونیست هایی نظیر رویزیونیست های "سازمان انقلابی" خواستار آن اند.

خط سرخ صدر اکرم یاری خط انقلاب افغانستان است. سوای آن چیزی نمی ماند جز مشتی رویزیونیسم اکونومیسم آوانتوریسم و مشی های خرده بورژوایی "چریکی" که ریشه در غلط فهمی های "چریک های فدایی خلق" در گذشته یی نه چندان دور دارند^۱ همان غلط فهمی هایی که امروز در قالب های "جدیدی" نظیر سازمان رنجبران ایران رویزیونیسم و سنتریسم را کانالیزه کرده اند. نیز نمی توان به موازات خط سرخ صدر اکرم یاری قایل به صحت و اعتبار انقلابی خطوطی دیگر بود. ترم موازات هرگز در عمل به وقوع نپیوسته و خلاف حقیقت و درک مونیستی از تاریخ است.

حاملان اکلکتیسیسم امثال سازمان "انقلابی" میکوشند که با زبان بی زبانی "تز موازات" را تبلیغ کنند. چنین تزی در مغایرت و ضدیت تام با ماتریالیسم دیالکتیکی و ماتریالیسم تاریخی قرار دارد. از زمانی که صدر اکرم یاری خط سرخ مائوئیستی خویش را در افغانستان گذارده است تنها این خط بوده است که سکندار مبارزه ی انقلابی بوده است. آنانی که سیاهه هایی نظیر "پس منظر..." و "ارتجاع به انقلاب یاری میدهد" را استفراغ کردند در مقابل ماتریالیسم دیالکتیک قرار گرفته بودند. بی جا نبود که سردمدار "پس منظر ی ها" مرتد شد و تفاله های آن دیگران در بهترین حالت به تفاله های ملی-مذهبی ها مبدل گردیدند. **خط سرخ انقلاب افغانستان ادامه و تکامل خط سرخ صدر اکرم یاری است. این خط که در اندیشه ی راهنمای رفیق اکرم یاری متجلی گردیده است عبارت از تطبیق خلاق حقیقت جهانشمول مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم در واقعیت مشخص جامعه ی ما میباشد.**

تاخت و تاز ها و اراجیف نامه های رویونیست های امروزی بر علیه صدر اکرم یاری چیزی جدید نیست. آنها با "غلام بچه" و "درباری" گفتن های صدر اکرم یاری فقط همان دروغ های کثیف دیروزین "پس منظر ی ها و همقمشان آنها را نشخوار میکنند. دست پروردگان خاقان های "نوین" چین می آیند و بر صدر اکرم یاری که قرار اتفاق اقوال کمونیست های سراسر گیتی استاد دیالکتیک بود می تازند. بهتان بستن ها و عربده های ردیلانه ی اخیر "موسوی" و "موم" بر صدر اکرم یاری چیزی جز نشخوار علف هرز "پس منظر" نیست. عثمان لندی که سرانجام مرتد شد با آن اراجیف نویسی ها طرفی بست که اخلاف مستقیم وی اینک ببندند؟!

دفاع از خط سرخ اکرم یاری دفاع از انقلاب افغانستان و دفاع از کمونیسم است. ائتلاف مائوئیستی افغانستان افتخار آنرا دارد که در شرایط کنونی در دفاع از درفش بآفرین سرخ انقلاب قرار داشته است. ما در برابر "تز موازات" و "سدر تناور پروری" های رویونیست ها ایستاده ایم و از شرافت انقلاب و درستی درک مونیستی از دیالکتیک طبیعت جامعه و اندیشه دفاع میکنیم. بگذار تفاله های اکونومیسم "ما" در دهه دوم سده ی بیست و یکم میلادی از پلخائف اوایل سده ی بیستم عقب بمانند. مگر نه آنست که رویونیست های "ما" دل داده ی "عاقبت کار" پلخائف اند و ما هنوز دلبسته ی همان متن آغازین ایم که رفیق لنین از اتوریته ی علمی آن دفاع می نمود. حرف آخر اینکه: اندیشه به مثابه ی شکلی از حرکت ماده خود جلوه

بی از تکامل مونیستی است! تکاملی که هرگونه "تز موازات" را بیرحمانه از عرصه به در می برد!

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

بیستم اسد 1392 خورشیدی

اخوانیزم در افغانستان بر عرشه رویونیسم ایستاده است!

"فقط آنگاهی که مرز
عملی میان ما و
اپورتونیست ها کاملاً
آشکار و آشتی ناپذیر
باشد/ میتوان به بسیج هر
چه بیشتر و وسیعتر توده
ها نایل آمد/ سطح درک
آنها از تیوری را بالا برد
و شعور سیاسی آنها را
بیدار نمود و پرورش داد.
مبارزه یی آشتی ناپذیر
عمل در تاکتیک/ این
است راه صحیح بسیج
توده
ها"
(ص
در اکرم یاری،
(1348/4/2

هنگامی که خطوط انحرافی "کودتا-قیامی" و "کودتایی" نادرستی و غیر مارکسیستی بودن خویش را در واقعات "چنداول" و "بالا حصار" متبلور ساختند، این وظیفه تاریخی مارکسیست-لنینیست-مائوتسه دون اندیشه ها بود که ماهیت انحرافی و رویزیونیستی آن خطوط را هر چه تمامتر و واضح تر افشا کنند. هر چه سر رویزیونیسم بیشتر به سنگ میخورد، به همان اندازه خط سرخ انقلاب یعنی خط صدر اکرم یاری که چاره کار را نه در "کودتا" و "کودتا-قیام" بل در جنگ خلق میدید درستی و حقانیت مائوئیستی خویش را بیشتر متبلور میساخت. اما متاسفانه از اثر هژمونی رویزیونیسم بر بخش بزرگی از نیروهایی که مدعی سابقه ی "شعله یی" بودند، حتی پتانسیل های مبارزاتی نیز از دست رفت. فقط بخش کوچکی از انقلابیون راستین بودند که هنوز پاسدار خط سرخ انقلاب یعنی خط صدر اکرم یاری بود. دارنده گان این خط نیز از لحاظ نقاط قوت و ضعف سیاسی-ایدئولوژیکی به درجات مختلف قرار داشتند، و در مجموع نتوانستند یک مبارزه بی امان و پیروزمند را در برابر خطوط رویزیونیستی به سرانجام رسانند. از همین رو بود که رویزیونیسم "حاکم" که خود را زیر نام "مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائو" در خورد توده ها میداد، به حیث الترnatif در برابر رویزیونیست های مزدور سوسیال-امپریالیسم ارائه شد. شم حقیقت بینانه توده ها توانایی آنرا داشت که سره را از ناسره تفریق کنند. همانگونه که توده ها به مزدوران سوسیال-امپریالیسم "نه!" گفتند، به همان نهج به "سه جهانی" ها و رویزیونیست های هم-قماش آنها نیز "نه!" گفتند. رویزیونیسم تقلابهای مذبوحانه یی را در "ائتلاف" و "اتحاد" با نیروهای جنایت پیشه و مرتجع اخوان از پیش برده، و در بستر تسلیم طلبی، سرانجام جنازه خویش را از لحاظ سیاسی-ایدئولوژیکی خواند! هژمونی رویزیونیسم سبب گردید که نیروهای قهقرایی "اخوانی" که از همدستی با رویزیونیست هایی که خود را "انقلابی" و "مائوتسه دون اندیشه" و "دشمن خلقی-پرچمی" ها" وانمود میکردند نهایت استفاده را در جهت بدنام ساختن مارکسیسم در افغانستان میبردند، از لحاظ روبنایی در پویه به دست آوردن هژمونی فکری شوند. در نبود یک خط انقلابی مسلط، این اخوانی ها بودند که بنجل-ریزه های رویزیونیستی را مطرود داشته و خود بر سکوی تعیین سرنوشت جنبش مقاومت ضد سوسیال-امپریالستی قرار گیرند. کشتی رویزیونیسم، عرشه ی بیدریغ خویش را برای ایستادن خوانیزم عرضه داشته بود! با آنهمه، هنوز مائوتسه دون اندیشه ها یعنی کسانی که خط انقلابی صدر اکرم یاری را به مثابه ی خط راستین سرخ یعنی خط حیات و انقلاب برگزیده

بودند در تلاش بودند تا خیانت های رویزیونیست ها را افشا نموده از صفای ایدئولوژی پرولتری دفاع به عمل آورند. رویزیونیست ها در برابر دشمن عمده و تحلیل "تضاد مرکب" سپر افکنده و در کویر "سه جهان" و "کودتا-قیام" منتظر به بن بست رسیدن خویش بودند. اما آنها با آنهم، با تقلا های ننگین برای زنده ماندن، تا توانستند حاملین خط سرخ انقلاب را از عرصه بیرون رانده و شدید ترین ضربه ها را بر جنبش انقلابی کشور وارد سازند.

جنبش انقلابی کشور نتیجه ی هژمونی "انتقادیون" و "پس منظری ها" را شاهد بود، و آنانی که خاینانه در زمان ستمشاهی و جباریت "جمهوری داود دیوانه" قوله میکشیدند که : "ارتجاع به انقلاب یاری میدهد"، اینک در سالهای مقاومت ضد سوسیال-امپریالیستی، در پهلوی ارتجاع، و اینبار ارتجاع عریان و نمایان اخوانیزم و باداران "غربی" آنها سنگر گرفته، و برای توده ها حالی نمودند که: مشی "جمهوری اسلامی" و تاسیس "جمهوری اسلامی افغانستان" که خواست "اخوانی ها" است، خواست "مائوتسه دون اندیشه ها" نیز هست! از همین رو بود که این رویزیونیست ها، خود را عملا بی برنامه و تالی خیانتخواهی های اخوانیزم جلوه داده، و عرشه یی شدند برای ایستادن و خیز برداشتن اخوانیزم هار و درنده.

مدتها قبل از خیانت رویزیونیست ها در پیوستن به کمپ ارتجاع "غرب" و دنباله اخوانیزم و "جمهوری اسلامی" شدن ها، صدر اکرم یاری به درستی از ماهیت یکسان و ارتجاعی رویزیونیست ها با اخوانیزم پرده برداشته و اعلام نموده بود که این رویزیونیسم است که اخوانیزم را تقویت نموده و بر سکو مینشاند. بیایید از قلم رفیق اکرم یاری بخوانیم:

"گروپ اخوان که دسته ضربتی ارتجاع تیپ غربی روحانیون مرتجع و فیودالهای بزرگ است نیز از نگاه اجتماعی و سیاسی سرشت همسان با روند رویزیونیستی داشته و اهداف همگونی دارند. ولی تشدید فعالیت ایشان انعکاسی پیشرفت سلطان وار روند رویزیونیستی در کشور است."

رژیم مزدور سوسیال امپریالیزم در افغانستان، سرانجام با رسوایی تام در حلقوم ننگ تاریخی که کمایی کرده بود فرو رفته و به تاریخ پیوست. اما، کارنامه های ننگین تسلیم طلبان رویزیونیست، از حافظه تاریخ نرفته است. باید آن کارنامه های ننگین را افشا نمود تا از تکرار همچو شگردهای رویزیونیستی جلوگیری به عمل آید. باید آن کارنامه

های ننگین را افشا نمود تا تفاله های "امروزین" رویونیست های دیروزی بیش از این مجال آنرا نیابند که بر همان بستر خیانت و تسلیم طلبی دیروزین، دم از "رهبری" جنبش انقلابی کشور زنند. به همان اندازه که وطن فروشان رویونیست "خلقى" و پرچمی در فروافگندن خلق ها در کام اخوان دخیل اند، رویونیست های "کودتایی" و "سه جهانی" نیز دخیل اند.

پس از آنکه نیروهای اشغالگر امپریالیسم امریکا و سایر شرکای امپریالیست اش مستقیماً بر افغانستان تجاوز نمودند، تفاله های رویونیست های "دهه هشتادی" از تربیون احزاب پوشالی راجستر شده در "وزارت عدلیه" رژیم پوشالی، به بزک نمودن "دموکراسی امپریالیستی" رو آوردند. "سه جهانی" ها، در کف اژدهای اشغالگر به "اتن" رو آورده و از "همبستگی" و حزب دموکراتیک و "تقییح بنیادگرایان" یاهو ها بافتند و هم قماشان دیگر شان، با "ندای آزادی" غازه ننگ دیگری از بساط رژیم پوشالی بر عذار بی آرم خویش مالیدند. یکی از حلقوم "روزگاران" با سرلوح "سرخ"، به کرزی-این شاه شجاع ثالث- کمپاین میکرد، و آن دیگری انسجام "سامایی" ها را در بستر احزاب سرکاری زیر بهانه ی "استفاده از امکانات وضعیت موجود جهت مبارزه با جهادی ها" علم می نمود. تروتسکیست های شرمسار "سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان" نیز که نابرداری "سازمان انقلابی" و سایر شاخه های انشعابی اما هم-خون از سازمان "مادر" بود، وارد گود شده و با "درفش علنی" نشریه ی مزدور و ننگین "کارگر" خویش، در کنار اخوان الشیاطین و جنایت کاران "خلقى"-پرچمی، به ساز "دموکراسی" کرزی رقصیدند و دست افشان، "زنده باد سوسیالیسم" گفتند!!!

"راوا" بیشرمانه در "پیام زن" اعلامیه میداد که: "آقای کرزی اژدها را نشانه بگیرید نه جوجه هایش را" و به این ترتیب، "حسن طلب" به بارگاه ی شاه شجاع سوم را تسجیلی تاریخی می بخشید، و موازی با "انتقاد از مصلحتی بودن تیم کرزی" با "همبسته گی" و "روزگاران" شان، در کنار امپریالیسم، در برابر "فئودالیسم" قد علم میکردند. این رویونیست های بی آرم، "از یاد برده اند" که امپریالیسم و اشغالگری امپریالیستی، تنها با اتکا به بقایای فئودالیت و با حمایت از طبقات فئودال بیروکرات کمپرادور است که هژمونی و اشغالگری خویش را تسجیل کذایی و تحکیم می بخشند. لهذا، با تجدید نظر بیشرمانه در مارکسیسم، اعلام نمودند که "امپریالیسم مترقی است"

و "برای مبارزه با جهادی ها، گزیری از قرار گرفتن در کنار حامد کرزی={بخوان سر سودن به چکمه های خونین شاه شجاع سوم} باقی نیست!"

هنگامی که افتضاح و رسوایی این تسلیم شده گان گوش زهره را کر کرد، بخشی از آنها، ریاکارانه و به مثابه ی ستون پنجم، گویا از جمع سر سپرده گان انشعاب نموده، و با اعلان ایجاد "گروه پیشگام" و سپس "سازمان انقلابی" یک شبه از انجونیسم و "کلید به دستی" اشغالگران بریده و ندای "مرگ به کرزی" و "مرگ به اشغال" را سر داد. پر واضح است که این قماش افراد و گروهک ها تنها خود را میتوانند بفرینند و لاغیر. آنها زمانی میتوانند چنان شعار هایی را سر دهند که قبل بر آن، با صراحتی تام از گذشته ی ننگین دور و نزدیک خویش، و از وطن فروشی ها و تسلیم شدنها مکرر خویش در پیشگاه خلق های آزادیخواه ی کشور توبه نموده، عذر خواهی کنند. **این به عهده ی خلق ها است که آیا این جنایکاران و مشاطه گران ارتجاع و امپریالیسم را خواهند بخشید یا نه.** بر ما است که کوس رسوایی این رویونیست های خاین به میهن را هر چه تمام تر به صدا در آوریم، و این کار زمانی ممکن است که ریشه ها و جنبه های تسلیم طلبانه یی را که در "دیالکتیک حرف و عمل" خاینانه ی ایشان در دیروز و امروز موجود بوده است، واشکافیم و خلق ها را بیگانهانیم که: اینان، گرگ هایی اند که اینک در لباس شبان در آمده اند. **چی فرقی میان این مشاطه گران اشغالگری و امپریالیسم با اخوان ها وجود دارد، مادامیکه اینها همه بر کرسی های "وزارت خانه ها"، "معینیت ها"، پارلمان و مناصب حکومتی لم داده اند، و از تریبون "جامعه مدنی" امپریالیستی، با "خه خه" و "به به" به اشغالگران، نرد دلبری می بازند!!!** رویونیست های امروزی، همانند رویونیست های "دهه هشتاد" هنوز دنبالچه های کثیف اخوانی ها بوده، و با مشروعیت بخشیدن به تجاوز و اشغالگری، و با مهر تایید زدن بر رژیم پوشالی، وطن فروشی ها و معامله گری های اخوان الشیاطین را توجیه میکنند. **آری! رویونیسم هنوز همان عرشه یی است که اخوانیزم بر فراز آن ایستاده است، و مادامیکه خط سرخ انقلاب هژمونی خویش را مستقر نساخته باشد، در آینده نیز چنین خواهد بود. تنها با سلاح بران و کوبان اندیشه ی صدر اکرم یاری است که میتوان اخوانیزم را از عرشه به زمین کوفت و کشتی رویونیست ها را غریق ساخت.** آری، تنها مارکسیسم-لنینیسم-مائونیسم است که عرصه را به رویونیست ها و مجال را به اخوانی ها تنگ نموده، و سرانجام آنها را مضمحل خواهد نمود.

سازمان کارگران افغانستان بارها اعلام داشته است که بدون تمسک به اندیشه اکرم یاری، بدون بر گرفتن خط سرخ انقلاب که خط صدر اکرم یاری است، هیچ روند انقلابی و هیچ تحول عمیق سیاسی-اجتماعی در افغانستان به وقوع نمی پیوندد. تنها اندیشه ی اکرم یاری است که از جنگ خلق و انقلاب دموکراتیک نوین سخن میگوید. تنها این اندیشه است که تطبیق خلاق حقیقت جهانشمول مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم در واقعیت خاص کشور ما میباشد. لهذا، برای آغاز نمودن و از پیش بردن جنگ خلق، برای به پیروزی رسیدن انقلاب دموکراتیک نوین و برای نیل به سوسیالیسم و کمونیسم، ما به این اندیشه نیاز داریم، اندیشه یی که ضامن پیروزی و رهایی پرولتاریای افغانستان میباشد.

در راه سرخ انقلاب دموکراتیک نوین، به پیش!

به پیش در راه ایجاد حزب کمونیست واقعی در افغانستان!

نفرین بیکران به اخوانی ها و رویزیونیستان و باداران اشغالگر شان!

زنده باد صدر اکرم یاری و اندیشه متعال اش که منادی جنگ خلق و مباشر کمونیسم است!

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

سنبله 1392 خورشیدی

**رویزیونیسم "توفان" و "انقلابی" در خدمت منافع بورژوا
بروکرات های سوریه و جهان**

**در وضع بین المللی امروز، هر
"قهرمانی" در مستعمرات و نیمه
مستعمرات یا خود را در جبهه**

امپریالیستی قرار میدهد و جزئی از
نیروهای ضد انقلاب جهانی میگردد، و
یا در جبهه ضد امپریالیستی جای میگیرد
و جزئی از نیروهای انقلاب جهانی
میشود. او باید یکی از این دو را ه
را برگزیند، راه
دیگری
نیست.”
صدر
مائوتسه دون

1-مداحی حزب کار ایران (توفان) به رژیم بورژوا بروکرات سوریه

حزب کار ایران (توفان) در برابر این حقیقت می ایستد که رژیم بشار اسد فاقد پایگاه خلقی است. با چنین "ایستادنی" این حزب فلسفه وجودی جریان انقلابی را از قبل "مسدود" اعلام میدارد. اگر رژیم بشار اسد پایگاه توده یی داشته باشد، لزومی از برای تحول انقلابی باقی نمی ماند! موضع گیری این حزب، خلق ها را به چنین سنگلاخی سوق میدهد! اما حقیقت چیز دیگری است. هر رژیمی، یک دیکتاتوری است، و آن دیکتاتوری به وسیله ی طبقه یی که حاکم است، بر سایر طبقات اعمال میگردد. روی این پارادایم که الفبای مارکسیسم آنرا یاددهانی میکند، رژیم بشار اسد نیز یک دیکتاتوری و دیکتاتوری مربوط به یک طبقه ستمگر حاکمه است. اگر این موضع را در نیابیم، به شیفته گان سراب لیبرال زده گی و پوپولیست های بی شرم مبدل خواهیم شد. چنین است وضع حزب کار ایران (توفان) و قسمی که بعدا خواهیم دید، چنین است فلاکت برداشت "سازمان انقلابی افغانستان" از شیوه های مبارزاتی در سوریه و تحلیل نادرست آن سازمان از وضعیت سوریه و منطقه.

حزب کار ایران (توفان) می نویسد:

"حدود دو سال است که امپریالیستها با دخالت در امور داخلی سوریه تلاش بیهوده می کنند حکومت بشار اسد را که گویا فاقد پایگاه در میان مردم است، سرنگون کنند. آنها در اجرای این سیاست از همکاری بخش مهمی از ارتجاع جهانی و بخش ناچیزی از اپوزیسیون ایرانی نیز برخوردارند."

"توفان" بحران سوریه را محض ناشی از دخالت امپریالیست ها در امور داخلی سوریه دانسته و در برابر این حقیقت می ایستد که این رژیم ضد خلقی بوده و فاقد پایگاه مردمی است.

چنین برداشتی، مغایر ماتریالیسم دیالکتیک است. عمده گی بخشیدن به فاکتور های خارجی، و "به فراموشی سپاردن" فاکتور های داخلی، در مغایرت تام با مارکسیسم و ماتریالیسم دیالکتیکی که فلسفه مارکسیسم است قرار دارد. این خلق های سوریه اند که در قدم نخست خواهان بر اندازی رژیم بورژوا بیروکرات بشار اسد اند. امپریالیست های یانکی-شرکا که دیری است رویای براندازی رژیم سوریه و تبدیل آن کشور به عراقی دیگر را در سر می پروراندند، در تلاش اند که ماحصل سقوط رژیم "اسد"، یک رژیم پوشالی وابسته به امپریالیست های غربی باشد نه یک دولت دموکراتیک نوین!

در برابر آمال و اغراض امپریالیستی، در برابر تجاوز امپریالیست ها بر سوریه تنها یک گزینه وجود ندارد. تنها این گزینه که در برابر تجاوزگری امپریالیستی باید به دفاع از رژیم سوریه برخاست، چیزی جز سوسیال-خیانت پیشه گی نیست. سوسیال-خیانت پیشه ها، به جای آنکه از موضع طبقه کارگر و خلق های ستمدیده سخن بگویند، به بهانه دفاع از "استقلال سوریه" از بورژوا بیروکراتی جلاد نظیر "بشار اسد" دفاع نموده و به مداحی می پردازند. چنین موضع گیری هایی، چیزی جز کرنش در برابر بورژوازی بیروکرات نیست. جالب آنست که نیرو هایی که خود را "مارکسیست-لنینیست" میخوانند و در حرف و عمل در برابر مائوئیسم ایستاده اند، از آنجایی که تز "کاپیتالیسم بیروکراتیک" صدر مائو را قبول ندارند و در نیافته و فرا نپذیرفته اند، تقریباً اکثراً قربانی مداحی بر آستان بورژوا بیروکرات ها شده اند. حزب کار ایران (توفان) نیز یکی از آن قربانیان است، قربانیانی که بر مسلخ رویونیسم خویش، به دستان خود ذبح شده اند.

رویزیونیست های "توفان" چنین وانمود میکنند که این امپریالیست ها اند که خواهان براندازی رژیم "بشار اسد" اند و اما آن رژیم دارای پایگاه مردمی است.

چنین است فرجام گسست از مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم و پناه بردن به بنجل و تکه پاره ی رویونیسمی که سر بر آستان خوجه ایسم سوده است!

2- "استقلال ملی" و "وطن پرستی"

بورژوازی از همان سپیده دمان انقلاب کبیر فرانسه، خود را نماینده "ملت" معرفی نموده، و پیوسته کوشیده است که در کرسی "ملت" به جای خلق های ستمدیده سخنوری کرده و منافع خویش را به مثابه ی منافع تمام "ملت" جا بزند. این ترفند بورژوایی در آوانی که بورژوازی هنوز وجهه متری خویش را از دست نداده و به فساد و انحطاط نگراییده بود، میتوانست کارآیی مقطعی خویش را داشته باشد و خلق هایی که در برابر فئودالیسم برخاسته بودند زیر درفش بورژایی فراهم آیند. اما، پرولتاریا حتی در نطفه یی ترین مراحل تشکل خویش نیز کوشیده است تا استقلالیت خویش را در حد توان خویش به منصفه ظهور رساند.

با آنکه نمی توان ژاکوبین ها را مطلقا نماینده پرولتر های انقلاب فرانسه دانست، اما گرایش ژاکوبینی که در برابر ژیروندون ها که نماینده واضح و مستقیم بورژوازی و خیانت بورژوازی به پیشبرد انقلاب بودند، قرار داشت نشان دهنده آن بود که دترمینیسم تکامل تاریخی جوامع، پرولتاریا را در صدد حصول استقلالیت طبقاتی و به (طبقه یی از برای خود) مبدل شدن فرا میراند.

اشکال نطفه یی این طغیان و شورش طبقات ستمدیده ی غیر بورژوازی بر علیه بورژوازی خاین به انقلاب در فرانسه را، میتوان در طلوعه آن انقلاب و در "آشوبگری" های ضد ژیروندونی-ضد اشرافیت سانکولوت ها نیز یافت.

زمانی که توپ های انقلاب کبیر اکتوبر، الگوی کمون پاریس را که در آثار کارل مارکس، فریدریش انگلس و سایر بزرگان مارکسیسم و عمدتا در کتاب "دولت و انقلاب" لنین کبیر به بررسی گرفته شده بود، به مثابه ی پنجره یی بسوی جهان نوین و جامعه یی نوین، باری دیگر مطرح داشت، و نخستین دولت پرولتری پیروزمند تاریخ را مستقر ساخت، دیگر نمی شد دم از انقلابات بورژوایی پیروزمند و متری زد. دیگر عصر انقلابات بورژوایی و بورژوا دموکراتیک طراز کهن به سر رسیده بود. از آن به بعد، امپریالیسم، به مثابه ی سرمایه داری محتضر، به مثابه ی رکود و فساد سرمایه داری که در آستانه ی مرگ قرار گرفته بود، تقای زنده ماندن خویش را در سر می پرورید. از همین رو بود که امپریالیست ها، میلیتاریسم و وحشی گری خویش را به شدید ترین وجهی در امر سرکوب خلق های ستمدیده ی مستعمرات و

نواحی تحت سلطه شان به کار بستند. دو جهان در برابر هم قد افراشته بودند: جهان کهن و در حالت سقوط و جهان نوین و افق کمونیسم.

کشور هایی که هنوز توفیق به پیروزی رسانیدن انقلاب دموکراتیک طراز نوین را نداشتند، به گونه ی مستعمره و نیمه مستعمره، آماج دست اندازی ها، تجاوزات و سلاخی های امپریالیست ها بودند. اما کشور ها و خلق هایی که صدای توپ های سترگ انقلاب کبیر اکتوبر و شیهه ظفر آسای رخس انقلاب در چین را شنیده بودند، بسوی انقلاب و پیشبرد مبارزه انقلابی جهت برپایی دیکتاتوری دموکراتیک خلق تحت رهبری پرولتاریا شتافتند.

این کشور ها دریافتند که در سایه سیادت و سیطره امپریالیست ها، نمی توان از استقلال و استقلال ملی حتی حرفی به میان آورد. به این معنی که: کشور های که تحت سیادت و سیطره امپریالیست ها بودند، "مستقل" محسوب نمی شدند و نمی توانستند دم از "استقلال ملی" داشتن بزنند. لهذا، حصول استقلال ملی، منوط به پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین بود. این درس را، به بهترین شکلی، صدر مائو و انقلاب چین (1949) به خلق های دربند گیتی دادند.

بورژوازی بیروکرات که در کشور های نیمه مستعمره ژنده پاره ی دروغین "استقلال ملی" و "دولت ملی" را بر افراشته بود، با هزاران پیوند مرئی و "نامرئی" به امپریالیسم وابسته بود، و رژیم های مستبدی که تحت رهبری بورژوا بیروکرات ها قرار داشتند، به اشکال فاشیستی به سرکوب نهضت های ملی رهایی بخش و امواج جنبش انقلابی پرولتری می پرداختند.

در نیمه مستعمرات، بورژوازی بیروکرات کمپرادور، به مثابه ی مزدوران کثیف کشور های امپریالیست، و وابسته به قدرت هایی که آنان را به مثابه ی عروسک های کوکی در جا نگهداشته بودند، باز بیشرمانه از "ملت" و "ملت بودن" خلق هایی که هنوز مناسبات بورژوا دموکراتیک را تجربه نکرده بودند، خطابه ها میدادند.

به این ترتیب می بینیم که بورژوازی، حتی اشکال دگر دیسی پذیرفته و منحط آن یعنی بورژوازی بیروکرات و بورژوا بیروکرات کمپرادور ها، در شرایطی که دیگر رمقی از مترقی بودن برایش باقی نمانده است، باز میکوشد به فریب خلق ها دوام بخشیده و خود را نماینده "ملت" و دولت های پوشالی خویش را به مثابه ی "دولت

ملی" مطرح دارد. اگر در کشور هایی که انقلابات بورژوازی را تجربه کرده اند و اینک شمار زیاد شان به مرحله امپریالیستی رسیده اند، بتوان از "دولت ملی" آنهم در بستر تاریخی سخن گفت، در مورد کشور های مستعمره و نیمه مستعمره یعنی در مورد رژیم های تحت سیطره امپریالیست ها باید به قاطعیت تام این موضع مارکسیستی را اعلام داشت که:

"استقلال ملی"، "بورژوازی به مثابه ی نماینده ملت" و "دولت ملی" در عصری که امپریالیسم بیداد میکند و انقلابات پرولتاریایی در دستور کار قرار دارد، از محتوای راستین تهی بوده، و تنها کسانی که سر در آخور امپریالیسم و بورژوازی بیروکرات دارند به تظہیر کاپیتالیسم بیروکراتیک پرداخته و کشور های نظیر سوریه را دارای "استقلال ملی" میدانند.

خادمان بورژوازی بیروکرات، که اغلب میخواهند در لاک "مارکسیسم-لنینیسم" در برابر ایدئولوژی علمی پرولتاریای بین المللی یعنی در برابر مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم موضع گیری خاینانه کنند، مزورانه اعلام میدارند که انکار "استقلال ملی" کشور های تحت سیطره، کار تروتسکیست ها است. آنان میکوشند با این برجسب های دروغین، جلوی تحلیل مارکسیستی را سد کنند و تروتسکیست های مرتد را پیراهن عثمان کنند.

تحلیل تروتسکیستی تنها در بستر انقلاب مداوم است که برداشت بازگونه ی خویش از "دولت ملی" را ارائه داشته و به نفی "مبارزه ملی و انقلاب در یک کشور جهت رسیدن به سوسیالیسم" می پردازد. پوچ بودن و غیر علمی بودن آن تز را تاریخ خود پاسخ داده است. اما نمی شود از "صغرا" های نادرست تروتسکیستی، با چیدن آن بنجل ها، کبرا های نادرست تر ارائه داشته، و نتیجه وارونه یی را که بدست می آید، تعمیم داد و آنرا در بستری دیگر تسری بخشید. چنین کاری، تنها از آن جهت صورت می پذیرد، تا در برابر حقیقت، موضع گیری صورت گیرد. تنها دشمنان حقیقت اند که به تظہیر بورژوازی بیروکرات پرداخته و رژیم های تحت حاکمیت بورژوا بیروکرات ها را به مثابه ی "دولت های ملی" و صاحب "استقلال ملی" در خورد توده ها داده و هنوز در گیر توهمات "مترقی بودن" بورژوازی آنهم در شرایط کنونی (دهه ی دوم سده ی بیست و یکم میلادی) اند.

صدر مائو می نویسد:

"هر کس که در طرف خلق های انقلابی قرار بگیرد، انقلابی است. هر کس که در طرف امپریالیسم، فئودالیسم و کاپیتالیسم بروکراتیک بایستد، ضد انقلابی است. کسی که تنها در گفتار جانب خلق انقلابی را بگیرد ولی کردارش غیر از آن باشد، یک انقلابی لفظی است"

حال به ایادی سیاسی بورژوازی بروکرات که خود را بیشرمانه "مارکسیست-لنینیست" قلمداد میکنند و در طرف کاپیتالیسم بیروکراتیک (و در نتیجه در کنار فئودالیسم و در پای بوسی امپریالیسم قرار میگیرند) چی باید گفت؟ آیا آنها ضد انقلابی نیستند؟ پر واضح است که چنین اند.

تنها تحلیل درخشان مائوئیستی و تنها در پرتو آموزش صدر مائو یعنی مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم است که میتوانیم محدودیت ها، انحرافات "مارکسیستی-لنینیستی" و سرانجام، مواضع ضد مارکسیستی چاکران بورژوازی بیروکرات را شناسایی نموده و افشا نماییم.

3- ندیدن امپریالیسم "خودی" بوسیله ی "توفان"

رویزیونیست های "توفانی" که شعار های "ضد امپریالیستی" را قفله میکنند، هنگامی که نوبت به تحلیل دست اندازی های امپریالیسم روس و سایر قدرت های هژمونیک در سوریه و دفاع ایشان از رژیم (بشار اسد) میرسد، سکوت مرگبار اختیار میکنند، و مچ شان باز میشود!!!

این امر مربوط و محض به "توفان" نیست، بلکه بخش اعظم نیرو های که امروز خود را "مارکسیست-لنینیست" میخوانند، هم آوا با بخش هایی از تروتکسیست ها، شعار های "مرگ به امپریالیسم امریکا" و "مرگ به امپریالیست های غربی" را بالا میکنند، اما هیچ "مرگی" نثار روسیه، ایران و چین نمی کنند. ایران خود یک رژیم تحت سلطه و نیمه مستعمره است. اما در مورد روسیه و چین، و عمدتاً در مورد روسیه که حامی صریح رژیم (بشار اسد) است چی باید گفت؟ روسیه امپریالیستی و چین سوسیال امپریالیست، هر دو از حامیان و حتی توان گفت از ناحیان رژیم بورژوا بیروکرات سوریه بوده، و آنرا به حالت کمپرادوری در آورده اند. آیا این مسئله که اوبامای

خونخوار، پس از آنهمه قلدر پراگنی ها و قوله های شنیع که حاکی از حمله ی قریب الوقوع اش بر سوریه بود، با "روسیه" و سپس با "سوریه" به "توافق" رسید که دست از حمله بر میدارد و آنرا مشروط به تسلیم نمودن "اسلحه شیمیایی رژیم اسد" نمود، خود این موضوع رساننده ی آن نیست که: سازش میان امپریالیست های امریکایی و روسی است که "سرنوشت" رژیم و خلق های سوریه را رقم میزند؟ آیا سوریه در چنین حالتی میتواند ادعا کند که "مستقل" بوده و یک "دولت ملی" است؟ تنها رویزونیست های توفانی اند که چنین ادعایی را میتوانند کرد. "توفان" دشمنان سوریه را چنین به تشریح میگیرد:

"اپوزیسیون خودفروخته سوری اکنون دارد در زیر پرچم القاعده، جبهه النصر و یا "ارتش آزاد سوریه" در کنار نتانیا هو، اوباما، اولاند فرانسوی و دیوید کامرون انگلیسی می جنگد."

آیا امپریالیسم روس و هژمونیک سوسیال امپریالیسم چین و رژیم آخندی و قهقرایی ایران دوستان خلق های سوریه اند؟ چرا "توفان" به افشای جنایت پیشه گی ها و اغراض استعماری روسیه نمی پردازد؟ چرا "توفان" از اغراض سوسیال امپریالیستی چین پرده بر نمی دارد؟ چرا "توفان" ماهیت ارتجاعی "کمک" های رژیم آخندی ایران به سوریه را بیان نمی کند؟ اینها همه می رسانند که کمپ ارتجاع "شرق" که به دفاع از رژیم اسد برخاسته است، از نگاه "توفان" ارتجاع محسوب نمی شود. "توفان" با این کار خویش، برای روسیه و دخالت وی در سوریه جواز تیوریک صادر میکند و وی را خودی و امپریالیسم "خودی" می شمارد. (هر چند که "توفان" این شهامت را ندارد که روسیه "خودی" نسبت به سوریه، را امپریالیست و مداخله گر در امور سوریه اعلان دارد.)

حزب کار ایران (توفان) نه تنها حرفی در مخالفت با هژمونیکست های مدافع رژیم اسد به گفتن ندارد بلکه آشکارا بر کمک های آنها به رژیم بشار اسد مهر صحنه زده، و حمایت آنها از رژیم "اسد" را که گرگ خلق های سوریه است، گامهای مثبت محسوب میدارد.

"توفان" رژیم ترکیه را به این علت ارتجاعی میخواند که از عبور محموله های روسیه و ایران از فضای شورش، جلوگیری کرده است. آن محموله ها "کمک" های رژیم

های ارتجاعی روسیه و ایران به بورژوازی بیروکرات سوریه بود. رژیم ترکیه مرتجع است. این را حتی دموکرات ها نیز میدانند. اما، اینکه رژیم ترکیه تنها به خاطر تضاد ذات الینی با سایر مرتجعان، مرتجع محسوب شود، این چنین نتیجه گیری، تطهیر مرتجعینی است که در جهت مخالف ترکیه قرار دارند. در حقیقت، "توفان" چنان کمک هایی را "مترقی" می انگارد و ترکیه را که مانع عبور محموله ها از فضای کشور خویش میشود، مرتجع اعلام میدارد.

"دولت ارتجاعی ترکیه از پرواز هواپیماهای مسافربری ایران و روسیه از فراز خاک ترکیه به سوریه راهزنانه جلوگیری می کند و آنها را مجبور به فرود کرده و به جستجو می پردازد."

حزب کار ایران "توفان" قسمی که در بالا نیز تذکار دادیم، همانگونه که در خدمت منافع بورژوازی بیروکرات "بشار اسد" قلمفرسایی میکند، همانگونه، بورژوازی بیروکرات ایران را که طبقه حاکمه در آن کشور است، زیر نام "ایران" مدافع خلق های سوریه و کمک کننده به خلق سوریه در دفاع از استقلال شان، تطهیر میکند. به این ترتیب می بینیم که این حزب، به چاکر تیوریک و ایدئولوژیک بورژوا-بیروکرات های منطقه مبدل شده و مدافع شعار های "دولت ملی" و "استقلال ملی" بورژوازی بیروکرات سراسر جهان است. پیام حزب کار ایران "توفان" به این بورژوازی چنین است: بورژوا بروکرات های سراسر جهان، علیه امپریالیسم امریکا، و له امپریالیسم روس، متحد شوید! اما شعار مارکسیست های اصیل در سراسر جهان چنین است:

مرگ به امپریالیست های سراسر جهان اعم از امریکایی، روسی، فرانسوی، انگلیسی و...

4-ردیف کردن بورژوازی بروکرات با خلق های جهان

چاکران بورژوا بروکرات ها، ضمن آنکه از خلق های ستمدیده میخواهند که به بهانه ی حفظ "استقلال ملی" و "دولت ملی" زیر رژیم بورژوازی بیروکرات رژه روند، این بورژوازی خاین به خلق و انقلاب را در ردیف خلق می آورند.

حزب کار ایران (توفان) نیز چنین خواستی را از خلق های سوریه و خلق های ستمدیده یی که زیرچکمه های خونین این بورژوازی له میشوند، به اجرا در آورده است:

"سفیر آمریکا و فرانسه با بی شرمی به زیارت "شورشیان" در مناطق "آزاد شده" می رفتند. خبرنگاران جاسوس را می فرستادند تا با جاسوسی، اخبار مورد نیاز آنها را تأیید کرده و مصاحبه های جعلی در محیط، برای فریب افکار عمومی ترتیب دهند. شبها در تلویزیونهای غرب بحثهای "آزاد" راه می انداختند تا از جهادیه ها و مزدوران اجنبی به عنوان "دموکراتها و اپوزیسیون انقلابی" سوریه دفاع کنند. تمام این تلاشها با شکست قطعی روبرو شدند. طبیعتاً علت آن نه تنها مقاومت مردم سوریه بود که دست رد به سینه وابستگی و حکومت جهادیه ها و مستقر کردن یک معاویه جدید در دمشق می زدند، بلکه آنها با استفاده از تضادها از حمایت جهانی چین و روسیه و ایران و لبنان و خلقهای سراسر جهان که به این دسیسه ها پی برده بودند برخوردار بودند. زمان به ضرر ارتجاع کار می کرد و آنها نمی توانستند دروغهای خویش را کتمان کنند. بتدریج معلوم شد که "ارتش آزاد سوریه" تنها بر روی صفحه کاغذ وجود دارد و ساخته و پرداخته دست آمریکا-فرانسه و انگلستان است."

توفان از "حمایت جهانی چین و روسیه و ایران و لبنان و خلق های سراسر جهان" که به دسیسه پی برده اند" یاد میکند. گویی در اینجا سخن از دو کمپ است: یکی کمپ امپریالیست ها تحت رهبری امپریالیسم آمریکا و دیگری خلق های سراسر جهان که چین و روسیه و ایران و لبنان در آن شمار اند.

این تحلیل که به وضوح "غیر طبقاتی" ارائه شده است، در واقع، ریشه در اکلتیسیسم مزورانه "توفان" دارد. واضح است که مراد "توفان" از روسیه و چین و ایران و لبنان، رژیم های مستقر طبقات بر سر اقتدار در این کشور ها تواند بود و لاغیر. این طبقات کدام ها اند؟ آیا، در روسیه را رانه یی جز آمال و برنامه های امپریالیستی اش به پیش میراند؟ آیا هژمونیک چین، در خدمت اغراض سوسیال-امپریالیستی اش نیست؟ آیا بورژوازی بیروکرات ایران، به چیزی سوای ابقای عمر کثیف رژیم آخندی خویش می اندیشد؟ و آیا منظور از لبنان در اینجا، جز همان "اسلام سیاسی" است که اینک در کنار "روس" و "چین" منافع خویش را درگرو "همبسته گی" با حامیان بشار اسد می بیند؟

توفان هیچگونه تحلیل طبقاتی از ماهیت رژیم ها و نیرو های خارجی مدافع بشار است به عمل نمی آورد. این شیوه کار، یاد آور همان فورمول مشهور تینگ هسیناو پنگ است که میگفت:

"مهم نیست که گربه سیاه است یا سفید، مهم آن است که موش گرفته بتواند"

تحلیل "توفان" که به شدت غیر مارکسیستی و بلکه در تقابل با پارادایم "تحلیل طبقات" از منظر مارکسیستی است، دامن تشبیهات توهم آمیز و بنجل های "مذهبی" را گرفته، و حدیث "علی و معاویه" را به عنوان تمثیل می آورد!!! در اینجا می بینیم که "توفان" مارکسیست-لنینیست" که از مارکسیسم روی برگاشته است، "شیعه" میشود، و در برابر "تروریست های بنیادگرا" که سنی های افراطی و مزدوران امپریالسم اند می ایستد!

5- سر تزویر به سنگ میخورد!

زمانی حافظ شیراز، چی زیبا سروده بود:

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش، ولی
دام تزویر مکن چون دگران قرآن را!

ما به "توفان" و امثالهم می گوئیم که: بروید هر گونه بحثی که دل تنگ تان خواهان اش است راه اندازی کنید. بروید لیبرال شوید، "شیعه" وار، در برابر معاویه بایستید، به مثابه ی ایادی قلمی بورژوازی بیروکرات خویشان را رسوا سازید، اما هر چه میکنید، الحذر، از نام مارکسیسم وبا نقاب "مارکسیست" وارد معرکه نشوید!!!

سر تزویر به سنگ میخورد، و "توفان" مدعی دروغین مارکسیسم-لنینیسم نیز مستثنی نیست.

برای آنکه به تزویر خویش دامن بزند و خاک در چشم خواننده گان بپاشد، "توفان" بشار اسد را "مستبد" میخواند. اما، نسخه یی که تجویز میکند، و پیامی که به خلق ها دارد، یعنی ماحصل فلسفیدن های "توفان" چنین است:

"همه ارتجاع منطقه دست در دست هم برای سرنگونی رژیم بشار اسد متحد شدند، ولی از آنجا که دسیسه هایشان از طریق عمال خود فروخته سوری و جهادیستهای سوری و خارجی به نتیجه نرسیدند و مردم سوریه آگاهانه علیرغم مخالفتی که با استبداد بشار

اسد دارند، در مقابل این مزدوران مقاومت کردند، با شکست کامل روبرو شدند. این یک دیالکتیک تاریخ است که پیروزی بشار اسد مستبد به نفع خلقهای منطقه است."

حزب کار ایران (توفان) که زمانی دم از مبارزه بر ضد رویزیونیسم خروشچف میزد، و بزرگمردانی مارکسیست نظیر قاسمی، صغایی و فروتن در سر لوح ایجاد آن قرار داشتند، و شهیدانی سترگ نظیر حمید رضا چیتگر بهمنی را در مبارزه بر ضد بورژازی بیروکرات ایران از دست داده اند، اینک چنان در لجن تسلیم طلبی غرقه است که حتی آرزوی همکاب شدن با آن بورژازی را نیز از دست داده، و انگار در وقت نزع روان است که تیر خلاص را نسخه "حکیم جی" ساخته بر پیشانی مبارزات با افتخار سابقه ی خویش شلیک میکند و مرتدانه اعلام میدارد که: "این دیالکتیک تاریخ است که پیروزی بشار اسد مستبد به نفع خلق های منطقه است." با چنین کرنشی، "توفان" نشان میدهد که حتی از سطح لیبرالها نیز فروتر افتاده است. مزورانه "لفظ" مستبد را برای بشار اسد به کار میبرد، اما پیروزی آن بورژوا بیروکرات دشمن خلق های سوریه را پیروزی و منفعت خلقهای منطقه میخواند!!! چنین نتیجه گیری مرتدانه که حزب کار ایران (توفان) آنرا دیالکتیک تاریخ میخواند، و عملاً خلق های ستمدیده را که باید با سلاح مارکسیسم و جنگ خلق در برابر رژیم خونخوار و جنایت پیشه اسد و امپریالیست ها مسلح شوند، خلع سلاح نگاه میدارد، ناشی از آن است که این حزب مارکسیسم-لنینسم-مائوئیسم را نمی پذیرد و برنامه منسجم و مدون را فرا منظر ندارد، اما در مورد آنده از مدعیان "مارکسیسم-لنینسم، اندیشه مائوتسه دون" که باز از لحاظ تحلیل و استنباطات ایدئولوژیک-سیاسی در کنار "توفان" و هم قماشان وی قرار گرفته اند، چی باید گفت؟ واضح است که چنان مدعیان دروغین، هیچگاه مارکسیست محسوب نمی شوند، با آنهم، جهت آنکه تزویر و سوسیال-خیانت پیشه گی آنها و دشمنی آنها با مارکسیسم-لنینسم-اندیشه مائوتسه دون (امروزه مائوئیسم) را برملا داریم، اینک مشت نمونه خروار، نظری به موضع گیری یکی از سازمانهای افغانستانی مدعی "اندیشه مائو" می افکنیم.

6- این سازمان که خویشان را (سازمان انقلابی افغانستان) میخواند، با حزب کار ایران (توفان) از لحاظ سیاسی-ایدئولوژیک مخرج های مشترک زیادی دارد. تنها در ظاهر، سازمان افغانستانی، تظاهر به پذیرش مائوتسه دون میکند، و آنهم در بستر نفی جنگ

خلق!) (قسمی که بعدا خواهیم دید). بنابر آن، عملا، این سازمان، یک سازمان "مارکسیست-لنینیست" است! ما "مارکسیست-لنینیست" را داخل گیومه گذاشتیم، زیرا که ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی اکنون مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم است، و هر که و هر سازمان یا حزبی که مائوئیسم را نپذیرد و بر نگیرد، با آنکه دم از انقلاب و مارکسیسم زند و با آنکه خود را "مارکسیست-لنینیست" بخواند، برای ما پیشیزی ارزش ندارد. آنانی که بر "مارکسیست-لنینیست" بودن خویش ابرام میورزند، و مائوئیسم را قبول ندارند، در حقیقت بر ارتداد خویش ابرام ورزیده و مهر تایید میگذارند!

کار "سازمان انقلابی افغانستان" از شیرازه بندی طراز "افغانی" اثر فقید فروتن (از رهبران اسبق "توفان") فراتر رفته و اینک، به کپی برداری از اعلامیه های حزب کارایران (توفان) رو آورده است. البته که این کپی برداری یا بهتر است گفت: گزته برداری، اغلب معنایی است، و ریشه در آبشخور های ایدئولوژیک-سیاسی این سازمان رویونیست با رویونیسم "توفانی" دارد.

"توفان" می نویسد که: "دست ها از سوریه کوتاه باد"، و چنل نویس "افغانی اش"، متعاقب وی، چنین اعلامیه به نشر میسپارد:

"کوتاه باد دستان خونین استبداد و استعمار از زندگی خلق در بند سوریه"

در بادی امر فرقی نمیکند که این هر دو تشکل، از شعار مشترک "دست ها از سوریه کوتاه باد" استفاده کرده اند. این شعار امروز بر زبان همه کسانی که جاسوس و مزدور امپریالیسم و چاکر خوان ارتجاع نیستند جاری و ساری است. مهم آنست که ببینیم آیا "سازمان انقلابی افغانستان" در گفتن این شعار صادق است یا اینکه قسمی که در مورد حزب کار ایران "توفان" قبلا بررسی کردیم، همانند آن حزب، این شعار را از محتوایش تهی کرده، و و عملا در برابر خلق های آزادیخواه سوریه، سر بر آستان امپریالیسم و بورژوازی بروکرات سوده است؟ اگر چنین باشد، پس، آنگاه است که چنل نویس بودن و گزته برداری معنایی که از پس شیرازه بندی، اینک این سازمان به آن رو آورده است، مستدل میگردد.

قبلا خواندیم که نسخه یی که حزب کار ایران (توفان) برای خلقهای سوریه و منطقه ارائه داشته بود، چنین بود:

این یک دیالکتیک تاریخ است که پیروزی بشار اسد مستبد به نفع خلقهای منطقه است."

حال بیاید ببینیم که آیا "سازمان انقلابی افغانستان" پس از صغرا و کبرا چیدن های اعلامیه کذایی خویش، چه تجویزی از برای "خلق های دربند سوریه" دارد؟ آیا آنها را بسوی جنگ ملی، مردمی و انقلابی به مثابه شکلی از جنگ خلق تحت رهنمود "اندیشه مائوتسه دون" یا بهتر است گفت تحت رهنمود مائوتسیم فرا میخواند یا اینکه مبدل به چتل نویس "استراتژی قیامی یا مدل سنت پترز بورگ" احزاب رویونیست نظیر "حزب کار ایران" شده، و در منجلا ب "قیام" و "کودتا-قیام" که از رهبران فقید خویش نیز به ارث برده است، بیش از پیش غرقه میشود؟

پذیرش یا عدم پذیرش جنگ خلق، خط فاصل و ممیز درشت میان مارکسیسم (= مائوتسیم) و رویونیسم است. ببینیم که "سازمان انقلابی افغانستان" چی میگوید:

"سازمان انقلابی افغانستان جنگ جاری سوریه را جنگی به شدت ارتجاعی و ناشی از قدرت های امپریالیستی میداند و این جنگ تا زمانی ادامه خواهد داشت که امپریالیست ها و کشور های طماع منطقه به منافع اقتصادی و سیاسی شان در سوریه دست یابند. تا آن زمان این خلق سوریه خواهد بود که در دریایی از خون غوطه ور گردیده و هر روز از کشته ها پشته ها ساخته شود. سازمان ما به این باور است که یگانه راه رهایی خلق دربند سوریه از زیر چنگال خونین استبداد داخلی و استعمار خارجی بریایی قیام های مردمی و حمایت از این قیام ها از طریق راه اندازی تظاهرات و اعتراضات گسترده و سراسری ضد جنگ تمامی خلق های جهان است تا از این طریق با آوردن فشار های مضاعف بر امپریالیست ها و ارتجاع منطقه دست آنان را از جنگ جاری کوتاه ساخته و راه را برای برقراری دولت دموکراتیک مردمی هموار نمایند." (تکیه از جانب ما است.)

پاشنه آشیل رویونیست های "سازمان انقلابی افغانستان" همانا درک نکردن تز (کاپیتالیزم بروکراتیک) است. دانستن این تز، ما را به ضرورت درهم شکستن دیکتاتوری بورژازی بروکرات که ماشین دولتی را در اختیار دارد، رهنمون میشود. این درهم شکستن، بوسیله سلاح فوق العاده با اتورितه، یعنی بوسیله جنگ خلق امکان پذیر میشود، و برای راه اندازی، پیشبرد و پیروزی جنگ خلق، به اندیشه راهنمایی که تطبیق خلاق حقیقت عام مارکسیسم-لنینیسم-مائوتسیم در شرایط و واقعیت مشخص هر کشور باشد، نیاز است، و این مامول برآورده شدنی نیست، جز از طریق تاسیس و انکشاف حزب کمونیست مائوتیست.

بیاييد از قلم صدر اکرم یاری بخوانيم:

"برنامه عمومی انقلاب دموکراتیک توده یی یعنی زمین ازان دهقانان که روی ان کارمی کنند وتشکیل حکومت دموکراتیک توده یی بررهبری طبقه کارگر وبراساس اتحاد کارگران ودهقانان وبشمول تمام طبقات واقشارضد فیودالی وضد امپریالیستی واقعا ملی بخودی خود حل ستمهای قبیلهای وملی را احتوا میکند.زیرابا حل مسله زمین وازمیان برداشتن کامل وانقلابی طبقه فیودال ودرهم شکستن ماشین بروکراتیک نظامی ملاکان وبروکراتها وایجاد دموکراسی واقعی توده یی زمینه هرگونه امتیازجویی وتسلط خواهی قبیلهای ازمیان برمی خیزد.بنابرآن برای آنکه بتوان تمام زحمتکشان همه ملیتها تحت ستم وملیت حاکمه رادریک اردوگاه واحدجهت یورش موفقانه برپایگاه ارتجاع یعنی سیستم فیودالی- بروکراتیک نظامی مرکزی متحدساخت، برای آنکه بتوان ازهمه انواع اجحافات ستمگری ها وفسادهای سیستم فیودال-بروکراتیک نظامی سیل واحدی رابه جریان انداخت وبرای آنکه بتوان انواع گوناگون نارضائی های خوردوبزرگ رادریک مسیرواحدهت پیروزی انقلاب دموکراتیک توده یی متحدنمود- برای همه اینها لازمی است ستادفرماندهی واحدانقلابی بانضباط ودانشمنددرووجودحزب واحدکمونیست سرتاسری افغانستان را تاسیس نمود."

تا زمانی که سرمایه داری بروکراتیک به پخته گی نرسد و راه را برای انقلاب دموکراتیک نوین باز نکند، تا زمانی که جنگ خلق، این "سرمایه داری" را درهم نکوبد، هیچ "شورش" و "قیامی" نمی تواند "یگانه راه رهایی خلق در بند سوریه" محسوب شود. شورش ها و قیام ها، در بستر جنگ خلق است که جهت صحیح و انقلابی خویش را به دست آورده، و در خدمت انقلاب، و در راستای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین، عمل میکنند، و الا، تمسک جستن به محض "شورش" و "قیام"، چیزی سواي تمسک جستن به بنجل های استراتیژی قیامی نبوده، و مائوئیسم در برابر چنین انحرافاتي استوارانه قد علم میکند. جای خالی جنگ خلق در نسخه حکیم جی "سازمان انقلابی افغانستان" برای سوریه، از سر تصادف یا ندانم کاری نیست. بلکه این سازمان، هیچگونه باورمندی به جنگ خلق به مثابه یگانه راه رهایی خلق در بند سوریه نداشته، و انکار جنگ خلق از سوی این سازمان، وی را در همان راستایی میکشاند که احزاب رویونیست به اصطلاح "مارکسیست-لنینیست" نظیر حزب کار ایران (توفان) را کشانیده است. حزب کار ایران (توفان) واضحا اعلام میدارد که

پیروزی بشار اسد، به نفع خلق های منطقه است. "سازمان انقلابی افغانستان" با نفی جنگ خلق، عملاً سناریوی پیروزی خلق ها را کنار گذاشته است، و لهذا، پیروزی را همانا در پیروزی بورژوازی بروکراتیک سوریه بر متجاوزان امریکایی-شرکامی بیند، و پیروزی راستین خلق ها را در گرو پیروزی رژیم بورژوا-بروکرات "بشار اسد" قلم میزند. اگر چنین نمی بود، به وضوح این سازمان باید کمونیست های سوریه را بسوی ایجاد حزب کمونیست راستین و راه اندازی جنگ خلق و پیشبرد این جنگ بوسیله ایجاد جبهه متحد ضد امپریالیستی فرا میخواند. واضح است که سازمانی رویونیست نظیر "سازمان انقلابی افغانستان" را با سه سلاح معجزه آسای خلق سر و کاری نیست. این سازمان نیازی نمی بیند که این سه سلاح را برای خلق سوریه در دستور کارشان قرار دهد. در عوض، همانند اسلاف خویش، هنوز در منجلاب تر های رویونیستی "قیامی" و "کودتا-قیامی" دست و پا میزند.

انحراف دیگر "سازمان انقلابی افغانستان" در آن است که ختم جنگ جاری در سوریه را مطابق بالنعل مربوط به اراده و خواست امپریالیست های غربی دانسته، و اراده و توان خلق های آزادی خواه سوریه را دست کم، بلکه هیچ میگیرد:

"و این جنگ تازمانی ادامه خواهد داشت که امپریالیست ها و کشور های طماع منطقه به منافع اقتصادی و سیاسی شان در سوریه دست یابند."

اگر "خلق های دربند سوریه" موفق گردند که با تاسیس حزب کمونیست مائوئیست و پیشبرد جنگ خلق، سد راه پیروزی امپریالیست های اشغالگر (اعم از یانکی، روسی، و...) شوند، و اگر جنگ خلق نقطه ختمی بر تجاوزگری امپریالیست ها در سوریه بگذارد، آنگاه چطور؟ از آنجایی که در "محاسبه" سازمان رویونیست "انقلابی" سخنی و محلی از برای جنگ خلق نیست، به توانمندی حتی توانمندی بالقوه جنگ خلق به مثابه ی گذارنده ی نقطه ختم بر جنگ تجاوزگرانه فعلی اشارتی نکرده، و ختم جنگ را نیز در چیره گی امپریالیست های اشغالگر و تامین "منافع اقتصادی و سیاسی شان در سوریه" میدانند!!! حال آنکه، ممکن است و از نگاه مارکسیست-لنینیست-مائوئیست ها کاملاً ممکن بلکه حتمی است که پیروزی جنگ خلق در سوریه، به داغان شدن امپریالیست های اشغالگر و برباد رفتن خرمن آمال و اغراض هژمونیستی شان در سوریه بیانجامد.

7- چرا به درک تز مائونیستی (کاپیتالیزم بروکراتیک) نیازمندیم

اگر ما ماهیت رژیم های بورژا بروکرات و جوهر کاپیتالیزم بروکراتیک را اندر نیابیم، در چاله ایستار های رویزیونیستی و تسلیم طلبانه نظیر قایل شدن "استقلال ملی" و "استقلال سیاسی" برای رژیم های پوشالی نظیر رژیم پوشالی (بشار اسد)-این قصاب خلق های سوریه- خواهیم افتاد.

تنها کالیوه های سیاسی میتوانند ادعا کنند که کشور های نیمه مستعمره و یا مستعمره "استقلال ملی" دارند. رویزیونیست هایی که در برابر تحلیل درخشان مائونیستی از کاپیتالیزم بروکراتیک قرار گرفته اند، در ردیف این کالیوه ها قرار دارند.

ما باید درک خویش از کاپیتالیزم بروکراتیک را گسترش و ژرفا بخشیم، زیرا که با شناخت و ارائه تحلیل درست از آن است که میتوانیم خط سرخ را فورموله کنیم. صدر اکرم یاری در این خصوص می نویسد:

"استحکام و رشد و نمو سرمایہ داری بروکراتیک که آمیخته باستمگريها نابسامانی ها و تبعیضهای فیودالی و آلوده با فساد و امتیاز طلبی ها و در عین حال دیکتاتوری فاشیستی ضمیمه جدایی ناپذیر آن است و یگانه شکلی است که تقریباً در تمام کشورهای تحت سلطه سیستم سرمایہ داری به آن شکل ظهور نموده است نه آنکه سرمایہ داری واقعاً در این کشورها رشد می دهد بلکه خود وسیله ای است که اساساً فیودالیزم را در این کشورها تاسرحد ممکن حفظ می نماید تا بدین شیوه بازار امپریالیستی جهانی پابرجا ماند بناء آنچه جهان امپریالیزم در این کشور بنام سرمایہ داری به ارمغان می آورد و آنرا "مدرنیزیسیون" می نامد این شکل دم بریده ای سرمایہ داری است که بیش از آنچه مترقی باشد گندیده و فاسد است و بیشتر از آنچه نو باشد بر کهنه اتکا دارد. - مسئله رهبری طبقه کارگر در انقلاب دموکراتیک توده ای که همواره اختلاف بر سر آن مبارزه شدید و آشتی ناپذیر میان مارکسیستها از یکسو و رویزیونیستها از سوی دیگر در جنبش بین المللی کمونیستی ایجاد می کرده است و خودش مرز میان مارکسیستها و رویزیونیستها بوده است. در اوضاع بین المللی فعلی در کشور ما و همچنان در تمام کشورهای تحت سلطه علاوه بر اهمیت کلاسیک آن برای پیروزی واقعی انقلاب دموکراتیک توده ای اهمیت

ویژه نوینی کسب میکند. چنانچه دیدیم نفی ویا اغماض (که در عمل خود به نفی منجر میشود) هژمونی طبقه کارگر وایدیالوژی مارکسیستی-لنینیستی دراین انقلاب مسلما منجر به تضعیف وحدت جنبش ملی گردیده و در حقیقت خود به دنباله روی سیاست توسعه طلبی امپریالیزم جهانی و بویژه سوسیال امپریالیزم شوروی می انجامد. نفی هژمونی طبقه کارگر در واقع امر انقلاب دموکراتیک توده ای رادریک کشور نیمه مستعمره و نیمه فیودالی بزایده امپریالیزم سوسیال امپریالیستی بدل ساخته و از لحاظ بین المللی به سیاست استعماری سوسیال امپریالیزم خدمت میکند. استقلال کشورها را بخطر می اندازد و بدین صورت نه تنها به اصطلاح "ملی" نیست که خیر عملا ضد ملی و صد درصد خیانت به منافع ملی کشورها است. سوسیال امپریالیستها که خود خائنین سرسخت و سوگند خورده مارکسیسم-لنینیزم اند و مدت ها است منافع طبقه کارگر خود اهداف والای کمونیستی را لگد مال کرده اند. برای پیشرفت توسعه طلبی خود و استعمار کشورهای تحت سلطه و سیادت بر تمام جهان از خائنین به مارکسیزم و منافع طبقه کارگر و از ناکامی انقلاب دموکراتیک توده ای در کشورهای تحت سلطه پشتیبانی میکنند. آنها با پیش کشیدن تیوریهایی رویزیونیستی که محور آن نفی هژمونی طبقه کارگر است جنبش های درگري و توده ای را در این کشورها می خواهند به عراده سیاست استعماری و توسعه طلبی خود ببندد و بدینسان این کشورها را به مستعمرات و نفوذ مناطق خود مبدل گردانیده و از راه استعمار و استثمار ایشان و همچنان ایجاد پایگاه های استراتژیک نظامی در سراسر کشورهای تحت سلطه در سیاست مقابله با بر قدرت دیگر به کامیابی های دست یابند."

رویزیونیست هایی از قماش "سازمان انقلابی افغانستان" که از تحلیل مائوئیستی درخشان فوق فاصله گرفته و بلکه به رد آن کمر بسته اند، از آنجایی که کاپیتالیزم بیروکراتیک را در سوریه "نمی بینند" و نزد شان لزومی از برای راه اندازی جنگ خلق و کسب هژمونی طبقه کارگر در انقلاب باقی نیست، با لاف ها و بلوف های میان تهی، خلق ها را به "قیام" و "اعتراض" فرا خوانده، اما از انقلاب کردن و درهم کوبیدن ماشین دولتی کهنه الحذر میدهند.

سرمایه داری که در مرحله امپریالیستی وارد پرازیتیسم و انحطاط شده است، در کشور های تحت سیطره، فساد خویش را در عبا و قبای غلام حلقه بگوش خویش، یعنی کاپیتالیزم بروکراتیک به منصفه ظهور میرساند. مادامیکه ما به روشنی درک صحیح از

ماهیت فاشیستی رژیم های بورژوا بروکرات نظیر رژیم های بورژوا بروکرات فوجیموری و هومالا (در پیرو، دیروز و امروز)، رژیم بورژوا بروکرات رافائل کوریبه در اکوادور، بورژوا بروکراسی در بولیوی، و رژیم بورژوا بروکرات هوگوچاوز و احفاد اش به هم نرسانیم، نمی توانیم یک کلمه از به کار گیری اندیشه مائوتسه دون یا مائوتسیم به زبان آوریم. به منظور کسب این درک روشن و صحیح، باید کاپیتالیزم بروکراتیک را دقیقاً و عمیقاً مطالعه کنیم. آنگاه است که به درستی درک میکنیم که در تمام کشور های تحت سلطه، این سرمایه داری بروکراتیک، و نه سرمایه داری "آزاد" است که به مثابه مزدور امپریالیسم جهانی، قد و بالای نامیمون و وریب خویش را تظاهر می دهد. آری! با تاسی و تاکید به گفته ی صدر اکرم یاری، کاپیتالیزم بروکراتیک یگانه شکلی است که تقریباً در تمام کشور های تحت سلطه به مثابه ی سرمایه داری سر و دم بریده که اساساً فئودالیزم را در این کشور ها تا سرحد ممکن حفظ می نماید ظهور نموده است. بیایید حقانیت تز های مائوتیستی صدر اکرم یاری را در آثار صدر مائوتسه دون و صدر گونزالو پیگیری کنیم.

"درست است که امروز ما در دورانی هستیم که در آن امپریالیسم به واپسین دست و پا زندهای خود مشغول است، او در آستانه مرگ است. امپریالیسم "سرمایه داری محتضر است". اما درست به این علت که امپریالیسم دوران احتضار خود را میگذراند، برای بقای خود بیش از هر موقع دیگر، به مستعمرات و نیمه مستعمرات وابسته است و هرگز به هیچ يك از مستعمرات و نیمه مستعمرات اجازه نخواهد داد که چیزی مانند جامعه سرمایه داری تحت دیکتاتوری بورژوای برقرار نماید. (تکیه از جانب ما است)

(صدر مائوتسه دون، در باره دموکراسی نوین، ص 25)

از آنجایی که امپریالیسم "به هیچ یک از مستعمرات و نیمه مستعمرات اجازه نخواهد داد که چیزی مانند جامعه سرمایه داری تحت دیکتاتوری بورژوای برقرار نماید"، سر و کله ی کاپیتالیزم بروکراتیک که چاکر و زاده و پرورده ی امپریالیسم جهانی است، پیدا شده است!

صدر مائو به وضوح چاره ی کار را در استقرار دیکتاتوری دموکراتیک خلق میداند، و جنگ خلق را یگانه راه ممکن جهت رسیدن به آن میخواند. صدر مائو در تمام کشور

های تحت سیطره، آن شکلی از قدرت را که جانشین رژیم های بورژا بروکرات شده، و در کمپ انقلاب جهانی پرولتاریایی قرار دارد، چنین به معرفی میگیرد:

” هر موقع که از انقلاب در مستعمرات و نیمه مستعمرات سخن به میان می آید، ساخت دولت و ساخت قدرت سیاسی آنها در اساس خود الزامی کسان خواهد بود، یعنی يك دولت دموکراسی نوین خواهد بود که در آن دیکتاتوری مشترک چند طبقه ضد امپریالیستی اعمال میشود” (صدر مائوتسه دون، در باره دموکراسی نوین، ص 19)

صدر گونزالو در مقاله “مسئله ملی” به سال 1974 حین بررسی سرمایه داری بیروکراتیک چنین مینویسند:

“منظور ما از کاپیتالیسم بیروکراتیک چیست؟

عبارت از کاپیتالیسمی است که امپریالیسم در کشورهای عقب مانده گسترش میدهد، نوعی از سرمایه داری، شکلی خاص از سرمایه داری، که بوسیله کشوری امپریالیست در کشوری عقبمانده ایجاد میگردد، چه آن {کشور عقب نگه داشته شد} نیمه فئودالی باشد، چه نیمه مستعمره”

اما صدر گونزالو برای آنکه نظریات اشتباه در خصوص سرمایه داری محض و خالص دانستن سرمایه داری بیروکراتیک را خاطرنشان کند، به تشریح و توضیح فرق می پردازد:

مسئله کاپیتالیسم بیروکراتیک مهم است، زیرا که برای ما اجازه درک این موضوع را میدهد که راه غالبی که امپریالیسم در یک کشور عقب مانده اعمال میکند، در یک کشور نیمه فئودالی-نیمه مستعمره اعمال میکند کدام است. بادرک این مسئله ما قادر و مجهز بادانشی خواهیم بود که بوسیله آن بر ضد سرمایه داری دانستن کار اکثر کشورها {ی داری سیستم سرمایه داری بیروکراتیک} و سایر مشتقات سیاسی {آن تز} به مقابله برخیزیم.

به منظور حصول نتیجه در این خصوص، ما چنین موضوع را به بررسی میگیریم:

برخی هاضمن اذعان بر بیروکراتیک کاپیتالیست دانستن کشوری، کاراکتر نیمه فئودالی- نیمه مستعمره بی آنرا به فراموشی سپاریده، و میگویند که کشوری که بیروکراتیک کاپیتالیزم در آن مسلط بود، در حقیقت به گونه پنهانی یک ملت سرمایه داری است. این موضوع، اشتباه بوده، و قوانین تکامل اجتماعی کشور ما و کشورهای عقبمانده را به غافل میگردند. حال آنکه، کاپیتالیزم بیروکراتیک چیزی سواي راهی که امپریالیزم در کشورهای نیمه فئودال-نیمه مستعمره با آن نفوذ میکنند بوده، و بدون شرایط نیمه فئودالی نیمه مستعمراتی، امکان موجودیت یافتن کاپیتالیزم بیروکراتیک منتفی خواهد بود. لهذا، برای آنکه به وجود کاپیتالیزم بیروکراتیک پی ببریم، باید قبلا در نظر داشته باشیم که ماقبل برآن، آن کشور نیمه فئودالیزم-نیمه مستعمره بوده است.

(سخنرانی صدر گونزالو در کنفرانسی که بوسیله اتحادیه معلمان منطقه "هومانگا" در آیاکوچی کشور پیرو، به سال 1974، برگزار گردیده بود.)

با توجه به نکات مذکور در فوق، جای شبهه باقی نمی ماند که منکران تز (کاپیتالیزم بروکراتیک) که در مغاک "مارکسیسم-لنینیسم" کاذب می افتند، دشمنان اندیشه مائوتسه دون بوده، و به نفی جنگ خلق و نفی ضرورت وجودی حزب کمونیست رو می آورند. آنان فکر میکنند که "شورش"ها و "اعتراضات" ضد جنگ میتواند خلق سوریه را بسوی رهایی رهنمون شود و آن کشور را از کام اژدهای تجاوز امپریالیستی و جنگ های غارتگرانه استثمار گران برهاند. صدر اکرم یاری و صدر گونزالو با تاسی به صدر مائو اعلام میدارند که این تنها جنگ خلق است که کاپیتالیزم بروکراتیک را داغان نموده، ماشین دولتی کهنه را درهم شکسته، و دولت دموکراسی نوین را به ارمغان می آورد. سوریه نیز گزیری جز سپردن این مسیر ندارد. وظیفه کمونیست ها آنست که این موضوع را از لحاظ تیوریک، برای خواننده گان مشخصا بیان دارند، نه آنکه به توهم پراگنی ها و ندانم کاری ها میدان دهند. **کمونیست ها، هر گونه مماشات و "تز"بافی های انحرافی رویزیونیست ها را بی جواب نگذاشته، با قاطعیت از اصول و مبانی مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم دفاع میکنند.**

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م) هیچگونه وقعی به آن "نیرو های ضد امپریالیست" نمی نهد که امپریالیزم یانکی و شرکای امپریالیست اش را آماج قرارداد داده اما امپریالیسم روسیه و سوسیال امپریالیسم چین را تطهیر کند. کمونیست ها باید یکصدا

کلیت اردوگاه امپریالیستی را آماج قرار داده و شعار مرگ به امپریالیزم را بلند کنند، و الا، رویونیست های "توفانی" و "چتل نویس" هایشان میدان را فراخ دیده و با نفی استراتژی صحیح ضد امپریالیستی، با رد تز (کاپیتالیزم بروکراتیک) و با کنار گذاشتن جنگ خلق به مثابه استراتژی بین المللی پرولتاریای انقلابی، رویونیسم خود را به کرسی خواهد نشاند. سازمان ما، مدت ها قبل اعلام نموده بود که:

"صرف با آن نوع از ضدیت با امپریالیزم کاملاً موافقیم که از سوی کمونیست ها و توده هایی که تحت درفش مائوئیسم قرار دارند عنوان و به اجرا گذاشته میشود."

در نظر نگرفتن و عدم پذیرش تز علمی مائوئیستی (کاپیتالیزم بروکراتیک)، به توهمات پر و پا شکسته و تاریخ زده از قماش کمالیسم منجر میشود.

چرا ما باید در خصوص درک صحیح از ماهیت طبقاتی رژیم (بشار اسد) جدی باشیم؟ اصولاً چرا باید به درک صحیح از ماهیت طبقاتی همه رژیم ها باید اهمیت دست اول قایل باشیم؟ پاسخ را قبلاً درجایی دیگر مدتها قبل داده ایم، و اینجا باز می آوریم:

"اشتباه درشناخت ماهیت طبقاتی رژیم برسر اقتدار ارتجاع، و اشتباه درشناخت ساختار طبقاتی فرمادیون اقتصادی مسلط، سبب میشود که : ماراه را تا آخر اشتباه رفته، و به جای انقلاب، به ارتجاع و ضد انقلاب خدمت کنیم."

درک غیر مارکسیستی و نادرست "سازمان انقلابی افغانستان" از ماهیت کاپیتالیزم بروکراتیک رژیم بشار اسد، و نفی جنگ خلق توسط این سازمان، سبب شده است که این سازمان، به جای انقلاب، به ضد انقلاب خدمت کند! پر واضح است که "رفیق" ایرانی این سازمان، یعنی متصدیان "توفان" دست "رفقای" افغانستانی خود را از پشت بسته اند و حتی منافع خلق های منطقه را در گرو پیروزی بشار اسد میدانند!!!

ما تز زیر را قبلاً ارائه داشته ایم و باز تکرار میکنیم که:

"تا زمانیکه امپریالیزم وجود دارد و هنوز انقلاب دموکراتیک نوین در کشوری مفروض به پیروزی نرسیده باشد، هرگز نمی توان گفت که آن کشور مفروض نیمه مستعمره { یا مستعمره } نیست."

آری، همانگونه که از صدر مائوتسه دون قبلا نقل آورده ایم، کشور هایی که هنوز انقلاب دموکراتیک نوین را سپری نکرده اند، توسط امپریالیسم به گونه مستعمره و یا نیمه مستعمره نگهداشته میشوند. این امواج ظفرمند و نهنگ افکن انقلاب دموکراتیک نوین است که بساط استعمار را برچیده و استقلال واقعی را برای کشور ها به ارمغان می آورد. بدون پیشبرد و پیروزی جنگ خلق، پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین اصلا متصور نیست.

8- سرمایه داری اقتصاد بازار یا کاپیتالیسم بروکراتیک

قسمی که همه مائوتیست ها میدانند، در شرایطی که سرمایه داری وارد مرحله امپریالیستی شده است، در مستعمرات و نیمه مستعمرات دیگر سخنی از سرمایه داری "آزاد" و اقتصاد سرمایه داری بازار آزاد در میانه بوده نمی تواند، و سرمایه داری "بومی" نمی تواند از سبب سیادت سرمایه های امپریالیستی و سلطه گری امپریالیسم به رشد خود ادامه داده و همانند اروپای سده های هجدهم و نهم (به استثنای ربع آخر سده نهم که سرمایه داری در کشور های پیشرفته سرمایه داری وارد مرحله امپریالیستی شد) شگوفا گردد. بلکه آنچه در کشور های تحت سلطه رخ میدهد کاپیتالیسم بروکراتیک است که طوق غلامی سرمایه امپریالیستی و اشغالگران امپریالیست را در گردن دارد. هر گاه سازمانی یا حزبی مدعی مارکسیسم هنوز از سرمایه داری اقتصاد بازار آزاد در افغانستان حرف میزند، این حرف زدن نماد فقر تیوریک وی تواند بود و لاغیر.

درسندی تحت عنوان (روز جهانی کارگزاران پیکار کمونیستی علیه استعمار و استثمار) سرمایه داری گرامی بداریم!) که "سازمان انقلابی افغانستان" در اول می 2012 بیرون داده است، درجایی چنین میخوانیم:

"رشد اقتصادی بی که دولت مزدور امپریالیسم در افغانستان به آن لاف و گزاف میزند، هرگز فقر را از میان نبرده، بلکه به آن افزوده است. زیرا در نظام اقتصاد بازار، رشد اقتصادی هر قدر هم که بالا باشد، چون توزیع مادی به شدت غیرعادلانه و نامتوازن است، فقط یک اقلیت چند درصدی سرمایه دار انگل و مفت خوار، حاصل رنج کارگران را به جیب میزند و پرولتاریا همچنان در فقر، بی روزگاری و زندگی فلاکت بار شب و روز میگذراند.

گندیدگی اقتصاد بازار که از سوی امپریالیست های اشغالگر و دولت پوشالی، یگانه نظام منطقی، انسانی و کارآمد جا زده میشود، به حدی بالا گرفته که حتا مقامهای فاسد دولتی به بیکارگی آن اذعان کرده اند. برای هزارمین بار ثابت شده است که شکوفایی متوازن و انسانی از نظام اقتصادی این چینی که بورژواها را چاق تر و کارگران را بی خانمان تر می کند، بر نمی آید. با این وجود، سرمایه داران خورد و بزرگ همچنان بر طبل تبلیغات کور شان می کوبند و دولت دست نشانده ی کابل را به سهل انگاری و رعایت نکردن درست سیستم اقتصاد بازار متهم می کنند. "

از مطالعه این بخش هویدامیشود که این سازمان مدعی دروغین مارکسیسم، نه تنها با تحلیل مارکسیستی از (کاپیتالیزم بروکراتیک) بیگانه است، بلکه با کوبیدن سنگ "نظام اقتصاد بازار" در افغانستان به سینه ی ارتداد، و تظاهر دروغین به نفرت از آن، به وجود چنین نظامی در افغانستان اقرار کرده، و با تروتسکیست ها و تروتسکیست های شرمسار "وطنی" نظیر "سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان" پلهو میزند! بی جا نیست که "سازمان انقلابی افغانستان" در ردیف سازمانهای چپ افغانستان از آن سازمان تروتسکیست "وطنی" تذکار به عمل می آورد. مخرج مشترک تروتسکیست های علنی و "پنهان" همه در آن است که آنها رژیم پوشالی کرزی را "اقتصاد سرمایه داری بازار آزاد" دانسته و حتی این کشور را یک کشور سرمایه داری قلمداد میکنند. بیایید ببینیم که "سازمان انقلابی افغانستان" که مدعی مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون است چی راهکارها و راهبردی را برای انقلاب افغانستان در این سند ارائه میدارد:

"سازمان ما در روز جهانی کارگر یک بار دیگر به این اندیشه اش تاکید می کند که یگانه راه رهایی طبقه ی کارگر از جامعه ی کثیف سرمایه داری و نجات از چنگ استثمار جانشوز بورژوازی، مبارزه ی پیگیر و قاطع کارگری برای برقراری دیکتاتوری پرولتاریا از راه انقلاب قهرآمیز و رسیدن به جامعه ی سوسیالیستی است و این مبارزه در شرایط حاضر که کشور ما زیر اشغال امپریالیزم امریکا و متحدان ناتوی آن قرار دارد، فقط با راه اندازی انقلاب ملی دموکراتیک و رسیدن به سوسیالیزم، معنی می یابد."

قسمی که می خوانیم در نسخه حکیم جی "سازمان انقلابی افغانستان" خبری از تلاش در راستای ایجاد حزب کمونیست مائوئیست، ایجاد ارتش رهایی بخش خلق جهت راه اندازی جنگ خلق و تشکیل جبهه متحد ضد امپریالیستی نبوده، و این سازمان شبه تروتسکیست، مستقیماً از "انقلاب قهر آمیز و رسیدن به جامعه سوسیالیستی" حرف زده و عطای انقلاب دموکراتیک نوین را به لقای عبارت گنگ و "خلق- پرچمی"

وار انقلاب ملی دموکراتیک بخشیده است. چرا این سازمان از (انقلاب دموکراتیک نوین) نام نمی برد؟ زیرا که این چنین تذکاری، بوی اندیشه مائوتسه دون یا مائوئیسم میدهد. این سازمان از "چنگ استثمار جانشوز بورژوازی" سخن میگوید اما ستمگری هایی را که هنوز خانها و اربابان فئودال و در نتیجه بقایای فئودالیت در نواحی روستایی که بخش اعظم نفوس کشور را احتوا میکند بر خلق ها اعمال میدارند، از قلم می اندازد، گویی با افغانستانی سر و کار داریم که مناسبات سرمایه داری آنهم سرمایه داری اقتصاد بازار (آنهم در شرایط مسلط سده ی بیست و یکم که امپریالیسم بیداد میکند) در آن مستقر گردیده است، و لازم نیست که از فئودالیسم و اجحاف بقایای مناسبات اقتصادی پیشا-سرمایه داری و روبنای کثیف آن سخن به میان آید.

چنین سازمانی که بویی از مائوئیسم (یابه قول خودش: اندیشه مائوتسه دون) نبرده است، بیشتر مانده خویشتن راپیشاهنگ پرولتاریای افغانستان میخواند:

سازمان انقلابی افغانستان، به عنوان سازمان پیشاهنگ پرولتری از آغاز پیدایش تا کنون به گونه ی جدی و استوار با دشمنان پیدا و پنهان طبقه ی کارگر و سایر زحمتکشان تهیدست مبارزه کرده و رسالت خود میداند تا بی باکانه اپورتونیزم حاکم بر شماری از سازمانها و گروه های مدعی مارکسیزم را افشا کرده و جنبش کمونیستی را از آلودگی های آنان پاک کند تا گردان پیشاهنگ پرولتری در اتحاد با دهقانان و سایر زحمتکشان تهیدست، برج و باروی استعمار و استثمار را آتش بزند.

این سازمان رویزیونیست که خشت خشت بنایش را رفرمیسم و دشمنی با مائوئیسم تشکیل میدهد مدعی "افشای بی باکانه" اپورتونیزم حاکم "بر شماری از سازمانها و گروه های مدعی مارکسیزم" است، تا به قول خودش "جنبش کمونیستی را از آلودگی های آنان پاک کند". !!! لابد این رویزیونیست ها میخواهند که با نهادینه ساختن شبه تروتسکیسم خویش جنبش کمونیستی کشور را نوسازی کنند!!! موضع گیری های رویزیونیستی "سازمان انقلابی" به خوبی رساننده ی آن است که این سازمان، دنباله "راستین" سازمان رهایی و رویزیونیسم تینگ هسیائوپنگ است. این رویزیونیست ها، میخواهند بدون تاسیس حزب کمونیست، بدون جنگ خلق و بدون پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین، "برج و باروی استعمار و استثمار" را با لاف و بلوف تروتسکیستی آتش بزنند!

اگر این رویزیونیست ها ساده لوحانه با اینهمه اپورتونیسم و رویزیونیسم هنوز "شوق" مائوتسه دون اندیشه بودن را در سر می پرورانند، باید نخست سواد تیوریک و ایدئولوژیک خویش را ارتقا بخشند و پس از آشنایی با الفبای مارکسیسم-لنینیسم-مائونیسم، دم از انقلاب و سپس رهبری و سرمداری انقلاب و کسب پیشآهنگی انقلاب بزنند. به قول عوام، حرف های "پیتوی" آسان است. مارکسیست ها هیچ وقت، پیتوی حرف نمی زنند. با حرف های پیتوی نمی توان یکشنبه از انجونیسم "گست" و انقلابی و بلکه سوپر انقلابی و مدعی پیشآهنگی انقلاب شد.

نخست این حضرات بروند و مطالعه کنند که در اقتصاد سیاسی علمی تفاوت میان "مزد" و "مزد واقعی" چیست، آنگهی بروند و چرندمن در آوردی "مزد افزونه" خویش را در خورد "جنبش کمونیستی" بیچاره ی کشور که منتظر "افشای بیباکانه" حضرات سوپر انقلابی و نسخه های حاذقانه حکیم جی هایشان است، بدهند!

"آنسوتر در جهنم کارگران، سرمایه داری در تلاش سیری ناپذیر رسیدن به ارزش افزونه، جان و جگر کارگران را میگذرد و با تحمیل قانون و قراردادهای برده وار، بدون مزد افزونه و هیچ گونه ضمانت کاری، ذهن و بازوی پرولتاریا را به بردگی می گیرد و بیش از دوازده ساعت استثمار در استثمار است."

برای سوپر انقلابی های دانشمند نخست باید گفت: آنچه بنام مزد، سرمایه دار به کارگر میدهد، نه مزد واقعی حاصل زحمت وی، بلکه حاصل بخشی از کاری است که وی در اجرای آن عرق ریخته است. بخش دیگر از حاصل زحمت کارگر را سرمایه دار، به مثابه ی ارزش افزونه، می دزدد و در جیب میگذارد. سرمایه دار برای کارگر، مزد واقعی اش را نمی دهد، چی رسد به آنکه برای وی، چیزی بنام "مزد افزونه" بپردازد! لابد در "سوسیالیزمی" که حضرات سوپر انقلابی درفش دار و پیشآهنگ آن اند، برای کارگران "مزد افزونه" داده خواهد شد، که اینک گوشه چشمی از آنرا از سرمایه داران توقع می برند که چرا به کارگران نمی دهند؟؟!!

سوپر انقلابی ها بهتر است که مبادی اقتصاد سیاسی را همانند یک شاگرد خوب بخوانند و آنگهی خواهند توانست که خویشان را به پیشآهنگی معتبر ارتقا بخشیده و ما را به رهروی خویش مفتخر گردانند!

سازمان رویونیست "انقلابی" رندانه اعلام میدارد که افغانستان طی سالیان حاکمیت رژیم پوشالی "رشد اقتصادی" داشته است، و در این ادعای وطن فروشانه با سردمداران رژیم پوشالی هم آوا میشود:

رشد اقتصادی یی که دولت مزدور امپریالیزم در افغانستان به آن لاف و گزاف میزند، هرگز فقر را از میان نبرده، بلکه به آن افزوده است. زیرا در نظام اقتصاد بازار، رشد اقتصادی هر قدر هم که بالا باشد، چون توزیع مادی به شدت غیرعادلانه و نامتوازن است، فقط یک اقلیت چند درصدی سرمایه دار انگل و مفت خوار، حاصل رنج کارگران را به جیب میزند و پرولتاریا همچنان در فقر، بی روزگاری و زندگی فلاکت بار شب و روز میگذراند.

در سه و نیم سطر منقول فوق، ببینید که چند اشتباه و افتضاح گنجانیده شده است:

1-ازعان به رشد اقتصادی

کشوری که تا گلو مقروض امپریالیست ها و رژیم پوشالی اش عروسک کوکی آنها است، روی کدام مبنا از رشد اقتصادی تواند حرف زد؟ لابد چهره بیمار و انجوسالار کاپیتالیزم بروکراتیک که اینگونه بیشرمانه از "ابتکار عمل" و "اقتصاد بازار" یاوه می بافد، گواه بر رشد اقتصادی افغانستان است که سوپر انقلابی ها با آن هم-آوا شده اند؟؟

2-نظام اقتصاد بازار

قسمی که قبلا نیز به بررسی گرفتیم، آنچه در افغانستان به وقوع پیوسته نضج گیری و پیشرفت فرایند کاپیتالیزم بروکراتیک است و خبری از سرمایه داری بازار آزاد و اقتصاد بازار که لازمه آن است در بین نیست. اما "سازمان انقلابی افغانستان" که با همان زبان انجویی-روزنامه یی بنیادگذار اش حرف میزند، باکی از به کارگیری اصطلاح "نظام اقتصاد بازار" ندارد، یا اینکه معنی حرف خود را به درستی نفهمیده است. در صورت اخیر، باز سوپر انقلابی ها را به مطالعه مبادی اقتصاد سیاسی فرا میخوانیم.

3-حاصل رنج کارگران یا استثمار خلق ها و از جمله طبقه کارگر و فرو اوباشتن ثروتهای طبیعی و مادی مملکت

"سازمان انقلابی افغانستان" بر آن است که "فقط یک اقلیت چند درصدی سرمایه دار انگل و مفت خوار حاصل رنج کارگران را به جیب میزند"، اما از استثمار بیرحمانه سایر طبقات از جمله بورژوازی ملی و دهقانان بوسیله طبقه حاکمه که بورژوازی بروکرات کمپرادور باشد حرفی نمیزند. لابد در افغانستان از نگاه سوپر انقلابی ها فقط دو طبقه اصلی یعنی بورژوازی (آنهم بورژوازی خالص و غیر کمپرادور) و پرولتاریا وجود دارد، و نیازی به تذکر استثمار سایر طبقات ستمدیده از سوی بورژوازی نیست. هنگامی که سوپر انقلابی ها از بورژوازی یاد میکنند، ابهام به اوج خود میرسد. این حضرات مشخص نمی کنند که از کدام بورژوازی سخن میگویند: از بورژوازی بروکرات؟ بورژوازی بروکرات کمپرادور؟ بورژوازی ملی؟... این موضوع نیز ریشه در تروتسکیسم "پنهان" این سوپر انقلابی ها دارد که موجودیت "بورژوازی ملی" و "بورژوازی بروکرات کمپرادور" را رد میکنند، تا باشد که انک مائوئیسم بر ایشان زده نشود!

9- همانگونه که حزب کار ایران "توفان" برای بورژوازی بروکرات سوریه یخن چاک میکند، برای بروژوا-بروکرات-کمپرادور ها و اربابان شان در افغانستان، رویزیونیست های "سازمان انقلابی افغانستان" گریبان دریده و افسوس و آوای به هدر رفتن کمک های میلیاردی دالری امپریالیست های اشغالگر در افغانستان و مستفید شدن پرولتاریای این کشور از آن پولها را میخورند! رویزیونیست های "سازمان انقلابی" از اشتغالزایی امپریالیست های اشغالگر برای کارگران افغانستان حرف میزنند و از حلقوم "مارکسیسم" خویش، نغمه ی ناخوش و پتیاره ی بورژوازی بروکرات کمپرادور افغانستان را بالا میکنند:

"با اینحال، در افغانستان که سایه ی تاریک سرمایه داری سنگین تر از همیشه است، با اشغال کشور از سوی امپریالیزم امریکا و ناتو میلیاردها دالر به افغانستان سرازیر شده، دولت پوشالی پروژه های بازسازی و ساخت و ساز راه اندازی کرده و زمینه های اشتغال زایی را برای شماری از کارگران آماده کرده است، پرولتاریای افغانستان هنوز فاقد حقوق اولیه ی کارگری میباشد و کمتر کارگری را میتوان یافت که هشت ساعت کار در روز داشته و افزون بر آن از حق بیمه و سایر امتیازهای دیگر بهره مند باشد"

همانگونه که سوپر انقلابی ها به گونه مبهم از لفظ بورژوازی استفاده میکنند، در اینجا نیز "سایه تاریک سرمایه داری" خویش را می گسترند. اگر منظور شان سرمایه داری اقتصاد بازار باشد، باید گفت که: چنین چیزی، همانگونه که صدر مائو، صدر

گونزالو، صدر مائو و همه مائونیست های اصیل بیان داشته اند، دیگر در شرایط سیطره امپریالیسم در کشور های مستعمره و نیمه مستعمره صورت نمی بندد. اگر منظور شان از آن، کاپیتالیسم بروکراتیک باشد (که یقیناً چنان نیست) چرا از خود عبارت استفاده نمی کنند. با توجه به اسناد منتشره این سازمان و نیز با توجه به سند مورد نقد ما و سند مورد بحث ماقبل بر این سند که در خصوص "سوریه" بود، معلوم میگردد که در لکسیک سیاسی سازمان انقلابی، اصطلاحات مائونیستی نظیر بورژوازی بروکرات و کاپیتالیسم بروکراتیک، اساساً جایی ندارد، و اگر هم حسب تصادف یا مزورانه آنرا به کار برده باشند، نه از سر اصولیت، بلکه بیشتر ناشی از عدم درک شان از معانی آنها است، والا امکان آن نبود که این حضرات، در تحلیل اوضاع و شرایط مسلط در افغانستان و سوریه، این اصطلاحات را از قلم انداخته باشند!

سویر انقلابی ها فقط یک بورژوازی را میشناسند و آنها همان بورژوازی است که "اقتصاد بازار آزاد" را بر افغانستان حکمفرما داشته است. همان بورژوازی که "با اشغال کشور از سوی امپریالیسم امریکا و ناتو میلیارد ها دالر" را به نیابت از امریکا از طریق "دولت پوشالی" کرزی "صرف پروژه های باز سازی و ساخت و ساز راه اندازی کرده و زمینه های اشتغال زایی را برای شماری از کارگران آماده کرده است!" با چنین مدیحه سرایی شوم برای امپریالیست ها و بورژوا بروکرات کمپرادور ها، آنی سویر انقلابی ها رسالت "رفرمیستی" خویش را از یاد نمی برند، و با تحیات و صلوات گفتن به اکونومیسم موروئی، چنین ادامه میدهند:

"پرولتاریای افغانستان هنوز فاقد حقوق اولیه ی کارگری میباشد و کمتر کارگری را میتوان یافت که هشت ساعت کار در روز داشته و افزون بر آن از حق بیمه و سایر امتیازهای دیگر بهره مند باشد"

10- نتیجه گیری

رویزیونیست های "سازمان انقلابی" و "توفان" با نفی مائونیسم، با رد جنگ خلق، و با سر سودن بر آستان امپریالیسم و کاپیتالیسم بروکراتیک و دوری جستن از انقلاب دموکراتیک نوین برای کشور هایی نظیر سوریه و افغانستان که یکی نیمه فئودال نیمه مستعمره و دیگری مستعمره نیمه فئودال است، به وضوح نشان میدهند که آنان را با مارکسیسم و ایجاد حزب پیشاهنگ مائونیستی جهت راه اندازی جنگ خلق سر و

کاری نیست. این مرتدان، از "استقلال سیاسی" و "استقلال ملی" برای کشور های تحت سیطره لاف میزنند و با چاکر منشی تام، ادعا میکنند که سوریه از "استقلال ملی" برخوردار است. آیا کشوری نیمه فئودال-نیمه مستعمره میتواند مستقل باشد؟ پرواضح است که خیر! و ما در فوق به وضوح و استدلالهای متکی بر تز های مطروحه بزرگان مارکسیسم، پاسخ این مرتدان را داده ایم. حزب کار ایران (توفان) همان کرنشی را در مقابل بورژوابروکرات های سوریه انجام میدهد که در افغانستان "سازمان انقلابی افغانستان" در مقابل رژیم پوشالی کرزی نشان داده است. "سازمان انقلابی افغانستان" نیز به نوبه خویش، با تجویز نسخه حکیم جی موروئی "قیام"، "تظاهرات" و "اعتراض" برای خلق سوریه و خلق های آزادیخواه جهان، ختم جنگ و قطع دخالت امپریالیست ها در سوریه را نوید میدهد. این سازمان، لزوم ایجاد حزب کمونیست مائوئیست در سوریه را از قلم می اندازد، از ایجاد ارتش رهایی بخش خلق جهت راه اندازی جنگ خلق و تشکیل جبهه متحد ضد امپریالیستی در سوریه سخن نمی زند، و نا گفته پیداء، باز بنجل های رفرمیستی و رویزیونیستی موروئی خویش را جانشین مارکسیسم-لنینیسم، اندیشه مائوتسه دون میسازد.

رویزیونیستهای "توفان" و "انقلابی" در خدمت منافع بورژوابروکرات های سوریه و سایر کشورهای جهان قرار دارند، و همانطوری که صدرمائودر خصوص این قماش از رویزیونیست ها گفته است، آنها با ایستادن در کنار کاپیتالیزم بروکراتیک، ضد انقلابی اند.

زنده باد مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

25-09-2013

در زندان هرات رژیم فاشیست کرزی چی میگذرد؟

هزاران نفر زندانی در زندان مرکزی هرات دست به اعتصاب زده اند. امروز 1392/7/6 خورشیدی هفتمین روز این اعتصاب با شکوه است. زندانیان از خوردن غذا و دیدار با مقامات حکومتی امتناع ورزیده و حاضر به ملاقات با نماینده ولایت هرات نشده اند.

آنان همچنان بیش از پنجاه تن از سربازان پولیس-منسوبین و عساکر محافظ محبس را به گروگان گرفته بودند که به ادعای رژیم پوشالی از چنگال شان رهایی یافته اند.

زندانیان از گرفتاری های افراد بیگناه – بی سرنوشتی دستگیر شده گانی که “بدون طی مراحل قانونی” و اغلب بر مبنای حدسیات واهی به زندان افکنده شده اند نیز از شکنجه های وحشیانه یی که از سوی زندانبانان صورت میگیرد حاکی اند.

زندانیان همچنان اعتراض داشتند که فیصله های محکمه هرات مملو از بی عدالتی بوده و مسبب به بند افگندن هزاران بیگناه شده است.

خاینی

بنام

جنرال

عبدالمجید صافی که رئیس زندان هرات و سرسپرده ی رژیم پوشالی است در مورد این اعتصاب چنین میگوید:

زندانیان دروازه ها را از داخل بسته اند و برای مسئولین و نگهبانان محبس اجازه ورود نمی دهند و از توزیع غذا نیز جلوگیری به عمل آورده اند.

خبرنگارانی که خواهان تهیه گزارش از جریانات شده بودند با مشکلات خود را بر بامهای محبس رسانیدند اما مقامات محلی و مسئولین محبس مانع شده و آنان را واپس راندند.

آن عده از خبرنگاران که موفق با سخن گفتن با برخی از زندانیان شده اند حاکی اند که :

"زندانیان با اشاره به فساد در نهادهای عدلی و قضایی از فیصله های محاکم هرات بشدت انتقاد کرده و می گویند که شمار زیادی از زندانیان بی گناه در حبس بسر می برند و هیئت هایی که برای بررسی از مرکز به هرات می آیند بگونه دقیق و شفاف موضوع را دنبال نمی کنند. زندانیان باخواندن قطعنامه شش ماده ای هشدار دادند تا زمانی که یک هیئت با صلاحیت به خواسته هایشان رسیدگی نکند از اعتصاب غذایی دست نخواهند کشید."

آنچه مایه تاسف است این است که : زندانیان یا از سر یاس یا پایین بودن سطح آگاهی

خویش از ماهیت پلشت رژیم پوشالی هنوز امیدوارند که داره مار های "مرکز" به حیث هیئت اعزامی ببایند و مشکلات شانرا بنیوشند.

حال آنکه وضعیت زندانیان مرکز بویژه پلچرخ به مراتب وخیم تر از هرات است. زندانیان در ولایات بلخ-بغلان -قندهار و سایر ولایاتی که گزارش هایی چند از

وضعیت شان به نشر رسیده است نیز در وضعیتی اسفبار و غیر انسانی نظیر آنچه در هرات میگذرد به بند کشیده شده اند.

دستگیر کردن ها و به بند افگندن های رژیم فاشیستی کرزی سبب شده است که محابس از جمله محبس هرات لبریز شده اند. چنانکه در یک بلاک که گنجایش 500 زندانی را داشته بیش از 1500 تن یعنی سه برابر ظرفیت اصلی محبوس اند. این امر خود به شیوع امراض گوناگون و برهم خوردن وضعیت بهداشت سراسری زندانیان منجر گردیده است. در ولایات بلخ و بغلان طی دوره حاکمیت رژیم پوشالی کرزی از آنجایی که زندانهای سابقه تکافوی شمار زندانیانی که دستگیر می شوند را نمیکند زندان هایی با مصارف میلیون ها دالری ساخته شده است. واضح است که این دخمه های جدید ظرفیت اوباشتن هزاران زندانی دیگر را که به یقین فرزندان صدیق این آب و خاک و مردان مقاومت و دفاع از استقلال وطن خواهند بود را خواهد داشت. با اینهمه رژیم پوشالی باکی از آن ندارد که برای به بند افگندن بیگناهان به مضیفه مکانی گرفتار آید. مگر نه آنست که تمام افغانستان از سوی رژیم پوشالی مبدل به یک زندان – زندان خلق های ستمدیده – تبدیل شده است؟؟؟

مسئولین زندان هرات دروغزانه مدعی اند که در زندان هرات که برای 3000 تن ساخته شده است به همین تعداد زندانی به بند افکنده شده اند. حال آنکه به گواهی یکتا دیگر از همان پوشالیان که دروغ هم-قماش حکومتی خویش را افشاء نموده است – پوشالیی که نماینده "شورای ولایتی" هرات است همین حالا 10000 تن در محبس هرات زندانی اند!!!

به این ترتیب می بینیم که شیادان و فاشیست های بر سر اقتدار در ولایت هرات به وحشیانه ترین وجهی دست به زندانی ساختن و شکنجه نمودن هموطنان بیگناه ما اقدام ورزیده اند. این اقدامات وحشیانه شان با وجود اختناق حاکمه و نهی خبرنگاران از تهیه گزارش های مستند – نسبت تضاد های ذات البینی شان نظیر آنچه "نماینده شورای ولایتی هرات" در رد شمار زندانیان و رسیدن آن به 10000 تن بیان داشته نشان میدهد که پوشالیان حکومتی و "پارلمانی" دشمنان درجه یک این مرز و بوم و دست نشانده گان کثیفی اند که به ساز اجنبی ها اتن می کنند و با بی ننگی تالم در بدل چوکی و مقام و لمیدن بر کرسی اقتدار پوشالی و دست نشانده به مادر وطن و خلق های ستمدیده این مرز و بوم خیانت ورزیده اند.

تنها راه رهایی خلق های دربند کشور از لوٲ استعمار و ارتجاع مسلط همانا راه اندازی جنگ ممتد خلق و درهم کوبیدن ماشین دولتی بورژوازی بروکرات کمپرادور است. بدون به پیروزی رسیدن انقلاب دموکراتیک نوین امیدی به رهایی از چنگال رژیم های مستبد و فاشیستی نظیر رژیم فاشیست-کمپرادور کرزی متصور نیست. روی این ملحوظ- سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م) تمام نیرو های انقلابی و خلق های ستمدیده کشور را به برپایی جنگ مقاومت ملی میهنی مردمی و انقلابی فرا میخواند.

واژگون باد رژیم بورژوا بروکرات کمپرادور حامد کرزی

انقلاب زنده باد!

به پیش در راه استرداد استقلال افغانستان

ششم میزان 1392 خورشیدی

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

منابع خبری:

1-[http://bokhdinews.af/social/14904-](http://bokhdinews.af/social/14904-%D8%A7%D8%B9%D8%AA%D8%B5%D8%A7%D8%A8-%D8%BA%D8%B0%D8%A7%DB%8C%DB%8C-%D8%B2%D9%86%D8%AF%D8%A7%D9%86%DB%8C%D8%A7%D9%86-%D9%87%D8%B1%D8%A7%D8%AA-%D9%88%D8%A7%D8%B1%D8%AF-%D9%87%D9%81%D8%AA%D9%85%DB%8C%D9%86-%D8%B1%D9%88%D8%B2-%D8%B4%D8%AF)

[http://bokhdinews.af/social/14904-](http://bokhdinews.af/social/14904-%D8%A7%D8%B9%D8%AA%D8%B5%D8%A7%D8%A8-%D8%BA%D8%B0%D8%A7%DB%8C%DB%8C-%D8%B2%D9%86%D8%AF%D8%A7%D9%86%DB%8C%D8%A7%D9%86-%D9%87%D8%B1%D8%A7%D8%AA-%D9%88%D8%A7%D8%B1%D8%AF-%D9%87%D9%81%D8%AA%D9%85%DB%8C%D9%86-%D8%B1%D9%88%D8%B2-%D8%B4%D8%AF)

[http://bokhdinews.af/social/14904-](http://bokhdinews.af/social/14904-%D8%A7%D8%B9%D8%AA%D8%B5%D8%A7%D8%A8-%D8%BA%D8%B0%D8%A7%DB%8C%DB%8C-%D8%B2%D9%86%D8%AF%D8%A7%D9%86%DB%8C%D8%A7%D9%86-%D9%87%D8%B1%D8%A7%D8%AA-%D9%88%D8%A7%D8%B1%D8%AF-%D9%87%D9%81%D8%AA%D9%85%DB%8C%D9%86-%D8%B1%D9%88%D8%B2-%D8%B4%D8%AF)

[http://bokhdinews.af/social/14904-](http://bokhdinews.af/social/14904-%D8%A7%D8%B9%D8%AA%D8%B5%D8%A7%D8%A8-%D8%BA%D8%B0%D8%A7%DB%8C%DB%8C-%D8%B2%D9%86%D8%AF%D8%A7%D9%86%DB%8C%D8%A7%D9%86-%D9%87%D8%B1%D8%A7%D8%AA-%D9%88%D8%A7%D8%B1%D8%AF-%D9%87%D9%81%D8%AA%D9%85%DB%8C%D9%86-%D8%B1%D9%88%D8%B2-%D8%B4%D8%AF)

[http://bokhdinews.af/social/14904-](http://bokhdinews.af/social/14904-%D8%A7%D8%B9%D8%AA%D8%B5%D8%A7%D8%A8-%D8%BA%D8%B0%D8%A7%DB%8C%DB%8C-%D8%B2%D9%86%D8%AF%D8%A7%D9%86%DB%8C%D8%A7%D9%86-%D9%87%D8%B1%D8%A7%D8%AA-%D9%88%D8%A7%D8%B1%D8%AF-%D9%87%D9%81%D8%AA%D9%85%DB%8C%D9%86-%D8%B1%D9%88%D8%B2-%D8%B4%D8%AF)

[http://bokhdinews.af/social/14904-](http://bokhdinews.af/social/14904-%D8%A7%D8%B9%D8%AA%D8%B5%D8%A7%D8%A8-%D8%BA%D8%B0%D8%A7%DB%8C%DB%8C-%D8%B2%D9%86%D8%AF%D8%A7%D9%86%DB%8C%D8%A7%D9%86-%D9%87%D8%B1%D8%A7%D8%AA-%D9%88%D8%A7%D8%B1%D8%AF-%D9%87%D9%81%D8%AA%D9%85%DB%8C%D9%86-%D8%B1%D9%88%D8%B2-%D8%B4%D8%AF)

[http://bokhdinews.af/social/14904-](http://bokhdinews.af/social/14904-%D8%A7%D8%B9%D8%AA%D8%B5%D8%A7%D8%A8-%D8%BA%D8%B0%D8%A7%DB%8C%DB%8C-%D8%B2%D9%86%D8%AF%D8%A7%D9%86%DB%8C%D8%A7%D9%86-%D9%87%D8%B1%D8%A7%D8%AA-%D9%88%D8%A7%D8%B1%D8%AF-%D9%87%D9%81%D8%AA%D9%85%DB%8C%D9%86-%D8%B1%D9%88%D8%B2-%D8%B4%D8%AF)

[http://bokhdinews.af/social/14904-](http://bokhdinews.af/social/14904-%D8%A7%D8%B9%D8%AA%D8%B5%D8%A7%D8%A8-%D8%BA%D8%B0%D8%A7%DB%8C%DB%8C-%D8%B2%D9%86%D8%AF%D8%A7%D9%86%DB%8C%D8%A7%D9%86-%D9%87%D8%B1%D8%A7%D8%AA-%D9%88%D8%A7%D8%B1%D8%AF-%D9%87%D9%81%D8%AA%D9%85%DB%8C%D9%86-%D8%B1%D9%88%D8%B2-%D8%B4%D8%AF)

2-[http://tkg.af/dari/afghanistan-news/west/11986-????-?-](http://tkg.af/dari/afghanistan-news/west/11986-????-?-????????????-??-?????-)

[http://tkg.af/dari/afghanistan-news/west/11986-????-?-](http://tkg.af/dari/afghanistan-news/west/11986-????-?-????????????-??-?????-)

https://www.feedburner.com/utm_source=feedburner&utm_medium=feed&utm_campaign=Feed%3A+tkg_dari+%28%D8%AF%D8%B1%DB%8C%29

اعتصاب سراسری کارمندان و کارکنان "دولتی" در ولسوالی نهرین

ولسوالی نهرین همانند سایر ولسوالی های ولایت بغلان در آتش حاکمیت پوشالی و عربده کشی ها و وحشی گری های قوماندانان محلی جهادی و گروه های افراطی منسوب به "طالبان" میسوزد. خلق های ستمدیده این ولسوالی در فضایی مملو از رعب و نا امنی و اختناق به سر میبرند. حاکمیت پوشالی کرزی این ولسوالی را همانند اکثر ولسوالی های ولایات شمال در دستان ناپاک جنایت کاران جهادی رها کرده است. اوباشان و قلاشانی که صاحب زور و زر اند حاکم بر سر نوشت خلق های این خطه بوده و هیچ وقعی به شخصیت و حتی کرامت انسانی توده ها قایل نیستند

قلاشان و اوباشان جهادی خود را تمثال "شرع" و "قانون" (آنهم قانون پوشالی "کرزی") دانسته و صلاحیت عزل و نصب مقامات محلی را در تبنای با مافیای "مرکزی" که حامی شان است به عهده دارند. در راستای این قلاشی ها و قلدر منشی های لومپن سالاران این ولسوالی 'شخصی هرزه بنام "دلاور ایماق" که از این ولسوالی بوده و "وکیل" مردم بغلان در پارلمان پوشالی است به گونه فاشیستی از "مقام" خویش استفاده نموده و به سرکوب خلق ها می پردازد. افراد این "وکیل" لومپن چندی قبل بر دختری معصوم در ولسوالی برکه ولایت بغلان به گونه گروهی تجاوز نموده بودند. اما شکایت و عرض و داد بستگان و خانواده آن دختر از سوی کسی شنیده نشد و مافیای قدرت موضوع را مسکوت گذاشتند.

ر

و

ز

ش

ن

ب

ه

ش

ش

م میزان 1392 خورشیدی افراد دلاور ایماق به سرکرده گی برادرش به دستور شخص "وکیل" بر شفاخانه 25 بستر ولسوالی نهرین که یگانه شفاخانه با امکانات ابتدائی در سطح آن ولسوالی است- حمله بردند و بیرحمانه آمر شفاخانه و پرسونل آن شفاخانه را مورد ضرب و شتم قرار دادند.

آمر شفاخانه مذکور میگوید:

"پس از آنکه تقاضای دلاور ایماق مبنی بر " تقرر یک خانم، تبعه کشور تاجکستان" در کلینکش پذیرفته نشده است، پس از چندین بار تهدید از سوی ایماق، روز گذشته توسط برادر وی(ایماق) و چند تن دیگر که دو نفر از آنها لباس نظامی بر تن داشتند، مورد لت و کوب قرار گرفته "

در عکس العمل به این حمله وحشیانه روز یکشنبه هفتم میزان 1392 خورشیدی پرسونل صحی و خدماتی شفاخانه نهرین دست از کار کشیده و دروازه ی شفاخانه را بستند و اعلام نمودند که تا بازخواست از عاملین آن رخداد صورت نپذیرد دست از اعتصاب نخواهند کشید. آنها امیدواری بسته اند که مقامات "مرکز" به داد شان برسند اما آنچه تجربه نشان داده و ماهیت رژیم پوشالی بر آن است اینست که این مورد توحش نیز از سوی "مقامات" و "هیات" اعزامی "حاکمیت مرکزی" مورد بازخواست قرار نخواهد گرفت.

اعتصاب کارکنان صحنه آن شفاخانه در دومین روز خود مورد استقبال سایر کارکنان و کارمندان "حکومتی" محل قرار گرفته و به یک اعتصاب سراسری مبدل گردیده است. اما "حاکمیت مرکزی" هنوز لب از لب نگشوده و خواهان آن نیست که آن وکیل پوشالی را مورد بازجویی قرار دهد.

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م) بارها اعلام داشته و باز ابرام می‌ورزد که رژیم فاشیست کرزی نه تنها گریه از مشکلات خلق‌ها نخواهد گشود بلکه خود مسبب و موجد وحشی‌گری‌هایی از قماش قلدری دلاور ایماق بوده و سردمداران این رژیم "دلاوران" رزالت^۱ و دنانت بوده و دستان‌شان تا مرفق به خون خلق‌ها آغشته است. این رژیم خود گرگ توده‌ها است چگونه امید واهی باید بست و عرض حال خود را از یک چوپه گرگ (دلاور ایماق "وکیل") به گرگ "کبیر" یعنی "حکومت مرکزی" برد؟ تا زمانی که خلق‌ها از دام توهمات و خوشبینی‌های خرده بورژوازیانه نرهند و مادامیکه هنوز بوسیله دروغ‌های سردمداران حاکمیت "مرکزی" وسوسه شوند نمی‌توانند خنجر بران دادخواهی خویش را صیقل بزنند. **خلق‌های آزادیخواه ما باید بدانند که شورش بر حق است و جز از طریق شوریدن و توفیدن بر ضد حاکمیت پوشالی کرزی- شوریدن و توفیدن در مرکز و ولایات- نمی‌توان امیدی به بهروزی داشت.** شورش و طغیان زمانی میتواند وجهه‌رهایی بخش خویش را به منصفه ظهور رساند که در بستر جنگ خلق و به جنگ خلق تکامل کند. از همین رو است که استراتیژی مبارزاتی ما را شعار بر حق "جنگ خلق" تشکیل میدهد. خلق‌های ما باید در راستای واژگون سازی رژیم دست نشانده متحدانه بسیج شوند و با راه اندازی و پیشبرد جنگ ممتد خلق راه را برای فردای روشن و درخشان باز کنند.

واژگون باد خرگاه ارتجاع مسلط !

نابود باد اشغالگران امریکایی-شرکا !

سرنگون باد رژیم پوشالی "حامد کرزی" !

برچیده باد بساط فاشیستان جهادی-تکنوکرات!

انقلاب زنده باد!

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

هشتم میزان 1392 خورشیدی

جنایتکاران "خلقۍ-پرچمی"، جهادی، طالبی و خرگاه شاه شجاع سوم را به آتش بکشید!

خلق های آزادیخواه ی افغانستان!

حال که لیست "مرگ" پنج هزار تن از عزیزان و فرزندان آزاده ی تان از "بایگانی" ها و دخمه های مخوف به مثابه شمه یی از جنایاتی که باند خاین به وطن "خلقۍ-پرچم مرتکب شده اند "رها" شده و در دسترس تان قرار گرفته است، نگذارید که جنایت پیشه گان جهادی و پوشالیان کرزی تحت پوشش آن، خود را تبرئه کنند. همانگونه که نفرین بیکرانه خویش را "نثار" میهن فروشان باند "دموکراتیک خلق" نمودید، همانگونه که جهادی های وحشی و طالبان جنایتکار را نمی بخشید، به همان صلابت و قهرمانی، شاه شجاع سوم و دم و دستگاه پوشالی وی را نیز به چالش کشیده و در راستای سرنگونی آن آماده شوید. همانگونه که در برابر وطن فروشان "خلقۍ" – پرچمی قیام نمودید و پوزه شان را به خاک مالیدید، همانگونه که به جهادی های مزدور استعمار نه گفتید، همانگونه که طالبان مزدور را از خود ندانسته و نفی کردید، همانگونه جنایتکاران کرزی و اشغالگران امریکایی-شرکا را نیز از عرصه به در کشیده و با مهابت و صلابتی انقلابی پوزه شانرا به خاک خفت بمالید. لیست های دیگری "در راه است" و لیست های ده ها هزار نفری که در دوره سیاه وطن فروشان "خلقۍ-پرچمی" به شهادت رسیده اند از شما پنهان نگهداشته شده است. جهادی های کثیف و مزدور ارتجاع جهانی، ده ها هزار هم وطن ما را با طیارات، راکت ها و تانک و توپ خویش به شهادت رسانیده اند و قربانیان جنایات آنان همانند قربانیان جنایات طالبان و همانند قربانیان جنایات دم و دستگاه پوشالی

کرزی، لیستی و دفتر و دیوانی ندارد!!! اگر "خلقى"-پرچمی ها دم و دستگاه "تزار های سرخ" را جاودانه می پنداشتند- و علی الرغم کشتار های دسته جمعی و بمباران ها و زنده به گور کردن ها، گاه با "حساب و کتاب" به تیر باران نمودن و اعدام نمودن خلق های آزادیخواه تان اقدام میکردند، کور دلان و سفاکان "جهادی" و "طالبان" جنایت پیشه و مزدور منش، نیازی به طرح "دفتر و دیوان" ندیده اند و بی محابا ده ها هزار تن از فرزندان نازنین تان را به خاک و خون کشانیده اند. به همین نهج، اشغالگران امریکایی-ناتویی، به مثابه فعال مایشاء مقدرات این مرز بوم - که این سمت را خاینانه شاه شجاع ثالث و پوشالیان هم قماش وی به اشغالگران "ارزانی" داشته اند- بی "حساب و کتاب" دست به کشتار ده ها هزار تن از فرزندان بیگناه تان زده اند. همانگونه که جنایات و سلاخی های "خلقى-پرچمی" ها را هرگز به فراموشی نسپرده اید، سلاخی ها و قصابی های جهادی-طالبی ها و پوشالیان کرزی و اربابان اشغالگر شانرا نیز به فراموشی نسپارید و انتقام خویش را با راه اندازی جنگ عادلانه یعنی با راه اندازی جنگ خلق که فرجام آن، پیروزی از آن شما خلق های ستمدیده است، از جنایت پیشه گان سه دهه اخیر واستانید!

رژیم پوشالی حامد کرزی که دست نشانده ی امپریالیسم امریکا-شرکا است بیشرمانه میخواهد با خانواده های قربانیان دوره سیاه حاکمیت باند "دموکراتیک خلق افغانستان" تظاهر به همدردی نموده و از شهادت هزاران تنی که بوسیله جنایتکاران "خلقى" و پرچمی جام شهادت نوشیده اند گرامیداشت به عمل آورد.

کرزی فاشیست اعلام نموده است که برای دو روز برای شهدا فاتحه خوانی گرفته خواهد شد و پرچم کشور برای مدت دو روز به رسم عزا به حالت نیمه افراشته درمی آید.

قرار اقرار "دفتر ریاست جمهوری" رژیم پوشالی^۱ شخص حامد کرزی با "رهبران جهادی" و "شخصیت های سیاسی" اش جلسه مشورتی برگزار کرده است!!!

شمار قربانیان رژیم خون آشام باند وطن فروش "خلق" و پرچم به ده ها هزار تن میرسد و آنچه "لیست مرگ" یا لیست "پنج هزار نفری" خوانده میشود شمه یی و گوشه یی از جنایات و آدمکشی های رژیم ضد خلقی و فاشیست "خلقی"-پرچمی را نشان میدهد. مصلحت های سیاه و خاینانه ی دستگاه های استخباراتی اینک با ارائه این مشت از سوئی تلاش جهت پنهان نمودن "خروار" را دارند و در "بهترین" وضعیت میکوشند تا با به اصطلاح این افشاگری شطرنج سیاسی خویش را رونق بخشند.

آیا جهادی های خون آشام و جنایت پیشه که تنها در سالهای نخستین حاکمیت سیاه شان در کابل بیش از 75000 کابلی بیگناه را به شهادت رسانیده اند خود در لیست عاملین جنایات جنگی نیستند؟ و آیا رهبران جنایتکار و فاشیست جهادی که مسئولیت آن کشتار ها را به عهده دارند مستوجب کشانیده شدن به میز محاکمه نیستند؟ واضح است که خلق های ستمدیده ی ما که هزاران عزیزشان به دستان ناپاک جهادی ها به شهادت رسیده اند نه تنها جهادی های جنایت پیشه را نخواهند بخشید بلکه در روز باز خواست شدید ترین عقوبت ها را برایشان اعمال خواهند نمود. سوال اینجاست که: آیا تدویر "جلسه مشورتی" حامد کرزی وطن فروش با "رهبران جهادی" خود بزرگترین توهین و تحقیر به خلق هایی نیست که دهها هزار تن از عزیزان شان به دستان این جهادی ها و به فرمان رهبران جهادی به شهادت رسیده اند؟ آیا "مشوره" با جهادی ها خود به این معنا نیست که شاه شجاع ثالث میکوشد که پرده بر جنایات رهبران جهادی و درنده گی های چوپه سگ های جهادی بیاندازد؟

و سوال آخر اینکه: آیا خود شخص حامد کرزی- این شاه شجاع ثالث- که دستش به خون دهها هزار هموطن ما طی بیش از 12 سال اشغال افغانستان از سوی اشغالگران امریکایی-شرکا آلوده است میتواند کسی باشد که دم از محاکمه جنایتکاران و خون آشامان "خلقی"-پرچمی بزند. رژیم پوشالی کرزی همانند خادی-جهادی ها دستش به خون خلق های ما آغشته بوده و این خلق های ستمدیده اند که داد دل خویش را از این خون آشامان و جنایتکاران خواهند ستد.

نفرین به جنایتکاران و آدمکشان "خلقى"-پرچمى
نفرین به جنایکاران و خون آشامان جهادى و طالبى
خلق هاى ما انتقام خویش را از قاتلان خواهند ستد!
کرزى و رژيم پوشالى اش قاتل خلق هاى افغانستان اند!
تنها در پیشگاه خلق ها و به دست خلق ها جانپان باید محاکمه شوند!
جنایت پیشه هرگز جنایت پیشه را محاکمه نمى کند
سگ هاى زرد جهادى برادران شغالهاى "خلقى-پرچمى" اند!
جهادى ها و طالبان سگان زنجیرى امپریالیسم و قاتلان خلق هاى ما اند!
واژگون باد بساط جنایت پیشه گان "خلقى" پرچمى جهادى طالبى رژيم
پوشالى!
نابود باد امپریالیست هاى اشغالگر!
در راه سرخ انقلاب دموکراتیک نوین به پیش!
انقلاب زنده باد!
سازمان کارگران افغانستان
7 میزان 1392 خورشیدى

نفرین به هفتم اکتوبر و رژيم پوشالى يانكى-مل اين شاه شجاع
سوم!

پس از شکست سوسیال امپریالیست های "روس" در افغانستان^۱ کشور ما از حالت یک کشور نیمه فئودال-مستعمره به حالت نیمه-فئودالی-نیمه مستعمره در آمد. سراسر دوره سیاه حاکمیت جهادی های وحشی و طالبان کور دل و جنایت پیشه حالت نیمه مستعمره سایه سیاه خویش را بر کشور پهن نموده بود. با تجاوز امپریالیست های امریکایی و متحدان ناتویی^۲ اش و با اشغال افغانستان از سوی این متجاوزان کشور ما دو باره به ورطه مستعمره بودن افتاد. از همین رو هفتم اکتوبر "ششم جدی" دیگری است در تاریخ معاصر کشور ما. اگر شاه شجاع ثانی (ببرک تزارمل وطن فروش) در (شش جدی) قلاده غلامی سوسیال امپریالیسم را در گردن آویخته بود در "شش جدی ثانی" یعنی در هفتم اکتوبر ۲۰۰۱ مصادف با پانزدهم میزان ۱۳۸۰ خورشیدی امپریالیست ها تمهید حمله بندان یانکی مل وطن فروش یعنی حامد کرزی- این حامد امپریال- و مزدور پلید امپریالیسم جهانخوار را آذین می بستند! **حامد کرزی این یانکی مل وطن فروش با همان وقاحت و دنائت تزارمل پار با سرنیزه استعمار و اشغالگران بر مسند قدرت نشست.**

همانگونه که هر افغان با وجدان و وطن پرست ششم جدی را سیاه روزی میداند که کشور را در ورطه مستعمره بودن افکند هر افغان وطن پرست و با وجدان هفتم اکتوبر را نیز سیاه روز دیگری میداند که ثمره آن مستعمره شدن کشور و آغاز دور دیگری از وحشی گری های متجاوزان (اینبار متجاوزان امریکایی-ناتویی) در مملکت ما میباشد.

اگر ششم جدی عمر نکبتار حاکمیت وطن فروشان "خلقى"-پرچمی را تمدید نمود اینک (پانزدهم میزان) یعنی هفتم اکتوبر جانی تازه بر کالبد پتیاره گان جهادی دمیده ایشان را بر مسند جنایکاری ها و و طن فروشی های بیشتر ابقا نموده و رژیم پوشالی متشکل از به اصطلاح "تکنوکرات" های وطن فروش "افغان ملتى" های شوونیست^۳ - جهادی های جنایت کار و مزدور ارتجاع بین المللی و رویزونیست های سه جهانی-شرکای حواریون "ظاهر شاه" و وطن فروشان "خلقى"-پرچمی را شیرازه بست.

گروه فاشیست طالبان که ساخته و پرداخته امپریالیسم عمدتا امپریالیسم یانکی بود نه تنها ابقا شده بلکه هنوز به مثابه شمشیر داموکلس از سوی اشغالگران بر تارک توده های ستمدیده که در برابر اشغالگران و متجاوزان قرار دارند عمل میکند.

نیز رویونیست های دنگ هسیائوپنگیست گواریست های شرمسار و سنتریست هایی که دشمن ایدئولوژی پرولتاریایی بودند و مشترکا ستاد رویونیسم را نمایندگی میکردند در رکاب اشغالگران امریکایی-ناتویی وارد کشور شده و زیر نقاب "تکنوکرات" ننگ پذیرفتن کرسی های "حکومتی" و "پارلمان" را بر جبین خویش حک نمودند. آنان به وضوح نشان دادند که رویونیسم جناح "چپ" رژیم های پوشالی وابسته و مزدور امپریالیسم را تشکیل داده و در خدمت توجیه گری تجاوز و اشغال میباشد. رویونیست های وطن فروش به بهانه "نبرد با فئودالیسم" در پناه امپریالیسم بساط "دموکراسی" پوشالی رژیم حامد کرزی را گسترده و به تطهیر اشغالگران و پوشالیان پرداختند. غافل از اینکه هیچگونه تطهیر و سرپوش گذاشتن نمی تواند عذار حقیقت را پنهان کند. خلق های آزادیخواه ما طی دوازده سال حاکمیت متجاوزان و عمر کثیف رژیم پوشالی به وضوح درک نموده اند که آن "روشنفکران" توجیه گر همانا وجدان باخته گانی بوده اند که می خواستند خاک به چشم توده ها بپاشند. از همین رو نیرو های پرولتری مطمئن اند که "سر و صدا" های مزورانه و "ضد امپریالیسم" رویونیست ها دیگر در میان خلق ها هیچ گوش شنوایی نخواهد داشت. خلق های میلیونی ستمدیده میدانند که آنانی که امروز مزورانه در "ضدیت" با اشغالگران "اعلامیه مشترک" میدهند و آنانی که امروز از "کسب استقلال شرط اول بهروزی وطن و مردم ما" سخن میگویند همان هایی اند که تا دیروز از امپریالیست های اشغالگر مدال میگرفتند. آنان اینک وانمود میکنند که "ضد اشغال" اند. این ترفند نمی تواند خلق ها را از این بیش دچار توهم سازد. آنانی که تار و پود شان از پوند و دالر اشغالگران است آنانیکه علت وجودی و ماهیت فعالیت های علنی و "نیمه علنی" شان توجیه گری اشغالگری بوده است هرگز نمی توانند لاف از ضدیت با اشغالگران بزنند همانگونه که هرگز نمی توان معتقد گشت که امثال سیاف و گلبدین و داکتر عبدالله مخالف اشغال و اشغالگران امریکایی-شرکا باشند. سازمان کارگران افغانستان از همان نخستین دم عرض وجود با شعار مرگ به اشغالگران امریکایی-شرکا مبارزه بی امان و پیگیر بر ضد اشغالگران و رژیم پوشالی را از پیش برده است. امروزه ما خوشنودیم که در صف سایر نیرو های انقلابی راستین و در سنگر واحد ائتلاف مائوئیستی همصدا با سایر نیرو های پرولتری با صدایی رسا تر و قوی تر شعار های "مرگ به اشغالگران امپریالیست" و "سرنگون باد رژیم پوشالی یانکی مل خاین" را بلند کنیم. تنها راه نجات از این ورطه خون و خیانت همانا مبارزه

مسلحانه انقلابی توده ها در راستای جنگ خلق و پیشبرد جنگ ممتد خلق تا طرد کامل و درهم شکستن اشغالگران و سرنگونی و درهم شکستن ماشین دولتی رژیم پوشالی بوده و آنکه است که درفش ظفر آسای حاکمیت سیاسی نوین و افق سرخ جمهوری دموکراتیک نوین نه امیدی محض بل واقعیتی مسلم بل به وقوع پیوسته خواهد بود.

نفرین ابدی به اشغالگران امپریالیست و مزدوران "وطنی"شان!

سرنگون باد رژیم پوشالی یانکی مل وطن فروش!

نگونسار باد جام آمال رویونیست های توجیه گر اشغال و تجاوز!

**واژگون باد کاخ استبداد نماینده گان فکری فئودالیت و کاپیتالیسم
بروکراتیک!**

به پیش به سوی راه اندازی جنگ ممتد خلق!

به پیش به سوی حصول استقلال واقعی و کامل کشور عزیز ما افغانستان!

در راه سرخ انقلاب دموکراتیک نوین به پیش!

انقلاب زنده باد!

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

**7قوس: بانگ بلند دلکش ناقوس مقاومت و چیره گی بازوان
ستبر ناموس انقلاب!**

ما معتقد ایم که "بازوان بلورین صبحدم" انقلاب – تیغ ارتجاع فگن خویش را بران تر از پیش به کار خواهد برد و "پرده ء تاریک شب" را خواهد درید! تنها مرتجعان و رهسپران وادی ننگ و تسلیم طلبی اند که بوسه بر آستان پلید امپریالیسم و سرمایه

کاشته و بیش خواهند کاشت! تنها تسلیم شده گانی زبون از قماش "همبسته گی" خوانان کریستینسم پارلمانی و "انتخابات شورای ولایتی" باره گان "راوایی" و هم قماشان و "ماشاء الله" گویان موید ایشان اند که فردای انقلاب را منکر می افتند.

انقلاب به قول متفکر و اندیشه ورز شهیر "شفیعی کدکنی" مثل بهار از همه سو می آید و تمام "سیم های خاردار" را در می نوردد!

نه "لویه جرگه" های ننگین "قانون اساسی" و "مشورتی" نیز نه کاسبکاری های تینگ هسیانو پنگیست ها و مرتدان "عقابان" آیکوری یارای آن را دارند که صفای ایدئولوژی پرولتری را به لجن خیانت سنتریستی بیالایند. خون گرمی و راهنمای صدر اکرم یاری سرودی است جاوید که برای راهیان رهایی خلق های دربند و پرولتاریای سراسر گیتی باقامتی رسا اعلام میدارد:

ز خون خویش خطی میکشم به سوی شفق

چه خوب عاشق این سرخی سر انجامم

کاسبکارانی که از سرزبونی نسبت خونی رابرنسبت ایدئولوژیک ترجیح میدهند و آوای تسلیم طلبانه ء تتی ازبسته گان صدراکرم یاری را "وجه القبول" جلوه میدهند "غافل" از آن اند که تا دنیا دنیا است تنها آنانی که کالیوه و سفیه به تمام معنی اند فریب گوساله ی سامری را خواهند خورد! کاسبکاران در عباوقبای سامری می خواهند نسبت خونی را "مدعا مثل" حقانیت خویش آورند. اگر ید بیضایی تلمیح رادر میانه آوریم اثبات حقانیت خویش را نه در انتساب خونی که در نسبت ایدئولوژیک ومداومت درمسیرانقلاب باز خواهد یافت نه در سفیه بازی و سفیه پروری ریزه خوران خوان خاقان های چینی و فریب خورده گان "کنثیر الرماد" دیک چینی و سوزان رایس!

آری!

بنده ء عشق شدی ترک نسب کن جامی

که دراین راه فلان ابن چیزی نیست!

بگذار زبونانی چند تبیره ء حمق خویش را بر بام فلک کشند و زیر بال "کوانتل پرو" به چانه زنی با عوامل امپریالیسم دم و دستگاه پوشالی شاه شجاع ثالث را "مشروعیت

بخشی" کنند. نه دم و دستگاه پوشالی کرزی برآزای مشروعیت یابی است و نه افسون پراگنی احزاب راجستر شده و وزارت عدلیه رژیم پوشالی توانایی آنرا دارند که برای رژیم پوشالی و دم و دستگاه خون و خیانت حامد کرزی وجهه ی "ملی" و "دموکراتیک" بخشند. اشغالگران امپریالیست در گردن خادی-جهادی ها و همقماشان "طالبی" و حزب اسلامی اش قلاده بنده گی بسته اند و نیرو ها و عناصر مشهور به "تکنوکرات" به مثابه توله سگان وفا دار اشغالگران به عللای مداوم خویش ابرام ورزیده و در دم ازدها "اتن دمکراسی" را "افغانیت" و "اسلامیت" می بخشند!

صدر اکرم یاری را مزدوران سوسیال-امپریالیسم روس به شهادت رسانیدند. آنان به گمان پتیارهء خویش خواستند که رهبر انقلاب کشور را نابود کنند و سد راه گسترش موج انقلاب پرولتری شوند. شهادت صدر اکرم یاری و برادر گرامی اش رفیق صادق یاری حقا که گرانتز از کوه هیمالیا برای خلق های در بند کشور ما و پرولتاریای سراسر گیتی بوده است. اما با این شهادت است که نهال "شعله جاوید" ستبر و گشنی خویش را به آینده گان انتقال داده است:

شهادت صدر اکرم یاری برملا داشت که: آن شهید خار چشم سوسیال-امپریالیست ها بوده است و آن حقیر ها که توانایی رویارویی با ایدئولوژی پرولتری وی را نداشتند بزدلانه وی را به شهادت رسانیدند. نفرین به آن چاکران کوانتل پرو و دشمنان "شعله ی جاوید" که بیشرمانه تر از "خلق" و پرچم توطئه می چینند و تهمت می بندند که صدر معتقد بوده است که سوسیال – امپریالیست ها نیز معتقد به ماتریالیسم دیالکتیکی اند و آن رفیق را به شهادت نخواهند رسانید. مقاومت قهرمانانه صدر یاری و شهادت وی خط بطلان بر همه خزعبلات و اتهامات کثیف کشیده است. 7 قوس سیلی های محکمی است بر رخساره گان ن بی آزم سر سوده گان آستان امپریالیزم و ارتجاع!

درخت گشن جنبش مائوئیستی افغانستان استدلالیست محکم در برابر قاتلانی که می پنداشتند با امحای فزیکی صدر اکرم یاری و رفیق کبیر صادق یاری میتوانند جلو رشد جنبش کمونیستی کشور را بگیرند. اتخاذ مواضع استوار منسوبین جنبش پرولتری مائوئیستی کشور نشان دهنده آن است که بر ستبرای درخت انقلاب پرولتری کشور بیش از پیش افزوده شده است و قاتلان و "هم-کیشان" سه جهانی شان که دشمنان صدر اکرم یاری و دشمنان انقلاب دموکراتیک نوین کشور اند از به شهادت رسیدن صدر یاری طرفی نبسته اند!

تاریخ داوری است صادق و بیرحم. بیرحمی وی ناشی از صداقتی است که نشان میدهد که با اصول نمی توان معامله کرد و الا منتظر سیلی های آهنین تاریخ بر رخسار بی آرمان تسلیم طلب می توان بود! طرح های اکونومیستی "سه جهانی" و کودتا-قیامی به وضوح سیلی های آهنین تاریخ را خوردند! و اما: مشی پرولتری صدر اکرم یاری و تز "جنگ خلق" بیش از پیش سند تایید از سیر تکامل مبارزه طبقاتی میگردد. آری! این تز مائوئیستی که خط صدر اکرم یاری بر آن است نشان میدهد که تنها دریایی از خلق های مسلح اند که قادر به درهم شکستن ماشین سرکوب بورژوازی بیروکرات کمپرادور خواهد بود. این تز نشان میدهد که اشغالگران را تنها با انقلاب قهر آمیز است که میتوان از پای در آورد نه با تز های مرتدانه اکونومیستی و نه با توهّمات آوانتوریستی و فوکوایستی که در کودتا-قیام "جشن" ناکامی خویش را به گواهی نشستند و از پا فتادند.

کجایند "پس منظر" نویسانی که در برابر خط سرخ صدر اکرم یاری موضع گرفتند؟ منظور اینست که آنان در منجلاّب انحرافات و ارتداد ورزی های خویش به سرنوشت "جمعی" رهبر شان یعنی "انجنیر عثمان" دچار شدند و سنگ مبارزه را "بوسیده و بر زمین یاس گذاشتند".

با "سمندر" روی سیاه رویونیسم سنتریستی بی نقاب گشت و از "ساوو" تا "املا" این سقوط بود که موید گرانش ارتدادی بود که در برابر صدر اکرم یاری و خط انقلابی پرولتری وی شوریده بود.

دست کشیدن از جنگ خلق که ناف اکونومیسم را با آن بریده بودند سرانجام در گیر و دار با بقیه السیف فریب خورده گان سراب تینگ هسپائو پنگیسم اقتران خویش را با روی برگاشتن سامای بعد از شهید مجید از مبارزه انقلابی بر ملا داشت. همین فصل مشترک بود که امروزه نوه های اندیشه گانی آن دو رویونیسم سا را "بر آن داشته است" که مشترکا چیز بنویسند و مشترکا توهّم پرا گنده و مشترکا بر مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم پشت کنند!

جز آن نیست که تالیان رویونیسم در هر عبا و قبایی که "خروج" کنند رویونیست خواهند بود. مگر جز این است "انشعاب" دروغین "سازمان انقلابی افغانستان" از سازمان رهایی افغانستان؟ مگر جز این است "ادامه" ای که هنوز مهر و داغ "به فراموشی سپردن" تسلیم طلبی های دیروزین را بر جبین دارد؟

7 قوس خط درشتی میان خون های پاک و بزرگی نظیر خون شهید مجید کلکانی- شهید سرمد - شهید قاضی ضیاء از یکسو و "تسلیم طلبی در قلمرو مبارزه و بقای" نواده گان فکری تینگ هسیائو پنگ از سوی دیگر - میکشد! از همین رو است که این روز را بنام روز شهدای جنبش انقلابی پرولتری کشور - که در راس آن اسم سترگ شهید صدر اکرم یاری قرار دارد نامبردار میکنیم.

بگذار این روز سرخ که نماد مقاومت و شهادت در راه کمونیسم است مظهر اتحاد نیرو های مارکسیست-لنینیست-مائونیست افغانستان باشد. بگذار در پرتو درس گرفتن از ما وقع- چه باید کرد را فرا یاد آوریم و آینده را در پرتو اندیشه ی راهنمای صدر اکرم یاری پذیره شویم!

با درفش سرخ مارکسیسم-لنینیسم-مائونیسم اندیشه اکرم یاری به پیش!

زنده باد مارکسیسم-لنینیسم-مائونیسم!

انقلاب زنده باد!

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

7 قوس 1392 خورشیدی

**ششم جدی- سند وطن فروشی و سوسیال-خیانت پیشه گی مزدوران
سوسیال-امپریالیسم "شوروی"- را تقبیح کنیم**

باند های رویونیستی و مزدور منش "خلق" و پرچم از همان بدو نضج گیری ثابت نمودند که نطفه های حرام سوسیال-امپریالیسم "شوروی" بوده و نه تنها با انقلاب و مبارزه انقلابی بیگانه و در جهت مخالف با آن قرار دارند بل دشمنان سوگند خورده ء خلق های افغانستان نیز اند. همگان میدانند که چگونه ترکی پلید دست ظاهر شاه را

بوسید. همگان دیده شنیده و خوانده اند که کارمل- بخوان دربارمل مزدور ستم شاهی- چگونه ظاهر شاه مستبد را (دموکرات ترین شاه آسیا) خوانده بود. وطن فروشان "خلقی" و پرچمی در زمان "جمهوری" استبدادی سردار محمد داود نیز دست از کرنش در برابر قدرت ارتجاعی حاکمه بر نداشتند و با خزیدن در لاک "جمهوری خواهی" کذایی شریک با وی به سرکوب جنبش انقلابی خلق های کشور ادامه دادند. مماشات^۱ تبانی و همدستی سردار داود با پرچمی ها از همان "طلوع" جمهوری کذایی بر همه خلق های این سرزمین معلوم بود و مولود کثیف این تبانی و همدستی حاکمیت خونخواری بود که انک مزدوری سوسیال-امپریالیسم و بار کرنش در برابر فنودالیسم را با خود داشت. "خلقی"-پرچمی ها همانگونه که سرشت مزدور منشانه و جاسوسانه ء شان حکم میکرد به سردار "دیوانه" نیز وفا نکردند و وی را در برهوت خوش باوری های سال های آغازین حاکمیت تنها گذاشتند. داود طی سالهای اخیر حاکمیت خویش متوجه گردید که "متحدین" وی یعنی آن نیرو هایی که در به قدرت رسیدن وی نقش اساسی داشتند اینک در صدد از میان برداشتن وی اند. اما دیگر دیر شده بود و جواسیس سوسیال-امپریالیسم روس در تار و پود رژیم فنودال-بیروکرات – کمپرادور داود خانی ریشه دوانیده بودند. داود که خود بنده ء آمال و اغراض فنودالانه بود به دست "یکی بنده بر کشته شد" و آن بنده همان نیروی مزدوری بود که از اواسط سالهای دهه ششم سده بیستم تمهید توطئه میچید تا پای "خرس" استعمار "شرق" را به سرزمین ما خوش راحت بکشاند! آری! آن داودی که زمانی با نازیسم هیتلری نرد عشق می باخت اینک شوکران دوستی با خرس قطبی استعمار سوسیال-امپریالیستی را سر میکشید!

صدر اکرم یاری چه به جا و داهیانہ خطر سوسیال-امپریالیسم را قبل از وقوع کودتای رویزیونیستی "حزب دموکراتیک خلق" بیان داشته است:

" مبارزه علیه اشکال گوناگون رویزیونیسم و به خاطر صفای مارکسیسم-لنینیسم- اندیشه مائوتسه دون که در نفس سوسیالیسم علمی جا دارد در اوضاع بین المللی کنونی که خطر عمده را برای استقلال کشور های منطقه جنوب آسیا سوسیال امپریالیسم شوروی پرچمدار رویزیونیسم معاصر تشکیل میدهد اهمیت قاطع برای حفظ و استحکام استقلال کشور کسب میکند بویژه آنکه شیوه نفوذ و گسترش سیاست توسعه طلبانه شوروی خیلی محیلانه تر و جاذب تر از شیوه امپریالیسم امریکا بوده و با پیرایش ظاهری با جملات مارکسیستی و استفاده ناجایز از نام لنین کبیر میتواند به

مقیاس وسیع تر در میان افشار ناراضی ای جامعه جا باز نماید و علاوه بر آن جز جنبش کارگری و دهقانی به رهبری مارکسیسم-لنینیسم هیچ طبقه دیگر قادر نیست در امر جلوگیری و خنثی ساختن این روند ضد مارکسیستی و ضد ملی به نحوی قاطع و پی گیرانه و همه جانبه^۱ مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک را از پیش ببرد. بدین صورت دیده میشود که جنبش مارکسیستی در اوضاع کنونی جهانی نه تنها محض یک جنبش طبقاتی به معنی اخص کلمه است بلکه در عین حال جنبشی است ملی که علیه هر گونه و بویژه خطرناکترین^۱ جدیدترین نوع اسارت ملی و انقیاد کشور توسط یکی از نیرومند ترین قدرت های عصر حاضر. این جنبش در عین حال که از صفای علم مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون با سرسختی ای تمام دفاع میکند جز بر طبقه کارگر و زحمتکشان کشور خود بر هیچ نیروی خارجی اتکا نداشته^۱ در عین حال از همبسته گی ای کارگران و زحمتکشان جهان دفاع نموده و از آنها الهام گرفته و خود را جزو جدایی ناپذیر آن میشمارد."

خطری که صدر اکرم یاری از آن صحبت می نمود چهره ی عفریت خویش را وانمون ساخت و به شکل اهریمن کودتای هفت ثور هست و بود مادی و معنوی ما را نثار قدم های سوسیال-امپریالیسم روس نمود. کودتای هفت ثور جز از برای کشانیدن پای استعمار "شوروی" و گسترش سیطره استعماری آن بر منطقه مرامی نداشت. مزدوران هفت ثوری اعم از "خلق" و پرچمی و "ستمی" همه از "همسایه گی کشور بزرگ شوراها به مثابه متکای بین المللی انقلاب ثور" یاد میکردند. غول استعماری سوسیال امپریالیسم تزار های نوین با آنکه از سوسیال-خیانت پیشه گی های تره کی و امین منتهای استفاده را بردند اما هنوز تشنه ی خون بودند. تزار های نوین میخواستند که با تجاوز عریان و مستقیم بر افغانستان گامی "عملی" در راستای نزدیک شدن به "آب های گرم" گذارند. برای نیل به چنین مرام شومی^۱ آنان دربارمل کثیف را بزک "مرحله نوین" کردند و با قبای تزارملی بر اریکه ننگ و دست نشانده گی قرار دادند. ببرک کارمل این شاید تاریخ معاصر افغانستان همانند حامد کرزی سر بر آستان بیگانه گان متجاوز سوده و با توپ و تفنگ اشغالگران بر کرسی "ریاست جمهوری" نشست! ششم جدی روز تجاوز عریان و بیشرمانه سوسیال-امپریالیسم "شوروی" بر افغانستان که روز جلوس تزارمل وطن فروش بر اریکه بنده گی است^۱ حاصل وطن فروشی و دون مایه گی مزدوران سوسیال امپریالیسم روس بوده و برای ابد لکه ی ننگی است که از سوی هر افغانستانی وطن پرست مورد تقبیح قرار خواهد گرفت. آری! میان مارکسیست ها و رویونیست ها هزاران دریای خون فاصله است.

مارکسیست ها در دفاع از مام وطن و دوشادوش خلق های آزادیخواه این سرزمین در برابر متجاوزان و مزدوران "وطنی" شان ایستادند. اما رویزیونیست های "خلقی" و پرچمی در آغوش برژنف ها چرننکو ها اندروپف ها و گرباچف ها "مشق دلربایی آموختند" و جاودانه در بستر خفت و دنائت پوسیدند!

صدر اکرم یاری به درستی میگفت که جنبش ملی و مقاومت گر در برابر توسعه طلبی سوسیال امپریالیسم^۱ "جز بر طبقه کارگر و زحمتکشان کشور خود بر هیچ نیروی خارجی اتکا نداشته" باشد! اما آنانیکه به مارکسیسم خیانت نمودند و همانند رویونیست های "خلقی" و پرچمی از طبقات ارتجاعی نماینده گی نمودند به تنها چیزی که فکر نمی کردند منافع تاریخی پرولتاریا و زحمتکشان افغانستان بود.

رویزیونیست هایی که زمانی بر ضد شعله جاوید موضع گیری کردند و به آن ترتیب در تبانی با "خلق" و پرچم قرار گرفتند حال از موضع اکونومیستی و "سه جهانی" از پرولتاریا بریدند و با اخوانیزم و فئودال کمپرادور ها جبهه ساختند و نامش را ماندند مقاومت "شعله ای" و مبارزه در برابر اشغالگران!

اخوانی ها و رویزیونیست های "سه جهانی" اگر در برابر اشغالگران سوسیال-امپریالیست قرار گرفتند از موضع پرولتاریا و منافع کارگران و دهقانان سخن نگفتند و تفنگ نزدند. آنان از موضع فئودال کمپرادوریسم و هم مخرج با اخوانیزم در برابر اشغالگران صف آرایی کردند. از همین رو بود که ماحصل آن چیزی سواي همگانی شدن گسترش موج مقاومت دروغین و اخوان زده نبود. آری! اکونومیست ها و موج بعدی "سه جهانی" شان راه را برای سیطره اخوانی ها بر جنبش مقاومت خلق ها باز کردند.

قسمی که فوقا نیز به نقل از صدر یاری آوردیم موضع گیری مائوئیستی در آن زمان بر آن بود که "جز جنبشی کارگری و دهقانی برهبری مارکسیسم-لنینیسم هیچ طبقه دیگر قادر نیست در امر جلوگیری و خنثی ساختن" روند رویزیونیستی و ضد ملی "حزب دموکراتیک خلق" که در حقیقت گسترش سیطره سوسیال-امپریالیسم بر افغانستان را در قبال داشت پی گیری نشان دهد.

اگر آن عده از مدعیان دروغین "شعله جاوید" که قبلا در برابر جریان شعله جاوید و سازمان جوانان مترقی شوریده بودند صادق می بودند و درس مائوئیستی صدر اکرم یاری را به خاطر میسپردند هرگز جز به جنبش کارگری و دهقانی برهبری

مارکسیسم-لنینیسم دل نمی بستند و در گرداب اکونومیسم و "سه جهانی گری" به مرداب کودتا-قیام گرایی فرو نمی افتادند.

ششم جدی را به خاطر بسپاریم. به خاطر بسپاریم تا به تقبیح وطن فروشی و وطن فروشان بیش از پیش اقدام ورزیم. ششم جدی را تقبیح کنیم تا باشد که روی یانکی مل کثیف که از "میلۀ تفنگ امریکایی ها-شرکا" تولد یافته است بیش از پیش سیاه شود.

ششم جدی را تقبیح کنیم تا میراث تقبیح کننده گان برای آینده گان نیز انتقال یابد. تا باشد که گذشته اکنون و آینده نسل انقلاب و ترقی با استواری تام در برابر تزارمل ها و یانکی مل ها بایستند. تا باشد که باز آزادی ملی را تافته ای جدا بافته از انقلاب دموکراتیک نوین نیانگارند و بدانند که همانگونه که صدر یاری میگفت مسئله ملی رانمی توان به گونه ای اصیل جز در بستر مارکسیسم به بررسی و تحلیل راستین نشست. آزادی ملی جز با راه اندازی جنگ ممتد خلق و جز با پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین میسر نیست. از همین رو است که کسانی از قماش مرده ریگ رویزیونیسم دیروز که امروزه هنوز از "تداوم" و "پوینده گی" سخن میگویند تنها از آزادی ملی سخن میگویند و انقلاب دموکراتیک نوین را به "فراموشی" سپرده اند. این "فراموشی" چیزی جز "نو" ساختن رویزیونیسم "مرحلۀ مرحله" انگاشتن انقلاب افغانستان یعنی چیزی جز مرده ریگ "رهایی" نیست. این "فراموشی" چیزی جز همان "آزادی ملی" نیست که "ملی باوران" رویزیونیست در گذشته از آن سخن میگفتند بی آنکه سخنی و محلی از اعراب از برای جنگ خلق در عمل در میانه باشد. چنان سخن گفتن هایی از کودتا گرایی و طرح های کودتا قیامی آغاز یافته و به مماشات و تسلیم طلبی های بعدی منجر گردید.

برای آنکه بتوان جلو انحرافات و رویزیونیسم را گرفت باید خط سرخ صدر اکرم یاری را برگزیده و در پویه آن بسوی انقلاب دموکراتیک نوین رهسپار گردید انقلابی که از کوره های آتشین جنگ خلق زایش بالایش پالایش و سرانجام چیره گی خواهد یافت.

مرگ به وطن فروشان "خلقی" -پرچمی و کارنامه ننگین شان

نفرین به ببرک کارمل شیاد و خاطره ننگین به قدرت رسیدن برده وارث

ششم جدی نماد اسارت و برده گی را تقبیح میکنیم!

دروء سرخ به روان شهیدان انقلاب دموکراتیک نوین!

به سوی پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین به پیش!

زنده باد جنگ ممتد خلق های زحمتکش و رزمنده ی کشور!

انقلاب زنده باد!

سازمان کارگران افغانستان (م.ل.م)

ششم جدی 1392 خورشیدی

